

مباحث

نسخه مکتوب سایت تحلیلی، فکری
حوزه و روحانیت/شماره ۴/دی ۱۳۹۴



ولائئون رودر روی انقلابیون؛

از زبان حضرت آیت الله خامنه‌ای



فهرست مطالب

در مصائب جدایی اخلاق از سیاست

نگاهی جامعه‌شناختی به بدحجابی و راه‌کارهای مقابله با آن

روحانیت شیعه و امر سیاسی

تحلیل جامعه‌شناختی مقصران فاجعه کربلا

کتاب‌های نحس!

قرائت درگ‌نشده

استلزامات رسیدن به وضعیت همدلی و هم‌بانی

اثبات شهادت پیامبر (ص) یا رحلت ایشان؟

در سوگ ادب نقد

اربعین؛ تجلی انتظار

دوست و دشمن، از امام رضا (ع) خرسند بودند

حوزه‌ی تربیت یافته‌ی انقلاب و مجلس خبرگان

پیامبر اسلام (ص)؛ الگویی برای تمام عصرها و نسل‌ها

عاشورا؛ نقطه‌ی عزیمت مستشرقان برای مطالعه‌ی تشیع

رنجنامه‌ای به‌نام «حقوق بشر»

ولایون رودرروی انقلابیون؛ از زبان آیه‌الله خامنه‌ای

جای خالی سبک زندگی علمی و اخلاقی آخوند در حوزه‌ها

افتتاح بخش انگلیسی‌زبان شبکه «هدهد»

در آستانه کریسمس؛ پاپ مسیحی و فقهای شیعی

صدرالدین صدر، سیدی که پدر همه بود

مأخذشناسی قواعد فقهی

سیزدهمین مجله علمی تخصصی «تا اجتهاد» منتشر شد

۴

۷

۱۰

۱۳

۱۶

۱۸

۱۸

۲۱

۲۷

۲۸

۳۱

۳۲

۳۳

۳۴

۳۶

۳۷

۳۹

۴۲

۴۳

۴۵

۴۷

۵۰

اعضای تحریریه (براساس حروف الفبا):

محسن طهماسبی
علی اشرف فتحی
مهدی مسائلی
سید علیرضا موسوی
سید جواد میرخلیلی

حامد آقاجانی
سید مرتضی ابطحی
رضا تاران
حمیدرضا خادمی
مهدی زارعی
سید هادی طباطبایی

دبیر تحریریه:
مرتضی معراجی

مدیرمسئول و سردبیر:
احمد نجمی

صفحه آرا:
مرتضی کاشانی تنها

آدرس سایت اینترنتی:
<http://mobahebat.ir>

در مصائب جدایی اخلاق از سیاست



شخص را بگیرد؛ منظور از دو بال عقل، عقل نظری و عقل عملی است. عقل نظری درایت علمی را بالا می‌برد و عقل عملی جنبه‌های متانت اخلاقی را. به نظرم این هر دو در عرض هم هستند؛ نمی‌شود گفت کدام یک مقدم است بر دیگری.

■ مگر براساس نگرش‌های اسلامی، وظیفه‌ی سیاست، نشر ارزش‌های اخلاقی در جامعه نیست؟

سیاست برای این است که کلیه استعداد‌های نهفته را به فعلیت برساند؛ نه فقط اخلاق را. بنابراین نمی‌شود گفت سیاست مقدمه‌ی اخلاق است. سیاست برای شکوفایی همه استعداد‌های نهفته و خفته بشریت است. استعداد‌های نهفته بشر بسیار زیاد و در ابعاد مختلف است که یکی از آن‌ها بُعد اخلاق است. چه بسا خود انسان‌ها غافلند که چه استعداد‌هایی دارند؛ مدیر باید جامعه را متنبه بکند به آن استعداد‌های نهفته؛ یعنی اولاً جامعه را متوجه این استعداد‌ها کند و بعد هم کاری کند که زمینه شکوفایی این استعداد‌های نهفته فراهم گردد.

■ در سیره اهل بیت (ع) رابطه‌ی این دو چگونه تبیین می‌شود؟

در مورد خود اهل بیت (ع) - چون در مدیریت‌شان واجد همه چیز بودند - تقدم و تأخری در این جهت نیست؛ اما این که در انتخاب مدیران و والیان، سیره‌ی آن بزرگواران درباره‌ی بحث مورد نظر چه بوده، بحث مهمی است. مثلاً حضرت امیر (ع) مالک و محمد بن ابی‌بکر را برای مصر انتخاب کرد. مالک هر دو جهتش قوی بود؛ هم علم و آگاهی؛ هم اخلاق و معنویت. محمد بن ابی‌بکر مدیریتش قدری ضعیف بود (البته در مقایسه با مالک)؛ اما از بُعد اخلاقی قوی بود. البته نمی‌توان نتیجه گرفت که اگر امام بدانند کسی بعد اخلاقی‌اش خوب بود و آگاهی‌اش ضعیف - با این حال - مدیریت‌اش را به او واگذار می‌کند. خلاصه همان طوری که عرض کردم، در عرف مردم شایع است که کسی که آگاهی دارد و اخلاق ندارد، دزدی است که با چراغ می‌آید و بهتر می‌تواند دزدی کند؛ اما واقعیت این است که بنده نتوانستیم به این نتیجه برسیم که این مهم‌تر است یا آن. باور عمومی در جامعه این است که ضرر بد اخلاقی بیش‌تر از ضرر ناآگاهی است؛ اما نبود هر کدام از این دو، نشانه‌ی ضعف مدیریت است و به جامعه لطمه می‌زند.

تبیین ارتباط میان اخلاق و سیاست را شاید بتوان از مباحث بنیادین اندیشه‌های سیاسی دانست که محمل آثار مهمی در اندیشه و فلسفه‌ی سیاسی اسلام و غرب بوده است و فیلسوفان و اندیشمندان نامداری نیز در این حوزه قلم زده‌اند. رد یا قبول گزاره‌هایی همچون اخلاقی سیاسی، سیاست اخلاقی، اخلاق منهای سیاست و هم‌چنین پاسخ به پرسش‌هایی مانند این که آیا سامان‌دهی اخلاق جامعه از وظایف دستگاه حکومت است یا این که اخلاق، امری فردی است و محدود به حوزه‌ی خصوصی، از دغدغه‌های مهم بسیاری از اندیشمندان علم سیاست بوده و هست. پرسش از چگونگی ارتباط میان اخلاق و سیاست در مباحث اسلامی، بهانه‌ی گفت‌وگوی رضا تاران با آیت‌الله محمدعلی گرامی قمی بود. آیت‌الله گرامی در این گفت‌وگوی صریح، با بیان اینکه برای پیشرفت جامعه، اخلاق و سیاست باید همراه یکدیگر باشند، به برخی مصادیق بی‌اخلاقی سیاسی اشاره کرده‌اند.

■ بسم .. الرحمن الرحیم. با تشکر از حضرت‌عالی که فرصتی در اختیار ما قرار دادید؛ موضوعی که قصد داریم از خدمت‌تان استفاده کنیم، رابطه اخلاق و سیاست است؛ از نظر حضرت‌عالی چه رابطه‌ای بین اخلاق و سیاست وجود دارد؟

سیاست یعنی اداره امور؛ آن‌هم طبق واقع؛ نه براساس تخیل. اگر بناست کسی مدیر باشد دو رکن اساسی در آن دخالت دارد: یکی علم؛ یعنی آگاه باشد به فنون مدیریت که الان خودش یک رشته مهم دانشگاهی است در تمام دنیا و دیگری صلاحیت معنوی. اگر کسی آگاهی داشته باشد، ولی صلاحیت معنوی و اخلاقی نداشته باشد، خرابی‌اش خیلی بیش‌تر است:

چو دزدی با چراغ آید / گزیده‌تر برد کالا

بنابراین اگر سیاست را مدیریت امور تعریف کردیم، دو رکن اساسی‌اش علم (آگاهی نسبت به فنون مدیریت) و اخلاق (معنویت) است. درباره‌ی پیامبر (ص) و اهل بیت (ع) می‌گوییم: «ساسة العباد»؛ یعنی سیاستمداران بندگان الهی. پس اگر کسی آگاهی نداشته باشد، نمی‌تواند مدیریت کند؛ آگاهی داشته باشد و از معنویت بی‌بهره باشد بدتر است؛ جامعه را به سمت فساد و هلاکت سوق می‌دهد.

■ کدامیک از سیاست و اخلاق بر دیگری مقدم است؟ به عبارت دیگر آیا سیاست باید در خدمت اخلاق باشد یا اخلاق در خدمت سیاست؟

هردوی این‌ها به‌مثابه دو بال حرکت‌اند؛ در بعضی روایات هم چنین تعبیری داریم. در فلسفه هم می‌گویند که دو بال عقل باید دست

■ اگر بخواهیم مصداقی بحث کنیم، بالاخره مردم به روحانیت بسیار توجه دارند؛ بعضاً شاهد برخی تندروی‌ها یا بداخلاقی‌هایی از جانب برخی روحانیون هستیم؛ این‌ها چه مقدار در جامعه تأثیر دارد؟

این بُعد دیگری است؛ غیر از آن دو مسأله. نوع معاشرت و نوع برخورد در تأثیرگذاری مهم است؛ تجربه نشان داده است که بهترین روش مؤثر بر روی مردم، روش عاطفی است. عاطفه و محبت بهترین تأثیر را بر طرف مقابل دارد. الی ماشاء... جوان‌هایی بودند و هستند که به بعضی گروه‌های مخالف وابسته‌اند؛ اگر با این‌ها به تندی و دعوا برخورد کنید، پیوندشان با آن گروه‌ها محکم‌تر می‌شود؛ ولی با روش عاطفی می‌شود کم‌کم او را جذب کرد. موارد بسیاری در ذهنم هست که با همین شیوه جذب شده‌اند؛ البته نقطه‌ی مقابلش هم هست؛ یعنی مواردی که در نتیجه‌ی بداخلاقی‌ها جذب گروه‌های مخالف شده‌اند.

■ مثلاً در خاطرات‌تان هست که تراب حق‌شناس در درس حضرت عالی شرکت می‌کرده.

بله؛ پیش من معالم می‌خواند. بچه‌ی بسیار خوش‌استعداد، با محبت و باعاطفه‌ای بود؛ اما در اثر برخورد بد این‌طرفی‌ها جذب گروه‌های مخالف شد؛ آن هم گروه‌های غیرمذهبی. طوری شده بود که بیش‌تر با آن‌ها ارتباط داشت و این‌طرفی‌ها او را طرد کردند. متأسفانه در مذهبی‌ها این اخلاق هست که اگر یک نفر یک‌خرده پایش کج شد، این‌طور حساب می‌کنند کاملاً منحرف شده و بیش‌تر هلش می‌دهند به سمت انحراف؛ در حالی که باید جاذبه باشد. در روایتی فکر می‌کنم از امام صادق (ع) هست که (نقل به مضمون) ایمان ۱۰ درجه دارد و هر درجه‌ای یک مقداری قدرت تحمل نیاز دارد؛ حضرت فرمود: بار ایمان ۱۰ درجه‌ای‌ها را تحمیل نکنید به دوش آن‌هایی که ایمانشان ۹ درجه یا ۸ یا پایین‌تر است. یعنی باید با این‌ها طوری برخورد کنید که قدرت تحمل داشته باشند؛ نه مثل آن مسیحی تازه‌مسلمانی که از شدت تکالیف شرعی، ول کرد و رفت. دوست مسلمانش صبح سحر آمد دنبالش که برویم مسجد نماز شب؛ بعد از نماز شب گفت صبر کن تا نماز صبح؛ بعد از آن گفت بنشین تعقیب بخوان تا آفتاب طلوع کند؛ پس از آن گفت دیگر فاصله‌ای نمانده تا ظهر و... مسیحی تازه‌مسلمان هم گفت: دینی که شما دارید به درد خودتان می‌خورد؛ من کار دارم. یک قانونی را ابلاغ کرد رئیس قوه قضائیه که وکیل را ما تعیین می‌کنیم؛ خب این خلاف مباحث اسلامی است.

الآن کلاس‌های مسیحیت در مملکت خودمان زیاد شده؛ مسئولین برخی استان‌ها به خود بنده گفتند که الان در فلان شهر بیش از ۳۰ کلاس خانگی داریم؛ کلیساهای خانگی. وحشتناک است. این‌ها مسلمانانی بودند که مسیحی شدند؛ اما کلیساهای عمومی نمی‌روند؛ چون خطر دارد برایشان و به همین دلیل در خانه

خودشان کلیسا دارند. این‌ها چرا این‌طوری شدند؟ دائماً هم تبلیغ می‌کنند که مسیحیت دین صلح است. غافل از آن که مسیحیت دین آمریکاست؛ آمریکایی که این‌همه جنایت کرده و می‌کند در کوبا، کامبوج، ویتنام و... اما این‌ها غافل هستند و فقط دو تا کلیسا و دو تا کشیش را می‌بینند. هرچند همین کشیش‌ها هم زمانی که قدرت دستشان بود غوغا کردند؛ در قرن‌های ۱۵ و ۱۶ تا قبل از قرن ۱۸، قدرت در دستان کلیسا و پاپ بود و کشیشان قدرت داشتند. در آن دوره اینها غوغا کردند در قتل و غارت و در کلاس‌های تفتیش عقاید. در حالی که اسلام بنایش بر برائت است و تفتیش عقاید نمی‌کند. الان در کشور خودمان یک بحثی مطرح شده درباره‌ی وکالت؛ همیشه این‌طور بوده که متهم می‌توانست وکیل انتخاب بکند؛ اما در همین یکی‌دو روز گذشته یک قانونی را ابلاغ کرد رئیس قوه قضائیه که وکیل را ما تعیین می‌کنیم؛ خب این خلاف مباحث اسلامی است. حق متهم است که وکیل انتخاب کند. چه اشکالی به وکیل دارید که می‌گویید وکیل را باید خودتان انتخاب کنید؟ شما که خودتان کارت وکالت به این‌ها دادید؛ بماند. علی‌ای حال در اسلام اصل بر برائت است. این‌ها صلح ادعایی و ظاهری کلیسا را می‌بینند؛ برخوردهای ما هم مزید بر علت می‌شود و این‌ها جذب مسیحیت می‌شوند.

حالا که گفتید مصداقی صحبت کنیم؛ ببینید در گذشته ما چه چیزهایی داشتیم؛ مرحوم آشیخ محمد تقی بافقی که مقسم شهریه مرحوم آشیخ عبدالکریم حائری مدیر حوزه علمیه قم بود، در حمام می‌بیند که یک کسی _ ظاهراً سرهنگ هم بوده _ ریشش را دارد می‌تراشد. رفت جلو و گفت آقا ریشت را تراش؛ شرعاً جایز نیست. او عصبانی شد و محکم سیلی زد زیر گوش آشیخ محمد تقی بافقی. آشیخ محمد تقی صورتش را برد جلو و گفت: یکی هم این طرف بزن؛ اما ریشت را تراش! آن شخص با همین اخلاق مریدش شد. در حالی که می‌توانست منشأ دعوا باشد.

شاید ۲۵ سال قبل با بچه‌ها رفته بودیم انزلی؛ بچه‌ها رفتند مرداب آن‌جا را تماشا کنند. من گفتم تنهایی کنار دریا قدم بزنم. دقیقاً یادم نیست کنار رودخانه یا جویی که از رودخانه جدا می‌شد، دیدم جوانی تنها نشسته و سرش پایین است و بیخودی با دستش به زمین ور می‌رود. خب من هم تنها بودم رفتم جلو سلام کردم. با بی‌اعتنایی جواب سلامم را داد. من چون کاری نداشتم ایستادم و گفتم: حالت خوب است؟ گفت: بله. من نرفتم و به صحبت ادامه دادم. آن جوان کم‌کم بلند شد و شروع کرد به حرف زدن؛ وقتی می‌خواستم حرکت کنم با من شروع کرد به قدم زدن؛ یک‌دفعه گفت: شما با این همه معلومات چرا رفتی در این لباس؟ من حالیش کردم که با این لباس بهتر می‌توانم بر دیگران تأثیر بگذارم. خلاصه طوری شد که وقتی من می‌خواستم بروم، نمی‌خواست خداحافظی کند. در احوالات آشیخ عباس قمی نقل می‌کنند که ایشان سوار یک ماشینی شد؛ ماشین پنجر شد. یکی دیگر از علما که سید بوده _ و به‌نظرم امام خمینی باشد _ هم همراهشان بوده. راننده هنگام

موارد را؛ اما به طور خاص دادگاه باید نظر بدهد؛ هر روحانی‌ای که نمی‌تواند راجع به یک پرونده‌ای نظر بدهد. آقای بهجت هیچ‌وقت نمی‌گفت فلان کس اختلاس کرده یا نکرده؛ احدی از او چیزی در این موارد نشنیده؛ ولی مردم هم بیش از همه مرید او بودند. همین که شخص وارد نشود و به ضرر مردم کاری نکند و خودش متهم به اختلاس نباشد، کافی است. این بحث شما جهات دیگری دارد؛ مثل تفاوت در حرف و عمل، زندگی‌های اشرافی و... مثلاً می‌گویند فلان امام‌جمعه در خطبه‌ها مفصل درباره‌ی زهد صحبت کرد، بعد آمد پایین و سوار یک خودروی آخرین مدل شد و چندین ماشین هم دنبالش بوق زدند و او را بردند. یعنی روش عملی خود روحانیون بسیار مؤثر و در درجه‌ی اول اهمیت است و این که مبارزه نکرده با مفسدين ديگر، در درجه دوم.

یکی دیگر از مواردی که در فضای مجازی و به‌ویژه از جانب غیرطلبه‌ها مطرح می‌شود این است که برخی طلبه‌ها می‌روند جلوی خانه‌ی فلان عالم سروصدا می‌کنند یا حتی به اسم حوزه کارهایی انجام می‌دهند و باز می‌بینیم علمای بزرگ حتی در مقابل این افراد هم سکوت می‌کنند و جامعه احساس می‌کند حوزه دارد این کارها را انجام می‌دهد.

اگر به‌گونه‌ای باشد که مردم احساس کنند علما هم با اینها همراه هستند یا تأیید می‌کنند کار این‌ها را، باید تفهیم شود. خود بنده در هجمه‌ای که به بعضی جاها شد، به نوعی هم در تماس‌های تلفنی _ که شنود می‌شد _ هم در ملاقات‌های حضوری و حتی گاهی با اشارات و کنایات سر درس موضع‌گیری مشخصی کردم. حتی یادم است در جریان یکی از این قضایا، سر درس این روایت را خواندم که فلان قوم یا قبیله در بنی‌اسرائیل عذاب شدند به این جهت که کسی خروسی را از پایش آویزان کرده بود؛ به حدی که خروس نمی‌توانست نفس بکشد و احتمالاً تلف شده بود به‌خاطر این؛ دیگران هم می‌دیدند و سکوت می‌کردند؛ به همین دلیل هم عذاب شدند. این قضیه را گفتم و تصریح هم کردم که اگر اتفاقی را دیدید که شرعاً برایتان حل نشده است، بروید و تماشا نکنید؛ اقلاً تماشاگر نباشید. از بعضی روایات و حتی خود آیه قرآن هم این معنی استفاده می‌شود؛ در آیه‌ی قرآن می‌خوانیم: «و إذ قالت امة منهم لم تعظون قوماً الله مهلكهم أو معذبهم عذاباً شديداً»؛ عده‌ای دیگران را نصیحت کردند؛ دیگران هم گفتند نصیحت نکن فایده ندارد. گفتند باشد که عذر داشته باشیم: «معدرة إلى ربی»؛ باید بگوییم که ما گفتیم و آن‌ها عمل نکردند.

به هر حال اگر برداشت عمومی این‌طور باشد که علما با این اعمال موافقت، باید به‌گونه‌ای اعلام کنند و بفهمانند که ما با این کارها موافق نیستیم. البته در میان مجتهدین هرکسی نظرات خاصی دارد؛ هرکسی حق دارد که طبق نظر خودش مشی کند.

ان شاء.. که موفق باشید.

پنچرگیری می‌گوید: به‌خاطر این دوتا آخوندی که سوار کردم ماشینم پنجر شد. ماشین را درست می‌کند و حرکت می‌کنند. در ادامه، آشیخ عباس را از ماشین پیاده می‌کند و آقای خمینی (یا هر فرد دیگری که همراه آشیخ عباس بوده) را چون سید بوده پیاده نکرد؛ می‌گفت تقصیر این شیخ بوده. آشیخ عباس تا پیاده می‌شود می‌رود کنار جاده می‌نشیند و دستمالش را باز می‌کند و مشغول نوشتن کتاب می‌شود؛ چقدر از وقت استفاده می‌کرده؛ عجیب بوده واقعا؛ یعنی عین خیالش نبوده. یک ماشین نفت‌کشی در حال عبور از جاده بوده که می‌بیند یک شیخی این‌جا کنار جاده نشسته. آن موقع‌ها خیلی از این راننده‌ای نفت‌کش مسیحی یا ارمنی بودند؛ چون نفت دست انگلیسی‌ها بود. راننده پایین می‌آید و می‌گوید: آقا چرا این‌جا نشستی؟ آشیخ عباس قضیه را تعریف می‌کند. راننده می‌گوید: آقا بیا سوار ماشین من بشو اگر اشکالی ندارد؛ لاستیک ماشین ما عقل ندارد و نمی‌فهمد چه کسی سوار شده؛ فرقی بین تو و دیگران نمی‌گذارد! آشیخ‌عباس هم سوار می‌شود. کم‌کم می‌فهمد که آن راننده، ارمنی است. بلافاصله شروع می‌کند به تبلیغ و صحبت کردن از حقانیت اسلام. آن راننده مسلمان و از مریدان حاج‌شیخ عباس قمی می‌شود. بنابراین بوده‌اند کسانی که با نوع بیان و برخورد خود، افرادی را که عضو گروه‌های انحرافی (مانند منافقین و...) بودند جذب می‌کردند.

یکی از مسائلی که باعث شده تاحدی جامعه از روحانیون فاصله بگیرد، مباحث سیاسی است؛ مثلاً جامعه می‌بیند برخی از علما در مورد مسائلی مانند رأی‌گیری نظر می‌دهند، اطلاعیه‌های مختلف می‌دهند؛ اما وقتی بحث اختلاس پیش می‌آید، سکوت می‌کنند. به نظر حضرت‌عالی مواردی از این دست، تا چه حد بر سلب اعتماد مردم از روحانیت مؤثر است؟

یک وقتی یک روحانی خودش متهم به اختلاس می‌شود؛ این یقیناً سلب اعتماد می‌شود. مثلاً رئیس دولت قبلی اسم بعضی‌ها را برد و آبروریزی کرد؛ خودش هم پیش خدا مسئول است؛ لابد جوابی دارد که بدهد. از اختلاس صحبت می‌کرد. مثلاً فلان متهم به فلان عالم پول داده بود؛ مگر هرکسی به شما پول می‌دهد شما اول می‌پرسی پول را از کجا آوردی؟ الی ماشاءالله افرادی می‌آیند حساب سال‌شان را می‌کنند و پول می‌دهند؛ خمس، سهم امام یا هر عنوان دیگری؛ مثلاً همین‌طوری می‌گویند هدیه است. ما هدیه را رد نمی‌کنیم و از او هم نمی‌پرسیم که پول را از کجا آوردی که می‌خواهی به ما هدیه بدهی. اصل بر براءت است. اصلاً اگر بخواهیم تحقیق بکنیم خلاف اصل براءت است؛ ولی رئیس دولت قبلی این کار را کرد. پیش خدا هم باید جوابش را بدهد. منظور این که اگر یک وقت یک روحانی خودش متهم به اختلاس بشود، این ضربه است؛ اما اگر دیگری اختلاس کرده، به او مربوط نیست.

نباید منع بکند؟

به‌طور عام که حتماً روحانیون می‌گویند و از گناهان می‌شمارند این

نگاهی جامعه‌شناختی به بدحجابی و راه‌کارهای مقابله با آن



حجت‌الاسلام دکتر حسین بستان، دانش‌آموخته سطح چهار حوزه علمیه قم و دارای دکترای جامعه‌شناسی و مدیر گروه جامعه‌شناسی پژوهشگاه حوزه و دانشگاه است. فعالیت‌های علمی و پژوهشی وی متمرکز بر جامعه‌شناسی خانواده و اسلام است. دکتر بستان افزون بر ۶ کتاب، بیش از ۲۲ مقاله علمی-پژوهشی در این زمینه به چاپ رسانده و اجرای چندین میزگرد و سخنرانی‌های علمی و تخصصی و طرح پژوهش ملی را برعهده داشته که «اسلام و جنسیت» از جمله آن‌هاست. «اسلام و جامعه‌شناسی خانواده» و «اسلام و تفاوت‌های جنسیتی در نهادهای اجتماعی» نیز از جمله تألیفات ایشان به‌شمار می‌رود.

یک عامل اثرگذار دیگر بر تشدید وضعیت موجود بدپوشی، سیاسی‌شدن آن است؛ به عبارت دیگر بروز این پدیده در بعضی اقشار ممکن است نوعی رفتار سیاسی باشد؛ یعنی به‌خاطر مخالفتی که با حاکمیت سیاسی کشور دارند، ممکن است بخواهند ابراز ناراضی خودشان را از این طریق بروز دهند؛ زیرا حجاب یک آموزه‌ای است که نظام سیاسی کشور رسماً دارد ترویج می‌کند.

پيامدهای اجتماعی و امنیتی گسترش بدحجابی و بدپوشی در جامعه از نظر جنابعالی کدامند؟

یکی از آسیب‌ها و پیامدهای منفی بدحجابی، اثرگذاری منفی بر خانواده و استحکام خانواده است. یکی دیگر از آسیب‌ها و پیامدهای مهم امنیتی این است که با گسترش این پدیده، نسل جوان نسبت به آموزه‌های اسلامی بی‌تفاوت می‌شود؛ چون از وقتی چشم باز می‌کنند، با فرهنگ بدحجابی و ناهنجاری‌های موجود در روابط دوجنس مخالف مواجه می‌شوند. حاصل طبیعی چنین وضعیتی، روی کار آمدن یک نسل بی‌انگیزه و بی‌توجه به آموزه‌های اسلامی است که برای دفاع از دین را ندارد. در چنین نسلی از آن انگیزه‌های مقدسی که در دوران دفاع مقدس شاهد بودیم، خبری نیست.

بدهد، رفتار بی‌حجابی و بدحجابی بروز پیدا می‌کند. حالا عواملی که تضعیف شده‌اند یکی بحث‌های فرهنگی است؛ به‌ویژه مقوله آموزش. ما نتوانستیم در این زمینه آموزش درستی به جوانان بدهیم. آموزش‌های دینی و مذهبی توسط مبلغان دینی و روحانیت، خانواده‌ها، نهادهای آموزشی (مدارس و دانشگاه‌ها)، نظام رسانه‌ای کشور و سایر نهادها ذی‌ربط، از لحاظ حکم شرعی، فلسفه و فواید و آثار فرهنگ حجاب، به‌درستی اتفاق نیفتاده است. چون این وظیفه به‌خوبی ایفا نشده، شاهد یک تحول فرهنگی در دهه‌ی اخیر بودیم؛ به‌طوری‌که گاهی احساس می‌کنیم که ارزش‌ها تغییر پیدا کرده‌اند. برای خیلی از جوان‌ها نه تنها حجاب کامل و پوشش اسلامی یک ارزش قلمداد نمی‌شود، بلکه نقطه مقابلش به‌عنوان هنجار درآمده است و در صحنه‌ی اجتماع بدپوششی را ارزشمند می‌دانند؛ درحالی‌که طبق آموزه‌های دینی ضدارزش است. پس بحث فرهنگی و تحول فرهنگی که اتفاق افتاده، عامل مهمی است که باعث گسترش بدحجابی در جامعه شده است.

در نبود آموزش‌های دینی صحیح توسط مبلغان دینی، خانواده و نهادهای آموزشی، احساس می‌شود ارزش‌ها تغییر پیدا کرده‌اند.

به‌عنوان اولین سؤال بفرمایید، علل و عوامل گرایش جوان‌ها اعم از دختر و پسر به پدیده بدحجابی و بدپوشی چیست؟

تقریباً همه کارشناسان در مورد چندوجهی بودن پدیده‌ی بدحجابی توافق دارند؛ یعنی عوامل مختلف فرهنگی، اجتماعی، تربیتی، آموزشی، پژوهشی، انتظامی، قضایی و... در بروز آن اثرگذارند که طبعاً برخورد با آن‌ها نیازمند کارهای چندجانبه و همه‌جانبه‌نگر است. به‌طورکلی اگر بخواهیم عوامل مهم را مطرح کنیم بخشی از آن، بحث تحول فرهنگی است. از طرفی تقریباً بخشی از عوامل بروز، جنبه‌های درونی و روان‌شناختی دارد که ناشی از اقتضائات طبیعی و فطری انسان‌هاست. یک‌درصدی از تأثیرگذاری را باید به عوامل طبیعی نسبت بدهیم که ممکن است جنبه‌ی غریزی یا فطری داشته باشند. طبعاً وقتی این عوامل با عوامل اجتماعی ترکیب می‌شوند، اثرگذاری بیشتری دارند و اگر عوامل اجتماعی برخلاف این عمل کنند، در مقابل آن اقتضائات طبیعی سد می‌شوند. به‌طور طبیعی و غریزی ممکن است فرد بخواهد مثل حیوانات زندگی بکند (پوشش نداشته باشد)، ولی این عوامل فرهنگی و اجتماعی آن را مهار می‌کنند. حالا اگر در عوامل اجتماعی و فرهنگی مشکل به‌وجود بیاید و توانایی‌اش را در کنترل فرد از دست

از این رهگذر، نوعی بی‌خیالی، بی‌اهمیتی و بی‌تفاوتی نسبت به حفظ نظام ایجاد می‌شود. فلذا قطعاً ترویج بدحجابی تأثیر مستقیم بر امنیت جامعه دارد. البته نگاه خیلی بدبینانه نداریم که بگوییم که کلاً این‌طور هست؛ هستند جوانان پاک و حتی متعهدتر و با ایمان‌تر از نسل دوران دفاع مقدس؛ درعین حال بخش قابل‌توجهی از جوانان در حال تبدیل شدن به یک نسل کم‌تفاوت هستند. یک بحث امنیتی مهم در این‌جا این است که بخشی از این جوانان ممکن است به سمت خرابکاری، شورش و رفتارهای ضد امنیتی کشیده شوند؛ مسأله‌ای که نتیجه‌ی روابط نامناسب، بی‌حجابی‌ها و اختلاط‌ها است؛ البته مستقیماً چنین اثری ندارد؛ ولی بستری برای شکل‌گیری چنین کارهایی نیز می‌تواند باشد.

■ برای اصلاح وضعیت موجود پوشش و حجاب چه اقداماتی می‌تواند صورت گیرد؟

طبیعتاً درباره‌ی راه کارهای پدیده‌ها و آسیب‌های چندعلتی، باید چندجانبه‌نگر باشیم و ابعاد مختلف را برای ارائه راهکار در نظر بگیریم. نمی‌شود به یک راهکار قانع بود؛ بنابراین برای ارائه‌ی راه کار، نهادهای مختلف باید حضور داشته باشند. برای رسیدن به راهکار _ با اعتقاد به سیر منطقی و نظام منطقی‌اش _ باید از مبانی و مبادی اولیه شروع کنیم و بعد به راهکارهای اجرایی برسیم؛ مثل درختی که از ریشه شروع می‌شود و بعد به تنه و شاخ و برگش می‌رسد. باید اول مبانی و چارچوب نظری را درست ترسیم کنیم تا بعد به شاخ و برگ‌ها یعنی راهکارهای اجرایی برسیم. براساس چه مبانی نظری می‌خواهیم با این پدیده برخورد کنیم؟ این مسأله را می‌توانیم هم از نگاه دینی و هم از نگاه اجتماعی بررسی کنیم. یک جامعه‌شناس، ممکن است صرفاً نظریه فلان جامعه‌شناس را مبنا قرار دهد. البته برای ما نگاه دینی و چارچوب نظری که می‌توان از آیات و روایات برداشت کرد، مناسب است. اگر مراجعه به منابع دینی داشته باشیم، می‌توانیم این مشکل را عرضه بکنیم به قرآن کریم و سنت پیغمبر اکرم (ص) و ائمه اطهار (ع) و از آن‌ها جواب و راه کار بخواهیم. مبانی نظری که از متون دینی می‌توانیم استخراج کنیم، پایه اصلی و اساسی‌اش، امر به معروف و نهی از منکر است. یک اصل و قانون کلی به‌عنوان «امر به معروف و نهی از منکر» داریم که نظام جامع و فراگیری در اختیار ما قرار می‌دهد؛ با همین مراتب و مراحل که فقها در کتاب‌هایشان ذکر کرده‌اند. بخشی از بحث امر به معروف و نهی از منکر، حکومتی است؛ یعنی وظیفه خود

حاصل بی‌توجهی به آموزه‌های اسلامی، روی کار آمدن نسلی است که انگیزه فداکاری، ایثار و از خودگذشتگی برای دفاع از دین را ندارد.

نظام است که وارد این مقوله شود؛ بخش مردمی است؛ بخشی فردی است و بخشی هم خانوادگی است.

در بخش فردی، فرد موظف است به‌عنوان یک تدبیر در مقابل منکر، امر به معروف و نهی از منکر داشته باشد. این در یک سطح بالاتری می‌آید و خانوادگی می‌شود؛ یعنی اعضای خانواده نسبت به همدیگر _ زن نسبت به شوهر، شوهر نسبت به زن، پدر نسبت به فرزندان _ موظف هستند. اگر خانواده‌ها به درستی با این قضیه برخورد می‌کردند، بخش قابل‌توجهی از مشکل حل می‌شد. ریشه خیلی از این مسائل در نهاد خانواده است؛ چون نهاد خانواده نقش نظارتی خودش را خوب ایفا نکرده، جوانی که به جامعه، مدرسه و دانشگاه وارد می‌شود، مبنایی در رفتارش ندارد. پس باید بخش قابل‌توجهی از سرمایه‌گذاری را بر خانواده‌ها متمرکز کنیم؛ خانواده‌ها را آموزش دهیم که چطور با این مسأله برخورد کنند و چطور بر فرزندان‌شان نظارت داشته باشند. از این مرحله که بگذریم بخش مردمی آن است. با قطع نظر از جنبه‌های سیاسی و حکومتی و جنبه رسمی، این مقوله هم در قالب‌های مختلفی می‌تواند مطرح شود؛ تشکل‌های مردمی (NGO)، سازمان‌های غیردولتی و... این‌ها می‌توانند نقش ایفا کنند و جنبه‌های آموزشی و حتی تأثیرگذار بر سیاست‌ها و قانون‌گذاری‌ها داشته باشند. شاید نتوانند مستقیماً نهی از منکر کنند؛ اما می‌توانند بر نهادهای رسمی تأثیرگذار باشند و افکار و راهکارهایشان را به آن‌ها منتقل کنند. **مبلغان دینی در این بخش خیلی اهمیت دارند؛ جامعه‌ی ما همیشه به‌طور سنتی با تبلیغ دین توسط علما، وعاظ و روحانیون مواجه بوده؛ هرچند با توجه به مشکلات و شرایط فعلی جامعه، قطعاً باید از شیوه‌های نوین تبلیغی استفاده شود.** از مرحله مردمی و خانوادگی که بگذریم، بخش حکومتی مطرح است. بخش حکومتی هم باز شاخ و برگ‌های مختلفی دارد. نظام سیاست‌گذاری کشور خیلی مهم است؛ چه سیاست‌هایی در اداره‌ها، کارخانه‌ها و مراکز مختلف نسبت به روابط زن و مرد، اختلاط، بی‌حجابی و پوشش نامناسب طراحی کردیم؟ اصلاً در سیاست‌گذاری‌هایشان این مقوله را ملاحظه می‌کنند یا خیر؟ یکی از کارهایی که در اصلاح وضعیت موجود می‌تواند توسط حکومت اثرگذار باشد، بهبود معیشت و وضعیت اقتصادی مردم است.

جدی نگرفتن این مسأله و این که فکر کنیم این مسأله حاشیه‌ای است و خیلی مهم نیست، بسیار اشتباه است. نظام قانون‌گذاری باید قانون‌گذاری مناسبی برای این مسأله داشته باشد؛ با رویکردهای مختلف تشویقی، تنبیهی و کنترلی. آموزش و پرورش، جزو نهادهای دولتی است. آموزش و پرورش چطور با این مسأله برخورد می‌کند؟ آیا نهادینه‌سازی فرهنگ عفاف و حجاب، در کتب درسی و پرورشی لحاظ شده است؟ نوجوانان و جوانان

سال‌ها وقتشان را در نهادهای آموزشی صرف می‌کنند؛ وقتی بیرون می‌آیند با چه تفکری بیرون می‌آید؟ چه نگاهی به مسأله حجاب دارند؟ حجاب را مسخره می‌کنند یا به آن اعتقاد دارند؟ بنابراین یکی از نقاط قوت نهادینه‌سازی فرهنگ حجاب و عفاف، مدارس هستند. رسانه‌ها نیز امروزه نقش بسیار مهمی دارند.

■ اقدامات نیروی انتظامی در ترویج فرهنگ حجاب و مقابله با بدحجابی چقدر می‌تواند وضعیت موجود در جامعه را اصلاح کند و چقدر تأثیر دارد؟

قطعاً می‌تواند تأثیرگذار باشد. البته باید جایگاهش را تعریف و مشخص کنیم. باید دقت کنیم که انتظار بیش از اندازه از نیروی انتظامی نداشته باشیم؛ اگر جوان‌ها تمایل به بی‌حجابی و بدحجابی داشته باشند، نباید نیروی انتظامی متهم شود. باید تفکیک نقش‌ها بین نهادهای مختلف صورت بگیرد و هر نهادی نقش متناسب با خودش را به‌عهده بگیرد. اگر نیروی انتظامی کار فرهنگی انجام دهد، خوب است؛ اما این اتفاق نشان می‌دهد که نهادهای فرهنگی مسئولیت خودشان را به‌خوبی انجام نداده‌اند. همان‌طور که در ابتدای عرایضم گفتم درباره‌ی این پدیده‌ی چندعلتی باید نهادهای مختلف درگیر شوند و نمی‌شود از یک‌نهاد و یک‌بخش از نظام این توقع را داشت که بیاید و کلا این بار را به دوش بکشد. در مجموع سه نکته کلی را برای بهبود بخشیدن به اقدامات نیروی انتظامی مطرح می‌کنم:

۱. آموزش کارکنان نیروی انتظامی در این زمینه: این مقوله شاید مدنظر هم بوده؛ ولی باید این را در عمل ببینیم و بیش‌تر روی آن تأکید شود. «بحث آموزش کارکنان نیروی انتظامی» مسأله بسیار مهمی است و در عمل، مسأله مشکلی است. شما یک‌وقتی می‌خواهید بروید و با سارقین برخورد کنید؛ سرقت، جرمی است با تعریف و مصادیق مشخص؛ یا می‌خواهید با قاچاق مواد مخدر برخورد کنید؛ این هم جرمی است که تعریف دارد، قانون مشخصی دارد، مصادیقش روشن است و در مجموع پیچیدگی خاصی ندارد؛ اما مسأله بدحجابی، مسأله‌ای کاملاً فرهنگی است که در آن بحث ارزش‌ها و اعتقادات انسان‌ها مطرح می‌شود و نمی‌شود گفت مثل دزدی، صرفاً انگیزه‌ای مادی دارد. طبعاً فردی که می‌خواهد با این مسأله برخورد کند، آمادگی‌های بیش‌تری باید داشته باشد نسبت به کسی که می‌خواهد با یک سارق یا قاچاقچی برخورد کند. این‌جا طبعاً باید یک سطح بالایی از آموزش‌ها وجود داشته باشد. نیروهای ویژه‌ی این موضوع (پلیس اخلاقی) به‌دلیل این‌که چهارچوب حکومت دینی کشور ما، امربه‌معروف و نهی از منکر است، باید در حد یک کارشناس دینی، فرهنگی، ارتباطات و روانشناسی، آموزش ببینند. به‌کارگیری یک شیوه غیردینی،

غیرانسانی و ضد فرهنگی باعث می‌شود که طرح امنیت اخلاقی زیر سؤال برود. بنابراین کاملاً باید مشخص باشد که از نظر دینی این طرح مبنایش چیست و مراحل و شیوه‌ی برخورد کردن با آن چگونه است. در جنبه‌های روانشناسی، جامعه‌شناسی و شیوه ارتباط برقرار کردن، باید آمادگی خیلی زیادی داشته باشند. این موضوع توسط مسئولین ذی‌ربط نیروی انتظامی باید خیلی جدی گرفته شود.

همگامی با نهادهای دیگر: به‌دلیل این‌که نهادهای مختلفی در این زمینه، نقش و مسئولیت دارند، نیروی انتظامی باید همگام با نهادهای دیگر وظیفه خودش را انجام دهد. اگر هم می‌بینید که آن‌ها تعلل دارند و خوب وظیفه‌شان را انجام نمی‌دهند، خوب است که نیروی انتظامی، خط‌شکن شود و مانند یک محرک، دیگر نهادهای مسئول را هم وارد صحنه کند. اگر دیگر نهادهای مسئول، کارکردشان ضعیف است، مسئولین نیروی انتظامی از مجاری مختلفی که وجود دارد سعی کنند آن‌ها را درگیر کنند. سندهایی ملی در شورای عالی انقلاب فرهنگی یا جاهای مختلف – مثل مجلس، مجمع تشخیص مصلحت نظام و ریاست جمهوری – برای مسأله بدحجابی و مسائلی از این قبیل وجود دارد. در طرح‌های کلی تا حدودی نقش و مسئولیت هر کدام از این‌ها تعریف شده است؛ ولی در عمل خیلی از ارگان‌های مسئول نهادینه‌سازی فرهنگ حجاب و عفاف جلو نمی‌آیند. این‌جا نیروی انتظامی کاری که می‌تواند انجام دهد – با توجه به این‌که تا حدودی جلو افتاده – می‌تواند از آن‌ها مطالبه کند که وارد صحنه اجرایی شوند و نیروی انتظامی هم همگام با نهادهای دیگر، مسئولیت و وظایف محوله‌اش را انجام دهد.

۳. توجه به چندوجهی بودن پدیده بدحجابی: با توجه به همان چهارچوبی که گفته شد، باید بر نگاه جامع‌تر تأکید شود. مسأله بی‌حجابی و بدحجابی لایه‌های مختلفی دارد و عوامل مختلفی در شکل‌گیری آن تأثیرگذارند و طبعاً برای برخورد با این مسأله باید به آن لایه‌ها و عوامل مختلف توجه شود. مثلاً وقتی بدحجابی را تحلیل می‌کنیم باید بدانیم که یک مظاهری دارد؛ مظاهرش این است که مثلاً در خیابان این خانم خیلی حجابش را رعایت نمی‌کند؛ اما بدحجابی فقط این نیست؛ این ظاهر قضیه و نمادی بیرونی است؛ پشتوانه‌ها و عواملی که روی این تأثیر می‌گذارند مانند عوامل علمی (جامعه‌شناختی، روان‌شناختی و...) و نیز لایه‌های سطحی و لایه‌های پنهان آن هم ملاحظه شود تا بدانیم چگونه باید با بدحجابی در خیابان برخورد کنیم؛ آیا باید با خود فرد بی‌حجاب در درجه‌ی اول برخورد کرد یا با کسانی که او را بر انجام این عمل تحریک می‌کنند یا این‌گونه رفتارها را به او آموزش می‌دهند و در این مسیر او را تحریک و تقویت می‌کنند.

روحانیت شیعه و امر سیاسی

می‌بینیم. البته سیاست‌های محمدشاه قاجار و صدراعظم او حاج میرزا آقاسی نیز در این گوشه‌گیری بی‌تأثیر نبوده است. اما همه این موانع نتوانستند سدی در برابر نفوذ روحانیت باشند. به گفته یاکوب ادوارد پولاک (پزشک اتریشی ناصرالدین‌شاه): «ملاها بین محرومین و فرودستان طرفداران بسیاری دارند؛ اما دولتیان از ملاها می‌ترسند؛ زیرا می‌توانند قیام و بلوا برپا کنند. به هر حال این را هم نمی‌توان منکر شد که ترس از آن‌ها وسیله‌ای است که استبداد و ظلم زورگویان را تا اندازه‌ای محدود و تعدیل می‌کند... اما تازه در زمان محمد شاه قدرت واقعی ملاها با سلب حق پناه دادن به مجرمین از آن‌ها محدود گردید».

پس از جنگ‌های ایران و روس و به حاشیه رفتن روحانیت، تکاپوهای علمی در حوزه نجف اوج گرفت و نهاد مرجعیت تقویت شد. در واقع می‌توان این دوره را «دوره شکل‌گیری سازمان روحانیت و نهاد مرجعیت به شکل نوین آن» نامید؛ زیرا از یک سو شاهد دوری نسبی حوزه از هیاهوهای سیاسی هستیم و از سوی دیگر برخی چالش‌های مذهبی نیز در عراق تحت حاکمیت عثمانی بروز پیدا کرد. تعداد طلاب و روحانیون نجف نیز به موازات افزایش اقتدار و موقعیت اجتماعی مرجعیت، روند تصاعدی داشت. گفته شده است که در آن دوران تعداد طلبه‌ها به ده هزار نفر می‌رسید. این تعداد از تیارهای گوناگون ایرانی، ترکی، هندی، تبتی، افغانی، بحرینی، عاملی و احسائی به‌علاوه‌ی عراقیان بودند؛ لیکن نسبت ایرانیان بیش‌تر از همه بود. شیخ ابراهیم زنجانی نیز که در دوره ناصری از طلاب حوزه نجف بوده، چنین آماری از محل تحصیل خود ارائه کرده است: «می‌توانم بگویم هفت و هشت هزار عالم و مدرس و متعلم و طلبه در آن‌جا هستند». این در حالی است که جمعیت نجف در ابتدای قرن بیستم _ بنا بر آنچه در اسناد اداری انگلیسی آمده



گروه مطالعاتی جامعه‌شناسی تشیع در روزهای پایانی آبان‌ماه ۱۳۹۴ طی سفری تحقیقاتی به شهرهای یزد و میبد به ارائه آخرین دستاوردهای علمی خود پرداخت. در کنفرانسی که به دعوت دانشگاه امام جواد(ع) یزد در این مرکز آموزش عالی برگزار شد، علی اشرف فتاحی - مدرس حوزه و مدیرمسئول مجله تقریرات - با موضوع «روحانیت و امر سیاسی» سخنرانی کرد؛ نوشتار حاضر، مکتوب این سخنرانی است که برای انتشار در اختیار مباحثات قرار گرفت.

آشنا کرد؛ جنگ‌های ایران و روس که به‌ویژه در دور دوم آن، علمای شیعه مقیم عراق نقش مهمی در برانگیختن و مدیریت سربازان ایرانی داشتند و البته اتهام «به شکست کشاندن سپاه ایران» را نیز به جان خریدند. فارغ از آن که آیا دربار ایران بود که علمای شیعه مقیم عراق را به صدور فتوای جهاد علیه روس ترغیب کرد یا علما بودند که دربار را به این معرکه کشاندند، می‌توان گفت که شکست تلخ در این جنگ‌ها تا مدت‌ها حوزه نجف و کربلا را از امر سیاسی گریزان کرد.

حوزه نجف که نخستین نقش‌آفرینی سیاسی مهم تاریخ خود را در پشتیبانی تمام‌عیار از حکومت قاجار در جریان جنگ‌های ایران و روس تجربه کرده بود، تا اواخر دوره ناصری به سمت حاشیه‌نشینی و گوشه‌گیری سیاسی رفت. نقطه بارز آن را می‌توان در دوره شیخ محمدحسن نجفی مشهور به صاحب‌جوهر و شیخ مرتضی انصاری مشاهده کرد که عملاً کمتر نشانه‌ای از فعالیت سیاسی علما

سختن گفتن از نسبت میان روحانیت شیعه با نظر و عمل سیاسی آمیخته به بدفهمی‌ها و حاشیه‌هاست؛ اما گریزی هم از آن نیست؛ سهل‌ممتنع است. به‌ویژه در یک و نیم قرن گذشته، روحانیت شیعه بوده است که سردمدار بسیاری از حرکت‌های سیاسی، جنبش‌های اجتماعی و انقلاب‌ها و اعتراض‌ها در کشور ما بوده است. بدون شناخت روحانیت و رفتارهای سیاسی آن نمی‌توان به تحلیلی واقع‌بینانه درباره تاریخ سیاسی و اجتماعی و حتی فکری معاصر کشورمان دست یافت.

ابتدا بهتر است واژه‌ی کلیدی موجود در عنوان سخنرانی‌ام را تعریف کنم:

روحانیت: چه روحانیت را نهاد و سازمان بدانیم و چه آن را صرفاً یک جریان مذهبی قلمداد کنیم، درباره‌ی واژه آن دست‌کم می‌توان گفت که از دوره قاجار _ و قدر متیقن از دوره مشروطه _ شاهد به‌کارگیری این واژه هستیم و نمی‌توان روی آن جمود داشت. بنابر این برای آن‌که تصور درستی از نسبت میان روحانیت و امر سیاسی پیدا کنیم، باید از همان دوره‌ای آغاز کنیم که مردم به‌جای واژه «روحانی»، با «عالم» و «ملا» و «آخوند» سر و کار داشتند. همچنین ناچاریم برای آن‌که این نسبت را بهتر درک کنیم، سری به عراق بزنیم و رفتار سیاسی علمای حوزه‌های نجف، کربلا و سامرا در دوره قاجار را بررسی کنیم؛ زیرا اولاً علمای ساکن ایران شاگرد و تحت تأثیر آنان بودند و ثانیاً بسیاری از علمای شاخص شیعه مقیم عراق، ایرانی بوده‌اند و ایرانی بودن همواره نقش مهمی در افزایش اقتدار یک مجتهد مقیم عراق داشته و دارد که دلایل آن را باید در جای خود بررسی کرد.

سال‌ها پیش از آن‌که ایرانیان هوس عدالت‌خانه و مشروطه کنند، ضربه‌ی هولناکی آنان را با واقعیت تلخ «عقب‌مانده بودن ایران» و «پیشرفته بودن فرنگی‌ها»

— حدود چهل هزار نفر بوده است؛ به عبارت دیگر شهر نجف در قرن ۱۹ میلادی عملاً به یک شهر حوزوی تمام‌عیار تبدیل شده بود. پس بر خلاف تصور رایج، حوزه نجف در همه تاریخ هزار ساله خود، فعالیت سیاسی جریان‌ساز و مهمی نداشته و فتوای جهاد در جریان جنگ‌های ایران و روس و نیز واقعه تنباکو نخستین نقش‌آفرینی‌های سیاسی مهم این حوزه محسوب می‌شوند. همچنین می‌توان گفت تا پیش از انقلاب مشروطه، هیچ جریان قابل توجه سیاسی در این حوزه شکل نگرفته بود و حتی در قضیه دینی مهمی چون ظهور بابت و بهائیت نیز — که شائبه سیاسی داشت — هیچ دخالت مؤثری از سوی بزرگان نجف گزارش نشده است. این امر مهم را نیز باید در نظر گرفت که برای نخستین بار میرزای شیرازی بود که به‌عنوان مرجع واحد شیعی مطرح شد و پیروی از آرای او در همه مجامع شیعی موضوعیت پیدا کرد. دلیل آن نیز رواج نسبی ابزارهای نوین ارتباطی همچون تلگراف در این دوره بود. تا پیش از آن به دلیل عدم امکان ارتباطگیری سریع با نجف، مردم هر شهر و روستایی از نزدیک‌ترین عالم ساکن در اطراف خود پیروی می‌کرد. اما باید انقلاب مشروطه را نخستین فعالیت جدی حوزویان نجف در تاریخ هزارساله این حوزه برشمرد. فعالیت اثرگذار و جدی حوزه نجف در زمینه سیاست، از آغاز نیمه نخست قرن بیستم و با حمایت از مشروطه ایران و عثمانی (سال‌های ۱۹۰۸ و ۱۹۰۹ میلادی) آغاز شد و با ناکامی‌های پی‌درپی به انقلاب ۱۹۲۰ و تبعید علمای نجف به ایران کشیده شد و از آغاز دهه بیست قرن بیستم، کم‌سو شده و سرانجام به سیاست‌گریزی و انزواطلبی پایان یافت. بدین ترتیب باید ۲۵ سال نخست قرن بیستم را تنها دوره طلایی فعالیت سیاسی علما و طلاب نجف در تاریخ این حوزه دانست؛ دوره‌ای که با دو انقلاب و یک جنگ سپری شد و در هر سه اتفاق، تلخ‌کامی‌های بزرگی نصیب فعالان سیاسی نجف گشت. بنا بر این برای شناخت رفتار و اندیشه

سیاسی حوزه نجف و سپس قم، باید عنایت ویژه‌ای به این ربع قرن داشت و بسترها و تبعات آن را واکاوی کرد. در این که حوزویان نجف چگونه با «مشروطه» آشنا شده‌اند روایت دقیقی وجود ندارد؛ همان‌گونه که درباره رواج این مفهوم در ایران نیز اقوال متعددی بیان شده است. شاید بشود ادعا کرد که نخستین بار در کتاب «بستان‌الحق» شیخ ابراهیم زنجانی به واژه و مفهوم مشروطه پرداخته شده است. وی که از شاگردان اولیه درس خارج آخوند خراسانی در نجف بود، یک سال پیش از صدور فرمان مشروطه به تعریف مفهوم حکومت‌های «جمهوریه» و «سلطنت مشروطه» در کتاب «بستان‌الحق» پرداخت و سلطنت مشروطه را بر حکومت جمهوری به ترجیح داد. شیخ ابراهیم در خاطرات خود می‌نویسد که پس از بازگشت از نجف و در سال‌های فعالیت در زنجان و تهران، با آخوند مکاتبه داشته و استادش را از اوضاع ایران مطلع می‌کرده است. بر این اساس، نزدیکان آخوند نیز محتمل می‌دانند که زنجانی در آگاهی دادن به آخوند نقش داشته است. در نجف نیز بر اساس گزارشی که آقا نجفی قوچانی — به‌عنوان یکی از شاگردان آخوند — در زمان انقلاب مشروطه نوشته است، لفظ مشروطه پیش از افتتاح مجلس شورای ملی و تدوین قانون اساسی در میان طلاب نجفی رواج یافته بود. از گزارش‌هایی که آقا نجفی درباره آگاهی‌های سیاسی طلاب نجف در این دوره داده است چنین برمی‌آید که آن‌ها نگاه بسطی به مفاهیم مدرن همچون دموکراسی، مشروطیت و جمهوریت داشته‌اند و همانند نائینی سعی داشته‌اند یک پیوند ظاهری میان این مفاهیم با اسلام برقرار کنند. به گفته آقا نجفی، در نجف قرائت‌خانه‌ای برای مطالعه کتب و مطبوعات تأسیس شده بود و او همیشه در آنجا «پلاس» بوده و روزنامه و مجله می‌خوانده است. گزارش‌هایی که آقانجفی با قلم روان خود از وضعیت اجتماعی روحانیون شیعه در نجف داده است، گویای آن است که نخستین چالش‌های سیاسی روحانیت در عصر مدرن،

تا چه حد سطحی و روئینایی و بیش‌تر معطوف به دغدغه‌های دینی و حوزوی آنان بوده است.

گزارش دیگر آقانجفی از اوضاع اجتماعی نجف در زمان آغاز جنگ جهانی اول نیز مؤید آن است که هیجانانگیز سیاسی بیش از مطالعه و شناخت اوضاع جدید جهان، موجب تحركات سیاسی طلاب می‌شده است: «چون آلمان با هفت دولت طرف شده بود و می‌جنگید، علاوه بر کوچک‌ها نظیر صرب و بلژیک و غیره، بعید می‌نمود غالب شدن او بر روس — از این جهت دعای او بر طلاب لازم شده بود و اسم او را حاج ویلهلم مؤیدالاسلام گذارده بودند و از فتوحات او خصوصاً بر روس خوشحال و مسرور می‌شدند. آلمانی‌ها را — طلاب نجف لقب مؤیدالاسلامی داده بودند به واسطه‌ی طرفیت او با روس منحوس...». می‌بینم که طلبه‌ها بدون آن که عضو حزبی شوند، دانش و آگاهی سیاسی خاصی به‌دست آورند یا حتی تشکیلات سیاسی داشته باشند، به تبعیت از هیجانانگیز سیاسی روز، مصرانه همچون دیگر مردم فعالیت سیاسی می‌کردند و اطلاعاتی از تبعات و حتی پیشینه بیرونی افکار و اقدامات خود نداشتند. با این تفاوت که رفتار سیاسی آنان بر خلاف دیگر مردم، سندیت دینی نیز پیدا می‌کرد.

از لحاظ تشکیلاتی نیز هیچ حزب سیاسی‌ای تا دوره حزب بعث در نجف تشکیل نشد و طلبه‌ها حداکثر تشکیلات مخفی و مسلحانه برای مبارزه با اشغال‌گران بریتانیایی در سال‌های پس از جنگ جهانی اول تشکیل دادند. مبارزات مراجع، روحانیون و طلاب نجف که غالباً ایرانی بودند، سرانجام تلخی داشت و با تشکیل کشور مستقل عراق و حوادث پس از آن، علمای بزرگ حوزه نجف مجبور به کناره‌گیری از سیاست شدند و حتی به نخستین پادشاه کشور مستقل عراق تعهد دادند که در سیاست دخالت نکنند. میرزای

**در اوج هیجان‌های سیاسی،
شکاف‌های جدی میان بدنه عمومی
و جوان حوزه با مراجع و علمای
بزرگ به‌وجود می‌آمده است**

نائینی و آیت‌الله سید ابوالحسن اصفهانی کتباً متعهد شدند امور سیاسی را به ملک فیصل واگذار کنند تا بتوانند دوباره از تبعید قم به نجف بازگردند. مرحوم اصفهانی در اجابت درخواست ملک فیصل این‌گونه نوشت: «ما تعهد می‌دهیم که در امور سیاسی دخالت نکنیم و خود را از مطالبات عراقی‌ها کنار بکشیم. ما مسئولیتی در قبال مطالبات مردم عراق نداریم و مسئولیت مسائل سیاسی ملت با اعلی‌حضرت [ملک فیصل] است. اما پشتیبانی از سلطنت هاشمی مطابق مقتضیات دینت اسلامی از مبادی اسلامی ماست».

سرخوردگی حوزه نجف پس از انقلاب مشروطه و اعدام شیخ فضل‌الله نوری (۱۹۰۹م)، حرکت جهاد (۱۹۱۴م)، قیام نجف (۱۹۱۸م)، انقلاب عراق (۱۹۲۰م) و تبعید علما به ایران (۱۹۲۳م) باعث شد بسیاری از علما از دخالت در امور سیاسی پرهیز کنند. علاوه بر آن که دو مرجع اصلی نجف در دهه بیست از قرن بیستم (نائینی و اصفهانی)، همان‌گونه که اشاره شد، به پادشاه عراق تعهد داده بودند که در مسایل سیاسی مداخله نکنند.

سیاست‌گریزی ایجاد شده در نجف فقط به این حوزه محدود نماند و دانش‌آموختگان آن در ایران از جمله آیت‌الله شیخ عبدالکریم حائری یزدی و آیت‌الله بروجردی نیز به دلیل «تجربه تلخ مشروطه و خوف از ضربه زدن به اسلام به دلیل تذبذب و اضطراب در مسایل سیاسی» سعی وافری داشتند که از سیاست‌ورزی دوری کنند و همانند فقیه بزرگ و گوشه‌گیر نجف، سید کاظم یزدی به فعالیت دینی و حوزوی اکتفا نمایند.

نکته دیگری که باید در رفتار سیاسی و اجتماعی روحانیت در نظر گرفت این است که در اوج هیجان‌های سیاسی، شکاف‌های جدی میان بدنه عمومی و جوان حوزه با مراجع و علمای بزرگ به‌وجود می‌آمده است. جدال‌های دوره مشروطه مملو از حملات تند طلاب جوان به فقه‌های بزرگی چون آخوند خراسانی یا سید کاظم یزدی است. در دوره‌های بعد نیز نمونه عباس خلیلی (برادرزاده یکی از مراجع مشروطه‌خواه نجف

و پدر سیمین بهبهانی) را داریم که به‌عنوان یک طلبه پرشور و جوان به همراه گروهی دیگر از همتایان خود اقدام به ترور یک نظامی انگلیسی می‌کند و این ماجرا منجر به محاصره شدید هفت هفته‌ای نجف و تسلیم و فرار برخی مبارزین می‌شود. در جریان این حرکت، مرجعیت نجف روش دیگری جز آن‌چه برخی طلاب جوان می‌پیمودند در پیش گرفته بود. در نمونه‌ای دیگر _ مطابق اسناد وزارت خارجه _ همزمان با همراهی میرزای نائینی مرجع بزرگ نجف با رضاشاه، برخی طلاب جوان در آبان ۱۳۰۷ش مراسم عزاداری فاطمیه در بیت آخوند خراسانی در نجف را مختل می‌کنند؛ چون در این مراسم برای رضاشاه دعا شده بود. می‌دانیم که میرزای نائینی تا پایان عمر کوشید با رضاشاه دچار چالش و تنش جدی نشود و موضع ناصحانه خود را در عین روابط حسنه حفظ کند.

همین سه مؤلفه‌ای که در نجف ردیابی **امام خمینی صریحاً به طلاب جوان و انقلابی حوزه توصیه می‌کند که اگر با بزرگان هماهنگ نشوند، گرفتار اسلام آمریکایی خواهند شد**

کردیم، در حوزه قم نیز قابل ردیابی و ره‌گیری است. فعالیت مجدانه و مصرانه سیاسی در عین نداشتن حزب و آگاهی و دانش سیاسی، تبعیت از هیجان‌های روزمره و نداشتن فعالیت هدفمند و توأم با برنامه‌ریزی و نیز شکاف میان سطوح عالی و عمومی حوزه، از آسیب‌های مهم رفتار سیاسی روحانیون شیعه ایران در دهه‌های گذشته است.

در دوره پهلوی دوم نیز شکاف جدی میان آیت‌الله بروجردی و طلاب جوان حامی فدائیان اسلام و تنش‌های مکرر میان طلاب انقلابی دهه‌های چهل و پنجاه با آیات عظام گلپایگانی، شریعتمداری و خوبی در کنار فعالیت‌های تشکیلاتی - زیرزمینی برخی طلاب و روحانیون انقلابی، بی‌شبهت به وضعیت اجتماعی طلاب نجف در دهه‌های پیش‌تر نیست. مکتوبات و منشورات سیاسی

این دوره‌ها نیز نشان می‌دهد که آگاهی عمیقی از اندیشه‌های سیاسی مدرن در میان طلاب وجود نداشته است.

در دوره جمهوری اسلامی نیز می‌توان همین مؤلفه‌ها را پیدا کرد؛ روحانیون انقلابی دهه‌های چهل و پنجاه که حال به‌عنوان علمای حوزه مطرح شده بودند، در چالش با طلاب جوان‌تر قرار می‌گرفتند و پیام سوم اسفند امام خمینی خطاب به روحانیت و نیز نامه ایشان در اواخر عمر خطاب به رییس وقت مجلس خبرگان، حاوی توصیه‌هایی به طرفین برای مدارا با یکدیگر است. ایشان صریحاً به طلاب جوان و انقلابی حوزه توصیه می‌کند که اگر با بزرگان هماهنگ نشوند، گرفتار اسلام آمریکایی خواهند شد.

این شکاف در دهه هشتاد نیز به‌صورت جدی خود را نشان داد؛ آن‌جا که اکثریت قاطع بزرگان حوزه سر ناسازگاری با دولت احمدی‌نژاد پیدا کردند و در مقابل، بسیاری از طلاب و روحانیون جوان مشتاقانه به تبلیغ و ترویج این دولت روی آوردند. از بُعد تشکیلات و حزب نیز اگرچه روحانیون در امور سیاسی، مشارکت بی‌سابقه و اثرگذاری در این دوره داشتند، اما کار حزبی به‌معنای واقعی آن را تجربه نکردند. مهم‌ترین و فعال‌ترین تشکل‌های روحانی کشور، یعنی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم و جامعه روحانیت مبارز تهران، خود را یک حزب سیاسی نمی‌دانند و از هرگونه تسمیه و انتساب به حزب ابا داشته‌اند. حزب جمهوری اسلامی نیز اگرچه به‌دست روحانیون مطرح انقلابی تأسیس شد، اما هیچ‌گاه به‌عنوان یک حزب سیاسی حوزوی مطرح نشد.

رابطه روحانیت شیعه و امر سیاسی، رابطه‌ای سرشار از تلخ‌کامی‌ها و شیرین‌کامی‌هاست؛ اما این را نمی‌توان منکر شد که بسیاری از جنبش‌های سیاسی و اجتماعی قرن اخیر را روحانیون در ایران مدیریت کرده‌اند. این داده‌ی مهم اجتماعی می‌تواند ما را به فکر فروربرد که آیا حذف روحانیت از یک جنبش اجتماعی و یا نادیده گرفتن‌اش، تأثیری در میزان موفقیت آن دارد یا خیر؟ ▶

تحلیل جامعه‌شناختی مقصران فاجعه کربلا

سید مرتضی ابطحی



مؤسسه وارث الانبیاء وابسته به عتبه الحسینیه در کربلا در سیزدهمین نشست خود که در روز پنج‌شنبه ۹۴/۸/۲۷ برگزار شد، میهمان حجت‌الاسلام و المسلمین سید ریاض حکیم بود. وی در این نشست به بررسی موضوع «گروه‌های مسئول در فاجعه کربلا» (الأطراف المسؤولة عن فاجعة الطف) پرداخت و با نگاهی جامعه‌شناسانه به بررسی وضعیت جوامعی پرداخت که با مسأله عاشورا روبه‌رو بودند. آن‌چه در ادامه می‌آید تقریری از سخنان ایشان است که به زبان عربی ایراد شد.

بحث ما در این جلسه به بررسی جوامع مسئول در فاجعه عاشورا اختصاص دارد. پیش از ورود به بحث لازم است تأکید کنم حرکتی به عمق حرکت امام حسین(ع) را نمی‌توان به سادگی تحلیل کرد که جماعتی از حضرت دعوت کردند و به او خیانت کردند؛ مسأله عمیق‌تر از این بوده است. با نگاهی به تاریخ کربلا درمی‌یابیم چهار جامعه اصلی و اساسی در این موضوع درگیر بودند:

جوامع اسلامی دیگر

هیچ موضعی از دیگر جوامع اسلامی در آن زمان علیه واقعه عاشورا و در حمایت و همراهی با امام حسین(ع) ثبت نشده است؛ غیر از حمایت گروهی از اهالی بصره برای حمایت از ایشان که البته آنان نیز عملاً نتوانستند کاری صورت دهند.

جامعه کوفه

با توجه به اهمیت این جامعه در بحث عاشورا ابتدا لازم است به خصوصیات این شهر و جامعه آن اشاره‌ای داشته باشیم. کوفه شهری جدید التاسیس بود (در سال ۱۷ق تأسیس شده بود) و تقریباً ۴۴ سال پس از تأسیس آن، واقعه طف اتفاق افتاد. نکته دیگر این که شهر کوفه اساساً شهری نظامی بود و دلیل جمع شدن مردم در آن‌جا نیز همین اصل بود. از آن‌جا که ارتش از قبایل متفاوتی تشکیل شده بود، هیچ هویت دیگری جز هویت نظامی باعث اجتماع مردم در این شهر نبود. بنابراین اساساً در کوفه با جامعه‌ای یکپارچه روبه‌رو نیستیم. اما در کنار این مسأله باید به این نکته دقت کنیم که امام علی(ع) تمام تلاش و حرکت فرهنگی خود را بر این متمرکز کرد که کوفه را مرکز خلافت خود قرار دهد. از همین رو شهر کوفه ارتباط محکمی با امام علی(ع) پیدا کرد؛ ارتباطی که خود امام آن را ایجاد کرده بود.

اما در عین حال با نگاهی واقع‌گرایانه باید گفت که جامعه کوفه، جامعه‌ای متشکلت بود. در همین جامعه بود که حرکت خوارج شکل گرفت. همچنین پس از شهادت امام حسن(ع) و سیطره معاویه پس از صلح، گروهی در داخل همین جامعه برای پیروی از بنی‌امیه تلاش کردند. بنابراین وقتی از جامعه کوفه سخن به میان می‌آوریم نباید فراموش کنیم که ما به هیچ وجه با جامعه‌ای یکپارچه روبه‌رو نیستیم و دست کم با شش گروه مواجهیم:

۱. شیعه اهل بیت(ع): علاقه‌مندان به اهل بیت عصمت و طهارت(ع) که در این شهر بودند و صادقانه به اهل بیت(ع) باور داشتند.

۲. حامیان سلطه اموی: افرادی مثل حسین بن نمیر و محمد بن

۱. جامعه مکه و مدینه

مکه و مدینه مرکز اصلی تمرکز دینی و اسلامی در آن دوره بودند و نگاه‌های مسلمانان نیز بدین دو شهر دوخته شده بود؛ چون تعداد زیادی از صحابه، تابعین و مؤمنین در آن زندگی می‌کردند. نکته قابل توجه درباره مکه و مدینه آن است که بر اساس شواهد تاریخی، این دو جامعه به سهولت از فاجعه عاشورا عبور کردند و واکنشی به این واقعه نشان ندادند. حتی از امام حسین(ع) نیز شواهدی نداریم که ایشان بخواهند به این دو جامعه تکیه کنند؛ بلکه شواهد تأکید می‌کنند که این دو جامعه در مقابل حاکمیت یزید مخالفتی نشان ندادند.

نکته عجیب آن است که واقعه «حرة» یکسال پس از شهادت امام حسین(ع) اتفاق افتاد. دلیل این مسأله هم آن بود که گروهی از اهل مدینه به شام رفتند و با وضعیت غیردینی یزید روبه‌رو شدند و از نزدیک دیدند که او شراب‌خواری می‌کند و زنان خواننده در دربارش آواز می‌خوانند و... آنان به مدینه بازگشتند و وضعیت را برای اهل مدینه شرح دادند و آن‌ها هم یزید را از حکومت خلع کردند. اما همانطور که گفته شد، همین جامعه در مقابل فجایع کربلا هیچ واکنشی نشان ندادند! این اتفاقات خود گویای یک فاجعه است: چرا صحابه و نسل پس از آنان در مقابل این فاجعه واکنشی نشان ندادند؟! پس این دو مجتمع انسانی، موضع موافق با امام حسین(ع) نگرفتند؛ اگرچه در برابر حضرت هم نایستادند.

جامعه شام

شام پایه اساسی سلطه عمومی بود و به واسطه این جامعه بود که دیگران تهدید یا تطمیع می‌شدند؛ مانند «گارد ریاست جمهوری» که حتی خود ارتش هم به واسطه این گارد تهدید می‌شد.

اشعث بن قیس، شمر بن ذی الجوشن و... .

۳. خوارج: کسانی که با نام «حروریه» شناخته می‌شدند. در بسیاری از منابع تاریخی بر این تأکید می‌شود که گروهی از کوفیان از حروریه بودند. حتی بعضی روایات به این اشاره دارند که شیب بن ربیع اگرچه در شهادت امام حسین(ع) دست داشته، اما اموی نبوده؛ بلکه به حروریه یا خوارج منتسب است.

۴. موالیان ایرانی: گروهی از ایرانیان بودند که در کوفه زندگی می‌کردند. جامعه موالیان، اجتماع جدیدی در کوفه بود؛ چون این شهر حد واسط ایران آن روز و جامعه عربی بود.

۵. مصلحت‌اندیشان: افرادی که در هر مجتمعی پیدا می‌شوند. مصلحت‌اندیشان حتی در دعوت از امام حسین(ع) هم نقش داشتند؛ بعضی کسانی که در راه به امام ملحق شدند و امام از وضعیت کوفه از آن‌ها پرسید به او گفتند: «... اما اشراف کوفه توجهی به تو نکردند، مگر برای این که تو را وسیله کسب اهداف مادی خود قرار دهند».

۶. توده مردم: وجه تمایز این گروه که گاهی بیش از ۹۰٪ مردم یک جامعه را تشکیل می‌دهند آن است که آنان هدایت می‌شوند ولی ثبات ندارند. البته کسی که توان تأثیرگذاری بر توده مردم را دارد، همان کسی است که آن‌ها را به حرکت درمی‌آورد.

این‌ها گروه‌های شش‌گانه مؤثر در جامعه کوفه بودند. اما سؤال دیگری که به وجود می‌آید آن است که چه کسی امام حسین(ع) را دعوت کرد؟ با نگاهی به اسناد دست اول تاریخی می‌توان گفت که اجمالاً دو گروه به صورت مؤثر از امام حسین(ع) دعوت به عمل آوردند:

۱. مخلصان شیعیان اهل بیت: افرادی همچون سلیمان بن صدق خزاعی، مسلم بن عوسجه و... که اسامی‌شان در مصادر تاریخی معتبر ذکر شده است.

۲. ناریان از حکومت اموی: این گروه پس از جنگ‌های پی‌درپی که اهل کوفه با معاویه و اتباع او داشتند، به وجود آمده بودند. این نکته را باید در نظر داشت که انتقال حکومت به یزید به صورت بی‌سابقه‌ای در بین مسلمانان صورت گرفت و وی صراحتاً حکومت را به ارث برد! همچنین حکومت یزید وضعیت جدیدی داشت و هنوز پایه‌های آن تحکیم نشده بود.

وقتی این گروه‌ها شناخته شدند، این سؤال پیش می‌آید که این دو دسته بر چه اساسی تصور می‌کردند که می‌توانند موفق باشند؟ طبعاً هر فرد یا گروهی که قصد ورود در یک کار را دارد علاقه‌مند به پیروزی در آن کار است و کسی علاقه‌ای به شکست خوردن ندارد. در بحث ما سؤال این است که این گروه‌ها برای پیروزی بر چه چیزهایی تکیه زده بودند؟ آنان برای پیروزی بر چند مسأله تأکید _ یا امید _ داشتند:

*** جوان بودن حاکمیت یزید:** یزید جوان بود و برای مسلمانان شناخته‌شده نبود؛ خصوصاً در آن زمان که وسایل ارتباطی ابتدایی بود. از همین رو معاویه در راه تحکیم حکومت یزید بر مسلمین تلاش زیادی کرد.

*** علاقه بسیاری از توده مردم در کوفه به حکومت امام حسین(ع):** این نکته در نامه‌های دعوت امام(ع) مورد توجه قرار گرفته است.

*** سابقه تاریخی جنگ بین کوفه و شام:** خصوصاً این که کوفه پس از شهادت امام علی(ع) و صلح امام حسن(ع) در مقابل شام شکست‌خورده محسوب می‌شد.

*** جوان بودن حکومت یزید و سیطره نداشتن حکومت بر کوفه:** از آن‌جا که حاکم جدیدی سر کار آمده بود، هنوز کار حکومت او تثبیت نشده بود و از همین رو در نامه‌های اهل کوفه بر عجله کردن در حرکت امام حسین(ع) تأکید می‌شد؛ تا پیش از این که قدرت حکومت مرکزی بر کوفه تثبیت شود، حکومت امام حسین(ع) به کوفه بیاید و کار را در دست بگیرد. از همین رو عبیدالله بن زیاد دقیقاً در موقف مخالف سعی می‌کند اولین نفری باشد که به کوفه وارد می‌شود. این نکته را شیعیان درک کرده بودند و در روایات تاریخی به این نکته اشاره شده است که شیعیان امید این را داشتند که امام حسین(ع) پیش از عبیدالله وارد کوفه شود.

*** عادت داشتن اهل کوفه به تقسیم قدرت بین عراق و شام:** جنگ‌های امام علی(ع) با اهل شام دلیلی بر این مسأله است. اساساً دعوت‌کنندگان از امام حسین(ع) در ابتدای امر قصد سیطره بر شام را نداشتند تا با مسأله سخت و پیچیده‌ای روبه‌رو باشند؛ بلکه هدفشان فقط حفظ عراق بود. این مسأله حتی در بعضی نامه‌های اهل عراق به امام(ع) نیز مطرح شده است که می‌گوید: «انه لیس علینا امام، فأقبل لعل الله یجمعنا علی الحق. و نعمان ابن بشیر فی قصر العماره. لسننا نجتمع معه فی جمعة و لانخرج معه الی عید و لو قد بلغنا انک قد اقبلت الینا أخرجناه حتی نلحقه بالشام». بنابراین، هدف اصلی آن‌ها سیطره بر کوفه و شاید پس از آن سیطره بر بصره بود تا حامیان یزید هم در شام بمانند.

*** ارتباط بین امام حسین(ع) و اهل کوفه ارتباطی ناگهانی و خلق الساعه نبوده است؛ بلکه حتی از دوره معاویه شکل گرفته بود. این ارتباط مستمر به شناخت طرفین از یکدیگر کمک می‌کرد.**

این شش عامل مشخص نشان می‌دهد که حرکت امام حسین(ع) _ از دید جامعه‌شناسی و تحلیل سیاسی نیز _ حرکتی خودسرانه و بی‌دلیل نبوده است. اما سؤالی که این‌جا مطرح می‌شود آن است که این زیاد در مقابل این تدابیر چه کرد؟ او کارهای مختلفی کرد؛ از جمله:

۱. تطمیع توده مردم: این زیاد در سخنان خود به این اشاره می‌کند که «...این یزید بن معاویه است که بندگان خدا را اکرام می‌کند و آنان را از اموال بی‌نیاز می‌کند». این یکی از سیاست‌های این زیاد بود که البته به اعتقاد من، این مسأله تأثیر چندانی در جامعه کوفه نداشته است؛ چون کوفه ولو به صورت نسبی آماده حکومت امام بود. شاید این سخن در برخی افراد ساده‌اندیش مؤثر بوده باشد.

۲. ترساندن مردم: اولاً پیش‌زمینه ذهنی مردم نسبت به ابن زیاد، تصویری همراه با ترس بود... پدر او نیز چنین بود و خودش نیز همین‌گونه بود. ثانیاً وی از تهدید مستقیم نیز استفاده کرد و در خطبه‌اش گفت: «و شلاق و شمشیر من علیه کسی است که انجام دستور مرا ترک کند و با عهد (امارت) من مخالفت کند...»؛ بنابراین هیچ‌کس احساس امنیت نمی‌کرد.

۳. جنگ انداختن بر مدیریت کوفه: این زیاد برای تثبیت

وضعیت حکومت خود بر کوفه، حسین بن نمیر - رئیس پلیس کوفه - را به شدت تهدید کرد و گفت: «مادرت به عزایت بنشیند اگر مسلم خارج شود و او را دستگیر نکنی». همین تهدیدها باعث شد که فضا در کوفه به شدت امنیتی شود و برخی افراد که می‌خواستند به امام (ع) خبر برسانند، توسط پلیس و افراد نظامی دستگیر شوند.

۴. دستگیری مجموعه ای از شخصیت‌های شیعه: باید توجه داشت که دستگیری بدون دلیل افراد معروف و سرشناس، باعث تعجب و ترس میان مردم می‌شود. در عین حال به دستور ابن زیاد افرادی همچون مختار، سلیمان بن صرد خزاعی و... دستگیر و به زندان افکنده شدند. در منابع تاریخی تعداد دقیق این افراد مشخص نیست؛ ولی به نظر می‌رسد تعدادشان زیاد باشد. طبری عبارتی را از خود ابن زیاد نقل می‌کند که می‌گوید: «یا لیتنی أخرجت أهل السجن فضربت أعناقهم» (ای کاش اهل زندان را خارج می‌کردم و همگی را گردن می‌زدم). از عبارت «اهل زندان» مشخص می‌شود که اولاً منظور مجرمان عادی نیست؛ ثانیاً تعدادشان زیاد است؛ چون منظور از «اهل زندان» نمی‌تواند تعداد دو یا سه نفر باشد.

۵. قتل مجموعه‌ای از شخصیت‌های شیعه: در دوره کوتاهی که

ابن زیاد وارد کوفه شد - یعنی در فاصله ذی‌الحجه تا ورود امام حسین (ع) به کربلا - افراد زیادی از شیعیان در کوفه کشته شدند؛ افرادی مثل: میثم تمار، عبدالله کندی، عبیدالله بن حارث و... . کشتن این تعداد از بزرگان آن هم بدون هیچ حرکتی، خود باعث ایجاد جو رعب و ترس بود؛ خصوصاً این که این افراد از قبایل مختلفی بودند.

۶. بهره‌برداری از مطلعین شهر: بر اساس نقل طبری، ابن زیاد بزرگان هر محل و مطلعین از اوضاع افراد جامعه را تهدید کرد و از آنان خواست تا لیستی از افرادی را که حامی امیرالمؤمنین علی (ع) هستند یا از خوارجند یا... همه را بنویسند. او تأکید کرد که هر کس چنین نکند، به شدت مجازات خواهد شد؛ خونس ریخته، مالش حلال و بر سر در خانه‌اش به صلیب کشیده خواهد شد. کاری که صدام در دهه هشتاد در عراق می‌کرد!

۷. تهدید به وسیله سپاه شام: اهل کوفه به خوبی می‌دانستند که سپاه شام، سپاهی یکپارچه و منظم است که امکانات فراوانی هم دارد. از همین رو در منابع تاریخی ذکر شده است که ابن زیاد پیوسته به واسطه این سپاه بر اهل کوفه فخرفروشی می‌کرد. دقیقاً مثل وضعیتی که «گارد ریاست جمهوری» در عراق در دوره صدام در مقابل مردم ایفا می‌کرد.

۸. برخورد با کارمندان حکومتی در کوفه: از نصوص تاریخی می‌توان چنین نتیجه گرفت که ابن زیاد قدرت این افراد را یکپارچه کرد؛ او آن‌ها را به شدت تهدید کرد که اگر از حضور در نماز جماعت

فاصله بگیرند، به شدت با آن‌ها برخورد خواهد کرد.

۸. تهدید به انتقام جمعی: او در خطبه‌اش گفت که اگر با من همکاری نکنید، تنها به انتقام‌گیری از خودتان بسنده نمی‌کنم؛ بلکه نزدیکان و آشنایان‌تان را به واسطه‌ی سرکشی شما مؤاخذه خواهم کرد. اینها مجموعه‌ای از کارهای ابن زیاد بود که به وسیله‌ی آن‌ها بر اهل کوفه سیطره پیدا کرد.

اما سؤال دیگری که مطرح است این است که دعوت‌کنندگان از امام حسین (ع) از چه چیزی غافل شدند که باعث به وجود آمدن این حادثه شد؟ بعضی نکات در این زمینه به نظر می‌رسد که به آن‌ها اشاره می‌کنیم: **آ** آنان تصور می‌کردند که حرکت آن‌ها هنوز هم برای حکومت در هاله‌ای از ابهام قرار دارد. باید توجه کرد که نامه نگاری با امام حسین (ع) توسط افرادی صورت می‌گرفت و حتی اسامی بعضی از آنها ثبت شده است. آن‌ها تصور می‌کردند که حکومت از این کار خبر ندارد؛ در حالی که حکومت و یزید از این مسئله خبر داشت و از همین رو به ابن زیاد دستور فوری داد تا کوفه را در دست بگیرد.

ب آنان تصور می‌کردند که حاکم کوفه تغییر نخواهد کرد. واقعیت این بود که بزرگان شیعه در کوفه تصور نمی‌کردند که یک شبه ورق برگردد و حاکمی بر سرکار بیاید که روحیاتش ۱۸۰ درجه با روحیات متسامح نعمان بن بشیر متفاوت باشد. این نکته هم قابل ذکر است که این وضعیت می‌تواند در هر زمانه‌ای اتفاق بیافتد.

ج آنان تصور نمی‌کردند که توجه به امام حسین (ع) در میان توده مردم، توجهی عاطفی بود و توجه عاطفی همان‌طور که به سرعت



به دست می‌آید، به سرعت هم از دست می‌رود. این مسئله هنوز هم در جوامع غیربیشرفته مطرح است؛ اما در کشورهای پیشرفته جایگاه عاطفه، موتور محرک حرکت جامعه نیست؛ بلکه انگیزه دادن به جامعه برای حرکت در مسیر مشخص است و عاطفه مردمی از طریق احزاب و گروه‌های شناخته‌شده مدیریت می‌شود.

د عدم آمادگی برای مدیریت صحیح بحران؛ مشارکت‌کنندگان در این حرکت خود را برای تغییرات ناگهانی آماده نکرده بودند و از همین رو به مشکلات بعدی برخوردند. این نکته را هم باید در نظر داشت که وظیفه مسلم بن عقیل رهبری نبود؛ بلکه وی تنها برای بررسی وضعیت پیش رو به کوفه آمده بود.

نباید فراموش کرد که مسائلی که در این حرکت پیش آمد در هر جامعه دیگر و در هر زمان دیگری نیز ممکن است به وجود آید؛ بنابراین تحلیل حرکت امام حسین (ع) نیاز به تأملات بیشتری دارد. از یاد نبریم که بسیاری از دعوت‌کنندگان امام آماده کشته‌شدن بودند؛ ولی آن حرکت، حرکتی غیرموفق بود از طرف کسانی که از امام (ع) دعوت به عمل آوردند و آمادگی تغییرات ناگهانی را نداشتند. ▶

کتاب‌های نحس!



وسام السبع نویسنده و روزنامه‌نگار بحرینی است که حوزه‌ی پژوهشی‌اش فکر، تاریخ و فرهنگ اسلامی است و تحصیلاتش نیز در همین زمینه است. السبع لیسانس خود را در فلسفه و علم النفس از دانشگاه بیروت اخذ کرد؛ فوق لیسانسش را در زمینه روابط عمومی گرفت و در حال حاضر در حال گذراندن دوره دکترای خود در رشته فلسفه تاریخ اسلامی در لندن است. آن‌طور که در وبلاگ شخصی وسام آمده است، وی از سال ۲۰۱۰ در روزنامه «الوسط» بحرین به نگارش مشغول بوده است. در کنار آن، در روزنامه‌های «الایام» و «الوطن» نیز قلم زده است. وی علاوه بر فعالیت‌های اجتماعی، تألیفاتی نیز در زمینه تاریخ زندگی علمای شیعه دارد. در تماسی که با وسام السبع داشتیم، وی متذکر شد که این مقاله تکمله‌ای دارد که در آینده منتشر خواهد شد.

حسین کاشف‌الغطا (ت ۱۹۵۴م) در کتابش نقل شده که در شهر نجف، در دوره او - یعنی نیمه اول قرن بیستم میلادی - جز یک نسخه از کتاب اغانی ابوالفرج اصفهانی پیدا نمی‌شد؛ آن هم در شهری که شهر علم و ادب بود!

معروف است که اصفهانی کتاب اغانی را در پنجاه سال تألیف کرد. همچنین نقل شده که صاحب بن عباد وزیر دولت آل بویه در سفرش ۳۰ شتر را برای حمل و نقل کتب ادبی اختصاص داده بود؛ ولی وقتی اغانی ابوالفرج به دستش رسید، از کتب دیگر بی‌نیاز شد.

یکی دیگر از کتبی که در تاریخ اسلامی، نحس دانسته شده و نام آن با بدبینی و شومی گره خورده است، کتاب ابوحنبل توحیدی (م ۴۱۴هـ.ق) با عنوان «در ذم دو وزیر» است که به ذم صاحب بن عباد و ابن عمید می‌پردازد و سرشار از فحش و ناسزا است. آن‌طور که مستشرق سویسی آدم متز در کتاب خود «تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری» می‌گوید، مردم زمانی طولانی معتقد بودند که این کتاب برای خریدارش نحوست به‌دنبال می‌آورد.

این اعتقاد به شومی کتاب‌ها به اشخاص نیز کشیده شده است و برخی اعتقاد دارند هر چیزی که ارتباطی با ابن رومی (م ۲۸۳هـ.ق) شاعر دارد، نحس و شوم است؛ حتی اگر به اندازه نوشتن درباره او یا دیوانش باشد! حتی این اعتقاد وجود دارد که نوشتن درباره ابن رومی موجب ضرر یا ایجاد مشکل می‌شود. نابغه فن، عباس محمود عقاد (م)

بین طلاب شایع بود کسی که شرح ابن ناظم بر الفیه ابن مالک را مطالعه کند، هیچ‌وقت نمی‌تواند آن را به پایان برساند!

نویسنده: وسام السبع



ترجمه: سیدمرتضی ابطی

◀ معرفت و شناخت، وجه تمایز تاریخ تمدن و فرهنگ اسلامی است و در فرهنگ عربی و اسلامی از قدیم‌الایام کتاب و وسایل مرتبط با شناخت دارای جایگاه بلندی بوده است؛ اما در این میان نکته ظریفی بر خلاف این فرهنگ، درباره‌ی کتاب و ارتباط با آن وجود دارد که گهگاه از نظرها پوشیده می‌ماند. منظور من به‌طور خاص اعتقاد گروهی به نحس بودن برخی کتب است. منظورم از نحوست، اعتقاد به نحس بودن این کتب از جهت خواندن، قرائت یا حتی خرید و نگهداری آنهاست!

شیخ عباس قمی صاحب کتاب «مفاتیح الجنان» - از کتب پرفروش ادعیه - که محقق بی‌نظیری در سیره اعلام و شخصیت‌ها بود، وقتی از ابوالفرج اصفهانی (م ۳۵۶هـ.ق) و کتابش سخن می‌گوید، در تعلیقه‌ای می‌نویسد: «بر خواننده مخفی نماند که کتاب اغانی ابوالفرج اصفهانی، کتاب نحسی است و نحوست آن مشهور است و من برخی از نحوست‌های این کتاب را شنیده‌ام». اما متأسفانه او چیزی از آنچه شنیده را نقل نمی‌کند که اگر این کار را می‌کرد به ادبیات جالب توجهی دست پیدا می‌کردیم که خالی از ظرافت نبود. شاید به همین دلیل بوده است که از مرجع دینی شیخ محمد

۱۹۶۴م) نیز از این موضوع برحذر داشته شد؛ اما او بر نوشتن درباره‌ی ابن رومی اصرار ورزید؛ پس به زندان افتاد و زمانی که کتاب کامل شد پایش شکست!

انیس منصور در کتاب خود درباره تاریخ زندگی عقاد می‌نویسد: «استاد ما به خوبی می‌دانست که حتی خود ابن رومی شاعر درباره کسی که تلاش کند نگران است؛ ولی در عین حال او در توجه به این شاعر زیاده‌روی کرد و پا را از این هم فراتر گذاشت و بیت شماره ۱۳ را که عدد شوم بود انتخاب نمود و بر کتابش تصویر یک جغد کشید که آن هم نشانه شومی و بدیمنی است». منصور اضافه می‌کند: «از وقتی که روزنامه‌ها این خبر را منتشر کردند که ادیبی جوان و روستایی، بحثی از ابن رومی را نگاشته است و آن را به استاد عقاد هدیه کرده است، زمان زیادی نگذشت که شومی ابن رومی گریبان وی را گرفت و او در حالی که از خیابان عبور می‌کرد، با اتوبوس تصادف کرد؛ آن هم زمانی که قصد داشت سوار بر قطار شود و به پایتخت مصر یعنی قاهره برود!».

آنچه که این داستان را بیش‌تر عجیب و غریب می‌کند آن است که این جوان به والدین و استادانش گفته بود قصد دارد در یک تجربه شخصی، شایعه‌ای که علیه ابن رومی وجود دارد را راستی‌آزمایی کند! سخن‌ها و حکایات درباره این داستان هم زیاد است. حتی همسر این مرد جوان می‌گوید او یک روز بدون هیچ مقدمه‌ای مرا طلاق داد! وقتی از او درباره سبب این کار سؤال شد گفت: «تا امروز دلیل این کار را نمی‌دانم!».

تمام این سخن‌ها در حالی است که زندگی ابن رومی، خود زنجیره‌ای از مصائب و مشکلات است؛ او مجموعه‌ای از دردها را در زندگی خود جمع کرده است؛ از گرفتار آمدن در چنگال فقر پس از ثروتمند شدن، تا مرگ دوستان و فرزندان؛ تا جایی که _ آن‌طور که در شعرش منعکس شده _ دیگر آرزویی در زندگی نداشته است.

ابن رومی به هجو، تمسخر، شومی و بدیمنی شدید معروف بود؛ سکوت صاحب کتاب اغانی درباره او از روی خشم است؛ نه برای کوچک شمردن جایگاه او؛ چون هرکس سخنی در مدح ابن رومی می‌گفته است، سخن را به تحقیر و تمسخر او می‌کشانده است؛ تا جایی که بسیاری از او روی گرداندند و در غذایش سم ریختند تا او مرد.

در نمونه‌ای دیگر از کسی _ که خودش از مرحوم آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی شنیده بود _ شنیدم که کتاب «تاریخ ابن خلدون» و مقدمه آن موجب فقر می‌شود؛ البته بعضی همین سخن را درباره کتاب «اسفار» ملاصدرا، فیلسوف

ایرانی نقل می‌کنند. علاوه بر این، شایع است که کتب سحر و شعبده هم از کتب نحس و شوم هستند.

اما واقعیت این است که نفس این سخن که برخی از کتب موجب نحوست می‌شوند، نوعی «حقه تبلیغاتی» است که استبدادی «ظریف» را در دل خود دارد و هدف آن محاصره و منع انتشار افکاری است که در برخی محافل و مجامع مقبول یا خوش‌آیند نیستند. معروف است که معتقدین به فلسفه و عرفان در ایران و دیگر مناطق _ به‌ویژه از قرن دهم به بعد _ مورد آزار و اذیت قرار گرفتند؛ طوری که شاغلین به این علوم مجبور شدند از مواضع‌شان عقب‌نشینی کنند، یا در خفا به تحصیل آن بپردازند، یا به هند مهاجرت کنند.

این را هم باید در نظر داشت که بعضی علما به‌واسطه‌ی نبوغ و سرآمد بودنشان به جنون می‌رسند! مثلاً لغوی معروف ابو زکریا فرّاء (ت ۲۰۷هـ.ق) مریض شد و عقلش از بین رفت. یا جواهری _ صاحب لغتنامه مشهور _ به واسطه علم زیاد به جنون کشیده شد. جواهری وقتی کتاب «صاح» خود را تصنیف می‌کرد، وقتی به حرف ضاد رسید، دچار وسواس شد. او به مسجد جامع قدیم نیشابور رفت و سپس از بام آن بالا رفت و گفت: «ای مردم! من در دنیا کاری را کردم که پیش از من کسی نکرده بود؛ پس برای آخرت نیز کاری خواهم کرد که این‌گونه باشد. او با طناب، دو لنگه یک در را (مثل دو بال) به دو دستش بست و از مکانی مرتفع در مسجد بالا رفت و تصور کرد که پرواز خواهد کرد؛ اما بر زمین خورد و مرد».

در مقابل، ایرانی‌ها برای دیوان حافظ احترامی خاص و جایگاه ویژه‌ای قائلند و حافظ در میان آنان به لسان‌الغیب و بازگوکننده اسرار شهرت دارد و به دیوان او تفأل زده می‌شود و بسیار زیاد اتفاق می‌افتد که بیت شعر در فال حافظ، مطابق حال فال‌گیرنده درمی‌آید. آن‌طور که از اشعار حافظ پیدا است، او حافظ قرآن کریم بوده است؛ بعضی نیز به دیوان منسوب به امام علی بن ابی‌طالب تفأل می‌زنند.

کتاب «الفیه ابن مالک» منظومه‌ای شناخته شده در علم نحو است که طلاب حوزه‌های علمیه آن را فرامی‌گیرند و شروح بسیاری دارد؛ یکی از آن‌ها شرحی است که ابن‌ناظم نگاشته است. یکی از طلاب علوم دینی نقل می‌کرد زمانی که من شروع به خواندن این کتاب کردم، بین طلاب شایع بود کسی که شرح ابن‌ناظم را مطالعه کند، هیچ‌وقت نمی‌تواند آن را به پایان برساند و گفته می‌شد که این امر به تجربه ثابت شده است! ولی ما بعداً فهمیدیم که یکی از طلاب، مطالعه‌ی آن را به پایان برده است؛ هرچند نقل‌کننده‌ی این سخن، از عاقبت این فرد سخنی نگفت!

قرائت درک نشده



◀ دو هفته پیش که محضر استاد معظم آیت‌الله‌العظمی شبیری زنجانی رسیده بودم، طبق عادت همیشگی _ که در محضر ایشان،

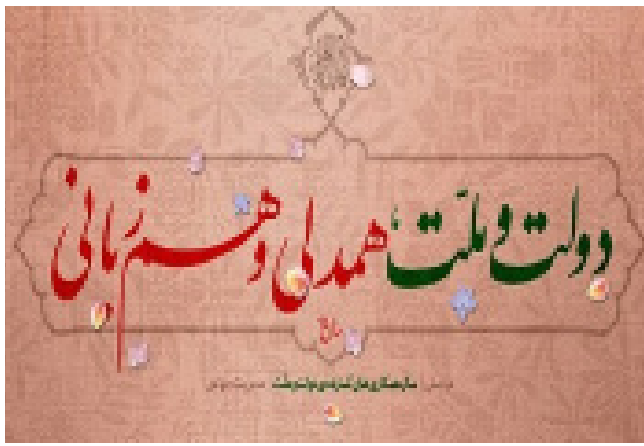
همیشه مباحث علمی اولویت دارد _ سخن از مباحث رایج در یک دهه اخیر درباره عصمت ائمه شیعه (علیهم‌السلام) و نگاه اصحاب آن حضرات به این مقوله به‌میان آمد. از ایشان درباره گزارشی پرسیدم که نشان می‌دهد یکی از نزدیک‌ترین یاران ائمه (ع)، آن‌ها را فقط دانشمندانی نیک‌رفتار می‌دانسته است؛ همان گزارشی که اکنون به مثابه یک «قرائت فراموش‌شده» به نام «نظریه علمای ابرار» در برخی مجامع فکری ما جا افتاده و جزو کشفیات جدید و حتی بدیهیات و مسلمات فکری برخی از اهل فکر دوران ما شمرده می‌شود.

ایشان در پاسخ به پرسش بنده گفتند: «مشهور بین اصحاب ائمه (ع) این بود که آن‌ها علمای ابرار هستند. ائمه (ع) مسائلی مثل عصمت را در جلسات عمومی مطرح نمی‌کردند. اشخاص هم ملزم نبودند که معتقد به آن باشند. شرایط برای بیان این‌گونه مسائل مساعد نبود. اصحاب ائمه (ع) فقط همین قدر می‌دانستند که باید دین خود را از ائمه (ع) اخذ کنند و نه دیگران. این‌گونه امور فقط به برخی از اشخاصی که اصحاب سِر بودند ابلاغ می‌شد و آن‌ها هم نباید ابراز می‌کردند. بعدها همین روایات پراکنده که جمع‌آوری می‌شد به حد تواتر می‌رسید و به یک اعتقاد یقینی بدل می‌شد. نمی‌شود از این روایات استفاده کرد که اصحاب ائمه (ع) قائل به عصمت‌شان نبوده‌اند. شرایط به‌گونه‌ای نبوده که این چیزها را مطرح کنند و باید به تدریج مطرح می‌کردند. حتی زُراره هم نمی‌دانسته که تعداد امامان ۱۲ نفر است. ملزم هم نبوده که بداند. آن‌ها فقط باید امام زمان خود را می‌شناختند.»

در ادامه هم گفتند: «دانشگاه‌های ما این‌گونه مطالب را به‌جای آن که از منابع اصلی بگیرند، از کتب ترجمه شده می‌گیرند و لذا مایه علمی ندارند.» پیش‌تر هم درباره این بحث نوشته بودم؛ ریشه‌ی این نظریه به جمله‌ای از عبدالله بن ابی‌یعفور از اصحاب خاص امام صادق (ع) برمی‌گردد که در مباحثه‌ای به یکی دیگر از یاران امام گفته که امامان شیعه، علمای نیک‌رفتار و پرهیزکار هستند و بس. برخی محققین و نویسندگان معاصر از این جمله برداشت کرده‌اند که اصحاب خاص ائمه (ع) نیز آن‌ها را معصوم نمی‌دانسته‌اند و باور به عصمت، نوعی غلو محسوب می‌شده است. جدای از این که این نظریه‌پردازان، شرایط خاص و بغرنج زمان زندگی ابن ابی‌یعفور و خفقان حاکم را از اساس، نادیده گرفته‌اند، به این نتیجه نظریه خود دقت نکرده‌اند که اگر ما نیز باید ائمه شیعه را فقط دانشمندانی نیک‌رفتار و پرهیزکار بدانیم، دیگر چه فرقی میان ما و اهل سنت در تعیین جایگاه ائمه (ع) وجود خواهد داشت. ▶

استلزامات رسیدن به وضعیت همدلی

و هم‌زمانی



نشست علمی همدلی و هم‌زمانی دولت و ملت (مشکلات و راهکارها) به همت پژوهشکده علوم و اندیشه سیاسی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، با سخنرانی حجت‌الاسلام دکتر غلامرضا بهروزی لک عضو هیأت علمی دانشگاه باقرالعلوم (ع) و دکتر رضا عیسی‌نیا مدیر گروه و عضو هیأت علمی گروه علوم سیاسی پژوهشکده علوم و اندیشه سیاسی و با دبیری علمی آقای سیدجواد میرخلیلی در روز چهارشنبه ۱۸ آذر برگزار شد. به گفته‌ی دبیر علمی این نشست، حجت‌الاسلام دکتر بهروزی لک از منظر اندیشه‌ای و دکتر عیسی‌نیا از منظر جامعه‌شناسی سیاسی، به مشکلات و راهکارهای همدلی و هم‌زمانی دولت و ملت پرداختند. متن کامل سخنرانی اساتید این نشست در ادامه می‌آید.

حجت‌الاسلام دکتر غلامرضا بهروزی لک

◀ همدلی به مثابه تجلی اعتماد اجتماعی بین حاکمان و مردم، در اندیشه اسلامی مبتنی بر ایده مرکزی تعهد سیاسی است که هم از سوی حاکمان و هم از طرف مردم لازم است رعایت شود. حکومت یک مسئولیت و امانت الهی است و به تعبیر امام علی (ع): «و ان عملک لیس لک بطعمه و لکنه فی عنقک امانه». و بدین جهت است که آن حضرت پذیرش خلافت را عهدی الهی دانست: «و ما اخذ الله علی العلماء». از سوی دیگر حضور در عرصه سیاسی و مشارکت اجتماعی نیز نه تنها حق افراد و شهروندان، بلکه تکلیفی الهی است.

محوریت شریعت و آموزه‌های دینی در اسلام سبب تمایز ماهیت مشارکت در اندیشه اسلامی با الگوی مدرن غربی است. چنین تمایزی موجب می‌شود الگوی جدیدی را برای مشارکت سیاسی در حکومت اسلامی با عنوان مشارکت سیاسی متعهدانه اضافه نماییم. الگوی مشارکت سیاسی متعهدانه گونه‌ای از مشارکت در عرصه سیاسی است که حضور متعهدانه فرد را در عرصه سیاسی



و مبنایای مانند اعتقاد به مکتب اسلام، قانون اساسی و ولایت فقیه پایبند باشند. بنابراین با کسانی که برای دشمن کار می‌کنند، مشتاق سلطه‌ی بیگانگان هستند، وحدت را در قول و عمل (و عمداً) می‌شکنند و بلندگوی افکار و اهداف دشمنان ملت هستند، نمیتوان همدلی و همکاری داشت.

برای همدلی و همزبانی، دولت و ملت باید زبان «محرمی» پیدا کنند؛ چون زبان محرمی به قول مولانا بر پایه همدلی اتفاق میافتد؛ نه بر پایه خون، نژاد و گروه‌بازی‌ها.

استلزاماتی که دولت باید برای رسیدن به همدلی مراعات کند

- شفافیت: شفافیت یعنی آزاد گذاشتن جریان اطلاعات و قابل دسترس بودن آن برای همه کسانی است که در ارتباط با تصمیمات هستند. همدلی یک موضوع دستوری نیست؛ بلکه باید آن را به وجود آورد و رشد داد. یک راه بدست آوردن آن، عملی کردن شفافیت است.

- قانون و قانون مداری: قانون و قانون مداری، یعنی اجرای قوانینی که برای همه سودمند است؛ بدون قائل شدن استثنا؛ بر اساس حقوق پایه انسانی و ملاحظه ارزشهای متداول و سخت-گیری در اجرای قوانین (چون یکی از تعهدات دولت به شهروندان بازستاندن حقوق ستمدیدگان از ستمگران است).

- پاسخ‌گویی: یعنی مسئولین (تصمیمگیران بخش‌های دولتی، خصوصی و مدنی) در برابر عموم مردم پاسخ‌گو باشند. در تفکر اسلامی حکمرانی و مدیریت به مفهوم امانت‌داری و خدمت‌گذاری است و هیچ‌گونه سلطه‌جویی و تحکم در آن راه ندارد؛ زمامداران و کارگزاران، امین و پاسدار حقوق مردم‌اند و در برابر آنان مسئول و پاسخ‌گو هستند.

- مسئولیت‌پذیری: یعنی مدیران حکومتی نسبت به خواسته‌های عمومی حساسیت داشته باشند و تلاش نمایند تا اجناس رذایل (فقر، بیکاری، دروغ، حسد و...) از جامعه زدوده شود و در عوض فضایل اخلاقی پایه همبستگی اجتماعی و سیاسی قرار گیرد.

- وفای به عهد و امانت‌داری: در باور اسلامی یکی از لوازمات همدلی دولت، داشتن «پینش امانة‌اللهی» است؛ یعنی دولت خوب دولتی است که حکومت را طعمه خود نداند؛ بلکه حکومت را امانت الهی بداند.

- اعتماد سیاسی: یکی دیگر از اصولی که دولت برای رسیدن به همدلی باید رعایت کند اصل «اعتماد سیاسی» است؛ چون اعتماد سیاسی ارتباط نزدیکی با کارآمدی حاکمان دارد و بیانگر درجه‌ای از انتظار شهروندان از توانایی و موفقیت حاکمان است که متناسب با انتظار مردم باشد.

علل و عوامل بی‌اعتمادی و تأثیرات آن بر همدلی

- انحصار سیاسی: هرگونه انحصار در سیاست، سلب اعتماد جامعه را به دنبال خواهد داشت.

با استناد به منابع دینی، یک تکلیف اعلام می‌کند و از فرد می‌خواهد هنگام مشارکت در عرصه سیاسی به برخی تعهدات پایبند باشد. مشارکت سیاسی در نگرش غرب عمدتاً مبتنی بر محوریت انسان و حقوق وی است. این امر به ویژه در نظام‌های لیبرال که فردمحور است غلبه دارد.

مشارکت سیاسی در غرب که غالباً با شهروندی فعال همسان می‌شود، مبتنی بر اراده و خواست عمومی است. در این الگو، مشارکت با شکل‌گیری اراده‌های آزاد فردی و براساس حق تعیین سرنوشت، مبتنی بر قرارداد اجتماعی و مستقل از اشراف یا الزام‌آوری منابع دیگر صورت می‌پذیرد. افراد، صاحب حق یا اختیار هستند تا هرگونه که می‌خواهند رفتار کنند و در نتیجه این حضور و رأی آنان است که به حکومت مشروعیت و اعتبار می‌بخشد. در این جا مشارکت فعال، ناشی از حضور ارادی و مطابق خواست و نظر افراد، فارغ از الزامات پیشینی یا فرافردی است.

اما مشارکت سیاسی فعال متعهدانه در بستری دینی، علاوه بر حق بودن، صبغه تعهد دینی نیز می‌یابد. از این الگو می‌توان به‌عنوان مشارکت سیاسی متعهدانه یاد کرد. مشارکت سیاسی متعهدانه به لحاظ عمق شهروندی، از گونه شهروندی‌های عمیق محسوب می‌شود. به نظر می‌رسد اگر با چنین نگرشی به ماهیت همدلی و همزبانی بین دولت و ملت در اندیشه اسلامی نگاه کنیم، اساس و معیاری محکم و متقن برای روابط سیاسی-اجتماعی در جامعه خواهیم داشت که می‌تواند بنیانی مرصوص را برای زندگی سیاسی در حکومت اسلامی فراهم نماید.

دکتر رضا عیسی نیا

سطوح مختلف همدلی

همدلی را می‌توان با رویکرد روانشناسی دنبال نمود؛ یعنی این‌که احساس طرف مقابل را درک کنیم؛ مسائل را نه از منظر خودمان، بلکه از منظر و دنیای فرد دیگری بنگریم (به عبارت دیگر: به احساس کسی وارد شدن). همدلی را می‌شود با رویکرد جامعه‌شناختی و ادبی دنبال کرد.

یکی از اصول یا استلزاماتی که باید برای ایجاد و استمرار همدلی در میان دولت و ملت رعایت شود، اصل اعتماد و اعتمادسازی است؛ آن‌هم در سه سطح:

- * اعتماد در سطح افراد: اعتماد به منزله‌ی ویژگی فردی افراد؛
- * اعتماد در سطح نهادها: اعتماد به منزله‌ی عاملی در ارتباطات اجتماعی؛
- * اعتماد در سطح نظام: اعتماد به‌عنوان ویژگی نظام اجتماعی.

همدلی با چه کسانی

درباره‌ی این که در چه فضایی و با چه کسانی می‌توان - یا نمی‌توان - همدلی داشت باید گفت با کسانی که به اصول

مشکلات و تنگناهای مردم است - و نه صرفاً به دنبال منافع خود - این امر اثرگذار خواهد بود.

- توجه به اعتماد و محقق کردن آن: هنگام توزیع قدرت و مناصب - در سطوح عام نه فقط سیاسی - باید به دانایی و نادانی عنایت داشت؛ نه دارایی و ناداری.

- زیست مسئولان: امام خمینی (ره) خود ساده‌زیست بود و کارگزاران جمهوری اسلامی را نیز به این امر دعوت می‌کرد و می‌گفت: «آن‌هایی که در خانه‌های مجلل، راحت و بی‌درد آرمیده‌اند و فارغ از همه رنج‌ها و مصیبت‌های جان‌فرسای ستون محکم انقلاب و پابره‌نه‌های محروم، تنها ناظر حوادث بوده‌اند و حتی از دور هم دستی بر آتش نگرفته‌اند، نباید به مسئولیت‌های کلیدی تکیه کنند؛ که اگر به آن‌جا راه پیدا کنند، چه بسا انقلاب را یک شبه بفروشد و حاصل همه‌ی زحمات ملت ایران را بر باد دهند».

- میدان دادن به منتقدین: اگر دولت‌ها برخوردهای تحقیرآمیز با منتقدین داشته باشند و نظرات منتقدین را استماع نکنند، اعتماد ملی آسیب می‌بیند و اگر جایگاه منتقدین ارتقا بخشیده شود، میزان اعتماد عمومی افزایش خواهد یافت. اعتماد، پیش‌شرط اصلی کارآیی، انسجام و ثبات اجتماعی است و در برابر آن ضد اعتماد (antitrust) منجر به بروز ترس، ناامنی، اغتشاش و فروپاشی اجتماعی خواهد شد.

چون میان مشارکت در اداره کشور و اعتماد نهادی، رابطه‌ی معناداری وجود داشته است، می‌توان نتیجه گرفت اعتماد به یک نهاد، شرط لازم برای مشارکت با آن نهاد است؛ اما شرط کافی نیست؛ بلکه اعتماد به ساختار حاکمیت سیاسی عامل تأثیرگذار بر روی مشارکت شهروندان است.

پیامدهای همدلی دولت و ملت

- عامل پیش‌گیری بسیاری از رفتارهای ناخوشایند (چه از طرف دولت و چه از طرف ملت): چون هر دو به هم اعتماد داشته و نگران رفتار و عمل همدیگر می‌باشند.

- بالا رفتن اعتماد و اطمینان در طرفین و به وجود آمدن احساس خوشایند و مثبت و بانشاط شدن زندگی.

- استوار شدن حیات سیاسی بر پایه‌ی همدلی، مساوی است با عقل جمعی و در نتیجه اخذ تصمیمات صحیحتر.

- چون ملت به حکام و حکام به ملت اعتماد و اطمینان دارند، بسیاری از تعارضات و سوء تفاهم‌ها به وجود نمی‌آیند.

- ملت و دولت اعتماد به نفس می‌یابند و به خودباوری می‌رسند که این امر در برطرف کردن مشکلات، بسیار مؤثر است.

- امنیت روانی و آسایش خاطر در طرفین به وجود می‌آید.

- میل به شرکت در فعالیتهای گروهی افزایش می‌یابد.

- باعث عمران، توسعه سیاسی، آبادانی اقتصادی، رشد فرهنگی و انسجام اجتماعی خواهد شد. ▶

- وجود فساد اداری: سوگمندان باید اظهار داشت فساد اداری (ارتشا و اختلاس) به خصوص در بانک‌ها به اقتصاد جامعه آسیب‌های فراوانی وارد می‌کند که پیامد آن، تنزل اعتماد مردم است و بی‌اعتمادی بین مردم و بانک‌ها موجب بحران اقتصاد کشور خواهد شد.

- عدم توزیع صحیح ثروت و فرصتهای اجتماعی: تا زمانی که توزیع نابرابر ثروت و فرصتهای اجتماعی در جامعه وجود داشته باشد، نمیتوان شاهد شکل‌گیری اعتماد سیاسی و اجتماعی مطلوب یا مورد نظر در جامعه بود.

استلزامات و اصولی که ملت باید برای رسیدن به همدلی مراعات کند

ملت برای عملی‌سازی همدلی لازم است به اصولی باور داشته باشد و در تحقق و عینی‌سازی آن تلاش کند. عمده‌ترین اصول و شاخص‌های الگوی همدلی ملت عبارتند از:

- مشارکت: مشارکت سیاسی که برجسته‌ترین گونه‌ی مشارکت محسوب می‌شود، در واقع عبارت است از ورود به عرصه‌ی انتخاب شدن یا انتخاب کردن در جهت دخالت در تصمیم‌گیری و تصمیم‌سازی‌های خرد و کلان سیاسی که با سرنوشت جامعه ارتباط دارد.

- احساس برابری: شعار فرهنگ اسلامی، تساوی افراد در بهره‌مندی در بیت‌المال است.

- وفاداری به حکومت: شهروندان باید در پیمان‌شان وفادار باشند؛ دولتی قدرتمند است که وفاداری شهروندان را با خود داشته باشد.

- خیرخواهی: بر شهروندان است که کاستی‌های دولت را به دولت‌مردان هشدار دهند؛ چون در فرهنگ اسلامی یکی از سه دستور پیامبر (ص) به مردم نسبت به دولت‌مردان «النصیحة لائمة المسلمین» است؛ یعنی بر شهروندان است که به دور از آرایش به مسئولان اندرز پاک دهند.

- پایبندی به رأی دادن و مطیع قانون بودن.

راهکارهای تحقق و تداوم همدلی میان دولت و ملت

- آزادی رسانه‌ای: اگر در کشوری رسانه‌ها آزاد نباشند، گردش اندیشه به وجود نمی‌آید و مناظره شکل نمی‌گیرد. نقد رسانه‌ای موجب می‌شود خلافکار یا خلافکاران از عمل خلاف بترسند و به قانون عمل کنند.

- خروج از شعار و شعار زدگی و اجرای قانون جهت عملی‌سازی ریشه‌کنی فساد اداری، ارتشا و اختلاس.

- اقناع افکار عمومی: اعتماد بین ملت و دولت بر اساس اقناع افکار عمومی از سوی دولت‌ها محقق می‌شود که بسیار اعتماد زاست؛ اگر مردم احساس کنند دولت به دنبال رفع

اثبات شهادت پیامبر(ص) یا رحلت ایشان؟



مسموم کردن ایشان ربط دهند، باید گفت این روایت بسیار موهن و خرافی را شیعه قبول ندارد؛ زیرا در متن آن آمده است که پیامبر(ص) هنگامی که داروی تلخی به نام «لدود» را به ایشان خوراندند، ناراحت شدند و فرمودند: «باید به مجازات این عمل، در برابر چشمانم، به دهان تمام کسانی که در مجلس حضور دارند، به جز عباس، از آن دارو ریخته شود». سرانجام طبق دستور اکید و سوگند پیامبر(ص)، دارو به دهان یکایک حضار، به جز عباس، ریخته شد تا نوبت به همسران پیامبر(ص) رسید. از میان آنان، میمونه اصرار کرد که من روزه هستم؛ ولی به گفتار وی اعتنا نکردند؛ زیرا پیامبر(ص) بر این امر تأکید و سوگند یاد کرده و کسی را جز عباس استثنا ننموده بود.

درباره این روایت موهن باید گفت: اولاً این ماجرا را نمی‌توان به مسأله مسمومیت ارتباط داد؛ چون اگر این دارو سم بود، باید تمام اهل منزل پیامبر(ص) مسموم می‌شدند. ثانیاً روایت‌هایی که درباره‌ی داروخوراندن به پیامبر(ص) از طریق اهل سنت وارد شده‌اند - با قطع نظر از مناقشه در سند - دارای این اشکالات هستند: در متن این روایات، از جهاتی تناقض و اضطراب و اختلاف وجود دارد؛ از جهت این که چه کسی یا کسانی این دارو را به حضرت خوراندند اختلاف است؛ مطابق برخی روایات، عباس این دارو را به حضرت خوراند و مطابق برخی روایات دیگر، این عمل کار اصحاب او بوده و مطابق برخی دیگر کار همسران حضرت و زنان بوده است و مطابق برخی دیگر کار اسماء بنت عمیس بوده است. همچنین مطابق برخی روایات، حضرت بعد از آن که اثر دارو را در دهانش چشید، فهمید که داروی «لد» است؛ ولی مطابق برخی دیگر از روایات، حضرت از ابتدا می‌دانست و لذا آنان را از این عمل نهی نمود؛ ولی آن‌ها دستور حضرت را امتثال نکردند. در متن این روایت آمده که خداوند هرگز او را به مرض ذات‌الجنب مبتلا نخواهد کرد؛ در حالی که از عایشه نقل شده که گفت: «إن النبی(ص) مات من ذات‌الجنب»؛ «همانا پیامبر(ص) به جهت مرض ذات‌الجنب از دنیا رحلت کرد». وانگهی مطابق برخی روایات، ذات‌الجنب از شیطان است.

جای تعجب آن است که این روایت بر خلاف عقاید شیعه است و با قدری تأمل و تدبر در جوانب این قصه، پی می‌بریم که دلیل جعل آن، توجیه نسبت ناروای هذیان از جانب خلیفه دوم به رسول خدا(ص) است؛ این نکته ای است که ابن ابی الحدید از استادش نقیب نقل کرده است: «من در مجلس استادم ابوجعفر نقیب حدیث «لدود» را مطرح کردم و نظر او را در این مورد جویا شدم که آیا در این حادثه، به دهان علی بن ابی طالب نیز از آن داروی تلخ و بدمزه ریختند؟ او در پاسخ گفت: معاذ الله؛ اگر چنین چیزی حقیقت داشت، عایشه می‌گفت؛ زیرا او علاقه‌مند بود که در باره‌ی علی بن ابی طالب نقطه ضعیفی بیاید و آن را افشا و برملا کند. ابوجعفر سپس گفت: در آن روزها و ساعت‌های آخر پیامبر، مسلماً نه تنها علی و فاطمه، بلکه

چندسالی است که موضوع مسموم شدن و شهادت پیامبر اکرم(ص) توسط نزدیکان ایشان (بعضی از زنان آن حضرت) مطرح می‌شود. با این رویکرد نوشته‌های فراوانی همزمان با ایام درگذشت پیامبر اسلام(ص) در شبکه‌های اجتماعی دست به دست می‌شود که در آن‌ها با چینی‌بازی بعضی روایات خواسته‌اند این موضوع را اثبات کنند. در ادامه این یادداشت تلاش می‌شود به صورت مختصر و کوتاه به بعضی از این مطالب پاسخ داده شود. لازم به ذکر است این مطلب دیدگاه مباحثات نبوده و از بحث و نقد در این زمینه استقبال می‌شود.

تنها روایتی که با تمسک به آن تلاش می‌شود که بگویند عایشه و حفصه به پیامبر(ص) سم خوراندند و آن دو عامل شهادت پیامبر(ص) بودند، روایتی است از تفسیر عیاشی. این روایت علاوه بر آن که سند ندارد و به صورت مرسل نقل شده است، منبع اصلی آن نیز منحصر به تفسیر عیاشی است که از این دست اخبار، در آن کم وجود ندارد. از طرفی دیگر همراه با نقل این روایت، مقدمه‌چینی نادرست و تحریف‌آمیزی نیز صورت می‌گیرد؛ به این معنا که برای محکم کردن این سخن نامعتبر، منابعی از شیعه و اهل سنت برشمرده می‌شود که موضوع شهادت پیامبر(ص) را مطرح کرده‌اند؛ در حالی که مقصود آن‌ها از شهادت پیامبر(ص) در این منابع، موضوع مسمومیت ایشان به دست زن یهودیه است و آن‌ها به این امر تصریح کرده‌اند.

موضوع داستان مسمومیت رسول خدا(ص) در خیر نیز مسأله‌ای نیست که تنها در منابع اهل سنت آمده باشد؛ بلکه بعضی روایات شیعه نیز به بیان آن پرداخته‌اند. اتفاقاً ذیل عبارت «مَا مِنْ نَبِيٍّ وَلَا وَصِيٍّ إِلَّا شَهِدَ» که در این نوشته‌ها به آن استناد می‌کنند، آمده است: «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَمَّ رَسُولُ اللَّهِ يَوْمَ خَيْبَرَ فَتَكَلَّمَ اللَّحْمُ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي مَسْمُومٌ قَالَ فَقَالَ النَّبِيُّ(ص) عِنْدَ مَوْتِهِ الْيَوْمَ قَطَعْتُ مَطَايَايَ الْأَكْلَةَ الَّتِي أَكَلْتُ بِخَيْبَرَ وَمَا مِنْ نَبِيٍّ وَلَا وَصِيٍّ إِلَّا شَهِدَ». همچنین بعضی از این روایات را می‌توانید در بحار الأنوار مشاهده کنید.

درباره داستان «لدود» و ماجرای دارو دادن به پیامبر(ص) نیز که عده‌ای با چینی‌بازی از مطالب آن، خواسته‌اند آن را به موضوع

نقد‌ها و نظرات ثبت شده خوانندگان محترم

مباحثات پیرامون مطلب

« اثبات شهادت پیامبر(ص) یا رحلت ایشان؟ »

همزمان با ایام بیست و هشت صفر و رحلت حضرت پیامبر اکرم(ص) مطلبی در سایت مباحثات منتشر شد و نویسنده تلاش کرده بود تا به بررسی ادله مختلف رحلت یا شهادت آن حضرت بپردازد. اگرچه در نتیجه گیری نویسنده در تحلیلی متفاوت مدافعان نظریه شهادت را وابسته به جریان فکری خاصی دانسته بود اما اصل نوشته در چارچوب دیدگاه‌های علمی بود.

به نظر می‌رسید پس از انتشار این متن منتقدان با بهره‌گیری از منابع تاریخی و حدیثی پاسخی متناسب ارائه دهند. اما متأسفانه در برخی موارد شاهد قضاوت‌ها و توهین‌های ناروایی به نویسنده بودیم.

نظرات رسیده برای این مطلب در نوع خود جالب توجه است. لذا در این شماره از نشریه صفحه‌بندی شده مباحثات نظرات ذیل مطلب را هم در اختیار خوانندگان محترم قرار می‌دهیم.

وحدتی:

اولاً شهادت حضرت منحصرأ به دست بعض صحابه خاین و همسر ملعونه نیست، پس شما کلمه شهادت را بپذیر
ثانیاً: مطلب مهمتر
برای اثبات خباثت خلفا و بطلان عقاید عامه، همان ماجرای
کوچه بنی هاشم و سقیفه کافی است
مگر آنکه آنها را هم منکر شوید
که از شما نان به نرخ وحدت خور ها هیچ بعید نیست
خدا شما را با برادرانتان محشور کند.

حسینی واعظ:

سلام علیکم ممنون از مطلب استفاده کردم. متأسفانه این زمان دشمنان می‌خواهند تفرقه اندازی کنند. آگه مشکلی نیست این مطالب به ایمیل بنده فرستاده بشه.

پیرو علی در پاسخ به حسینی واعظ:

جالب بود. ما اونقدر اختلافات اساسی با اهل سنت داریم که نیازی به اختلاف افکنی نیست. خدای اونها در اسم با خدای

حسن و حسین نیز در کنار بستر پیامبر حاضر بودند و آیا می‌توان احتمال داد که از آن دارو به دهان آنان نیز ریخته باشند؟! نه؛ به خدا سوگند چنین چیزی نبوده است». ابن ابی الحدید می‌گوید: ابوجعفر گفتار خود را با این جمله پایان داد: «و داستان لدود از اصل دروغ و ساختگی است و آن را تنها یک نفر برای تقرّب به بعضی از مقامات ساخته و پرداخته است».

همچنین یکی دیگر از انگیزه‌های جعل این روایت می‌تواند فضیلت‌تراشی برای عباس عموی پیامبر(ص) از ناحیه خلفای عباسی باشد؛ زیرا در این روایت آمده است که پیامبر(ص) دستور داد به دهان همه حاضران در خانه ایشان داروی تلخ ریخته شود و تنها کسی که مستثنا گردید، عباس بود!

افزون بر روایات پیشین، عده‌ای برای اثبات مسمومیت پیامبر(ص) توسط همسرانش به نقلی از تفسیر قمی استناد کرده‌اند که در آن پیامبر(ص) نوبت زنان خویش را رعایت نکرده و در منزل حفصه با ماریه قبطیه خلوت کرده است. حفصه از این ماجرا آگاه شده و پیامبر(ص) که از این قضیه شرمزده شده بود، برای این که حفصه را از خود راضی کند و قضیه کش‌دار نشود، ماریه را بر خود حرام کرد و قسم خورد که بعد از این هرگز با او همبستر نخواهد شد. سپس حق‌السکوتی دیگر به حفصه می‌دهد و آن خبر غیبی است مبنی بر این که بعد از پیامبر(ص)، ابوبکر خلافت مسلمانان را به‌دست می‌گیرد و بعد از او، پدرحفصه (عمر)! پیامبر(ص) از حفصه می‌خواهد که این مطلب را با کسی بازگو نکند؛ ولی او این موضوع را به عایشه می‌گوید. عایشه هم به پدرش ابوبکر و او هم به عمر مطلب را بازگو می‌کنند و سرانجام این چهار نفر تصمیم می‌گیرند که با مسموم کردن پیامبر(ص) امر خلافت را جلو بیاورند؛ ولی پیامبر(ص) از طریق وحی از این ماجرا با خبر شد و توطئه آن‌ها نقش برآب می‌شود. مشابه همین داستان در کتاب الصراط‌المستقیم نیز آمده است؛ به اضافه این مطلب که وقتی پیامبر(ص) از طریق وحی از این ماجرا با خبر شدند، دستور به قتل آن دو (عمر و ابوبکر) دادند؛ ولی آن دو قسم خوردند که این کار را نکرده‌اند؛ ولی وحی آمد: «یا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَعْتَذِرُوا الْيَوْمَ»؛ «ای کسانی که کافر شده‌اید؛ امروز عذر نیاورید». متأسفانه این روایت‌های موهن و عجیب، که سرتاپا آثار وضع و جعل در آن‌ها مشخص است و توهین‌های فراوانی نیز به مقام شامخ پیامبر اسلام(ص) در آن‌ها وجود دارد، مستمسک بعضی برای مطرح کردن چنین سخنان سخیفی شده است.

افزون بر این، سندهای این روایات همگی ضعیف و غیرقابل قبول هستند و حتی برای نقل کتاب الصراط‌المستقیم اصلاً سندی وجود ندارد و روایت نقل شده در آن با تعبیر «فی روایة» آمده است. منابع این روایات - یعنی تفسیر قمی و الصراط‌المستقیم - که وضعی بدتر دارند و مورد اطمینان علمای شیعه نیستند. از همه این‌ها گذشته در این دو روایت، اصلاً مسمومیتی برای پیامبر اسلام(ص) ایجاد نمی‌شود و معلوم نیست بعضی چگونه آن‌ها را به شهادت پیامبر(ص) ارتباط می‌دهند؟! ▶

ما یکی است. خدایی که سوار بر الاغ خود میشود و از عرش به پایین می آید را شما که شیعه هستید میشناسید؟ پیامبر آنها در اسم با پیامبر ما یکی است. در تفکر اهل سنت اعتزال و اشعری گیری هست که در تفکر ما نیست. در امر خلافت و امامت و جانشینی پیامبر اکرم هم که اختلاف، اظهر من الشمس است. قرآنی که آنها میخوانند در عین اینکه در متن با قرآن شیعه یکی است اما تفاوت در فهم و تمسک به قرآن از زمین تا آسمان است. و قضایای دیگر هم هست که بماند... البته این اختلاف بنیادین و اساسی به معنای بی احترامی به اهل سنت نیست، همچنانکه به پیروان دیگر ادیان در عین اختلافات اساسی احترام میگذاریم. لذا با توجه به این اختلافات باید به یک معنای صحیح از وحدت رسید. خدانکند که در اثر تفسیر اشتباه از وحدت و القاء آن در رسانه ها شیعیان امیر المومنین علیه السلام به تدریج و در طول گذشت زمان از بعضی اعتقادات ضروری خود دور شوند و...

محمد:

خدا لعنتون کنه که اونقدر وحدت و باج دادن به هر قیمت براتون مهم شده که اگر زورتون برسه ماجرای شهادت حضرت صدیقه رو هم تبدیل میکنید به رحلت و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون...

محمد:

متأسفانه در این یادداشت ابتدایی ترین معیارهای علمی لحاظ نشده است. ایشان سخن از داروی لدود گفته اند در حالی که لدود نام دارو نیست بلکه عبارت لد یدلدا البته تشدید روی دال دارد به معنای دارو ریختن به گوشه دهان است اقلا به لغت مراجعه کنید اگر به معجم الوسیط مراجعه می فرمودین این اشتباه فاحش را نمی کردین کسی که معنای ظاهری روایت تاریخی را نمی فهمد چگونه در مقام نظریه پردازی و فهم علت نشر و دیگر مسایل بر می آید؟ ..مساله دوم نیت خوانی محقق محترم است ایشان از کجا کشف کرده اند که این منتشر کننده گان مطالب نیت شان تفرقه است؟ مگر جعل منع کرده اند.. آنان همام مطالب موجود در کتب تاریخی را بازنشر کرده اند. واقعا انتشار این مقاله از سایت های زرد انتظار می رفت اما از سایت مباحثات که معیار های علمی را مد نظر داشته بعید می نمود؟ به ارجاعات و دیگر ارکان مقاله ده اشکال اساسی علمی وارد است

مهدی مسائلی در پاسخ به محمد:

اولا وجود یک اشتباه در تعبیر، نافی مطالب دیگر مقاله نیست و اگر نقدی به بقیه استدلال ها وجود دارد صریحا بفرمایید. این که یک تعبیر از مقاله را که نقشی بر استدلال ها ندارد برگزیده و می خواهید مطالب دیگر مقاله را ضعیف نشان دهید به آن نقد علمی نمی گویند، این کار

نوعی تخریب و جو سازی است. ثانيا در هیچ کتاب تاریخی سخن از شهادت پیامبر اسلام ص به وسیله همسانش به میان نیامده است، اما این که عده ای چند روایت ضعیف را که نزد شیعه نیز مقبولیت ندارد، کنار تعابیر علمای شیعه و اهل سنت از شهادت پیامبر(ص)- که مقصودشان شهادت به واسطه سم زن یهودیه در خیبر است- قرار می دهند و به علمای شیعه و سنی نسبت می دهند که قایل به شهادت پیامبر(ص) توسط زنانشان بودند، آیا اسم این کار را می توان بیان حقایق علمی و مطالب تاریخی گذاشت!؟

درست است که به خاطر وحدت اسلامی نباید مطالب علمی را منکر شد، ولی آیا اجازه داریم با این روایت ضعیف که نزد شیعه نیز قابل قبول نیست، مطالبی را مطرح کنیم که نتیجه اش تنها دو دستگی و ایجاد خصومت میان مسلمانان است؟! و اصلا آیا این مطالب علمی است؟! یعنی هرکسی چند روایت را کنار هم قرار داد کار علمی انجام داده و درباره روش و هدفش نباید سخن گفت؟! شاید عده ای از سر تعصب مذهبی چنین اقداماتی را بکنند ولی بالاخره کار آنها نیز نوعی تفرقه افکنی است. شیعه حرف هایی دارد که با استدلال محکم عقلی و نقلی آنها را بیان می کند ولی این سخنان های سست و ضعیف جز وهن استدلال های شیعه نتیجه ای ندارد و نشان می دهد بعضی شیعیان بیش از اینکه بخواهند حقیقت تاریخ اسلام را با استنادات روشن بیان کنند، هدفشان هجمه علیه اعتقادات اهل سنت با هر روشی است و میدان، میدان جنگ است نه بیان حقیقت!

حقدوست:

با سلام... تلاش نگارنده محترم برای اثبات عدم مسمومیت حضرت رسول خدا(ص) و تطهیر چهره مخدوش برخی خائنین اطراف آن حضرت، قطعا از سوی اهل سنت و برخی متسین سینه چاکان وحدت!!! (بهتر است بنامیم ذبح اعتقادات شیعه برای خوشایند اهل سنت) ستودنی و قابل تقدیر و لایق جایزه ای ارزشمند است. و جالب این خواهد بود که در آینده ای نه چندان دور، امثال همین نویسندگان، قلمهایی در تطهیر غاصبان فدک و عدم تعرض آن ملعون به صدیقه طاهره(س) خواهند زد، چرا که آنچه بیش از همه مانع در آغوش هم خواویدن برادران!!! اهل سنت و این شیفتگان وحدت(بهتر است بنامیم خیانت به شیعه) است، جنایت خلیفه دوم نسبت به صدیقه طاهره(س) است، لذا باید آن را از بین ببرند تا وحدت مد نظر این حضرات شکل بگیرد.

بارها مقام معظم رهبری(سلمه الله) فرمودند وحدت بهم معنای زیر پا گذاشتن اصول اعتقادی شیعه و فدا کردن شیعه نیست، بلکه وحدت بمعنای گفتمان شیعه و سنی برای رسیدن به واقعیت و حقیقت دین است. و چقدر برخی از ما به اصطلاح شیعیان از این معنا دوریم. با تمام این تفصیلات توصیه میکنم عزیزان این مطلب را که اغلب آن با عنایت به نگاهشسته های معتبر خود اهل سنت است،

مطالعه فرمایند.

<http://bia2mofid.persianblog.ir/post/115/>

والسلام علی من اتبع الهدی

برخی از این تحقیقات را در علامه سید جعفر مرتضی عاملی بررسی نموده است.
ر.ک: الصحيح من السیره النبوی الأعظم، مرتضی العاملی ج ۳۳، ص: ۱۴۱
الفصل الثالث: رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مات شهيدا

مسلمان:

عالی بود...

مهدی:

شما دچار بیماری تراکم جهل شدی!

وقتی برای اثبات شهادت رسول خدا به احادیث اهل سنت استدلال میشه از باب الزام خصم هست و نیازی نیست که ما مفاد آنرا قبول داشته باشیم علاوه بر اینکه جواب از عموماً ما من نبی و امثالهم را ندادید معلوم نیست شما در صدد اصل انکار شهادت هستید یا تطهیر بعضی از متهمین به قتل.

رضا:

بنده فقط یک مقاله از مقالات آقای مسایلی رو مطالعه کردم که بحث فتوای میرزا نایینی راجع به قمه زنی بود با همون یک مقاله وزنه علمی ایشون برام مشخص شد. صرفاً نسبت به این مقاله باید این رو تذکر بدم که طبق نظر ایشون آقای حسینی قزوینی و موسسه تحقیقاتی ولی عصر جز تفرقه افکنان.
<http://www.valiasr-aj.com/fa/page.php?id=1084&bank=question&startrec=2> به این لینک مراجعه کنید

ابومحسن:

باسلام و احترام

ظاهراً جناب مسائلی کمر بند خود را محکم نموده تا همه تحقیقات خود را در راستای اثبات وحدت کلید زده حتی به قیمت از بین بردن و انکار معارف و اعتقاداتی که بزرگان شیعه با زحمت به دست ما رسانده اند .
به نظر می رسد تحقیق پیرامون اثبات شهادت و یا انکار آن نیاز به تحقیق عمیقتری داشته و شایسته نیست که تنها با پرداختن به برخی از نقل ها و روایات، نتیجه گیری شود.
مسلم است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با حالت مسمومیت از دنیا رفتند و در این زمینه هفت روایت به جز تصریح بزرگانی همچون شیخ طوسی و شیخ مفید و علامه حلی و... موجود است. اما بحث در این است که عامل مسمومیت چه بود؟ این زمینه را بایستی بدان پرداخت که با توجه به قرائت و شواهد انسان بدین اطمینان می رسد که سبب مسمومیت، از سمت برخی همسران ایشان صورت گرفت.

احسان:

با انتشار چنین مطلبی و مبرا کردن آن ملعونه از خیانت و جفا در حق رسول الله بدون تردید قلب حضرت صدیقه کبری را آزرید منتظر چوب آن باشید

احسان:

استاد حسین سوزنچی:

آقای طالعی عزیز سلام

من الان مطلب شما را دیدم

این هم پاسخ من بدیشان

اولاً کدام تکه تکه کردن روایات؟ من متن کامل را آوردم

ثانیاً چه کسی در روایت تهمت هذیان گویی تردید کرده؟ روایت در صحیحین بخاری و مسلم آمده و نزد اهل سنت این دو کتاب معیارند و کسی که در رجال اهل سنت کار کرده هیچ مناقشه‌ای در این دو کتاب ندارد

ثالثاً علت اینکه آوردند این است که قل الله اسرع مکراً. و مکروا و مکر الله و الله خیر الماکرین و هزار و یک علت دیگر که خدا خواسته. اینکه روایت متعدد داریم که خدا وقتی بخواهد هدفش پیاده کند عقول اینها را برمی دارد و ... با این استدلال شما بیابید حدیث متواتر غدیر را هم انکار کنید چون واقعا چه دلیلی دارد که آنها در کتابشان بیاورند.

اینکه آن چه داده سم نبوده و دوا بوده لازمه اش لوس بودن پیامبر و لجباز بودنش است و ... اگر به لازمه ملتزمید خود دانید. معلومه که خصم همواره مطلب را باب میل خود بیان میکند و در همان لحظه هم ادعا کردند دوا می دهند. شما بفرمائید چرا پیامبر زیر بار خوردن نمی رفت و به زور در گلویشان ریختند رابعاً کجای روایت می گوید در حالت شدت مرض بوده؟ اتفاقاً با خوردن این ماده ایشان بیهوش میشوند و قبلش بیهوش هستند رابعاً ادعای رحلت پیامبر در خانه عایشه از دروغ های مهمی است که لااقل در شیعه صریحاً باطل شده و در شیعه قطعی است که در خانه زهرا س بوده است. آیا شما که در مهمترین ادعاهای اختلافی موضع وهابیت را ترجیح می دهید مدافع وهابیت نیستید؟ خامساً وحدت اگر به معنای مخفی کردن حقایق است خلاف سیره مهمترین منادیان وحدت همچون امام و رهبری می باشد. مگر خود آقا که مدافع جدی وحدت است هر سال مراسم فاطمیه در بیت خود برپا نمیکنند؟ مگر شهید مطهری که از مهمترین



مدافعان وحدت بود درباره امامت ندارد و یا در بحث نفاق و غدیر به تصریح از فزیز خوردن امت از منافقان که معلوم است منظورش شیخین هستند سخن نگفته؟
اصلاً خود امامان که مهمترین مدافعان وحدت بودند مگر توضیحاتی برای ما ندادند که ما به حقانیت شیعه پی ببریم. بلکه استدلال‌های شیعه همواره متقن بوده اما در استدلال‌های کسی که با خلط دیدگاه‌های وهابیت و غالب کردن آنها به نام شیعه (مثل ادعای رحلت پیامبر در خانه عایشه) ادعای وحدت می‌کند باید تردید کرد

مهدی مسائلی در پاسخ به احسان:

اگر روایات لدود با شأن و ساحت نبوی منافات دارد و برخلاف آیات قرآن کریم است، باید آنها را کنار بگذاریم نه اینکه به نحو دل‌خواهی و طبق ذائقه مذهبی خویش آن را تفسیر کنیم و به خیال خویش تعارض آن را برطرف کنیم. مجدداً تاکید می‌کنم که رفع تعارضی شما در این جا انجام می‌دهیم جز توهم توطئه دلیلی دیگر ندارد، در حالی که لازم است برای آن دلیل نقلی اقامه کنید. گزارش کننده روایات لدود اهل سنت هستند و در گزارش‌های مختلفی که از آن رسیده، در بعضی از آنها کسانی همچون اسماء، عباس و دیگران مباشر دارو خوراندن به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بوده‌اند، پس آیا آنها نیز در توطئه سم خوراندن مشارکت داشتند؟! شما همه گزاره‌های روایت لدود را بدون هیچ مدرک و استدلالی و با صرف توهم توطئه تغییر می‌دهید، این درحالی است که اگر گزارش کننده تنها اهل سنت و عایشه باشند یا باید کلاً آن را رد کنید و یا آن را تایید کنید، قول به فصل، دلیل نقلی می‌خواهد که شما ندارید.

نمی‌دانم این چه روشی است اگر کسی سخنی برخلاف نظر شما بیان کند، نظرش می‌شود نظر وهابیت!!! اعتقاد به این که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در خانه عایشه در گذشته است چه ارتباطی با وهابیت دارد؟! روایات فراوانی هم از طریق شیعه و هم اهل سنت بر این مطلب وجود دارد و البته شواهد نیز بر طبق آن است چون پیامبر را در جایی به خاک سپردند که در آنجا از دنیا رفته بود و اتفاقاً این استدلال شیعه در مقابل یکی از شبهات وهابیت است. به هر حال، چون شما فکر می‌کنید این فضیلتی برای عایشه است، می‌خواهید آن انکار کنید.
بنده قصد توهین ندارم ولی متأسفانه شما اعتقادات خویش را از تاریخ استخراج می‌کنید، نه حقایق را.

با این رویکرد اخبار معتبر و فراوان را ضعیف و جعلی جلوه می‌دهید و اخبار ضعیف و شاذ را قطعی و متواتر.
باز می‌گویم که درست است بیان مطالب علمی و قابل اثبات، مخالف وحدت اسلامی نیست، ولی هر مطلبی که با روایت همراه می‌شود هم علمی و قابل اثبات نیست.

شیخ عبدالزهر:

حاکم نیشابوری که از کبار علمای اهل سنت است و دیگر علمای ایشان در کتب خود از شعبی با اسناد مختلف نقل نموده است که از این دنیای پست چه توقعی دارید در حالی که پیامبر ص به وسیله سم به شهادت رسیده اند
عن الشعبی أنه قال ماذا يتوقع من هذه الدنيا الدنيا وقد سم رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
● المستدرک علی الصحیحین ج ۳ ص ۶۷
● مختلف تاویل الحدیث

علاوه بر این علمای اهل سنت از صحابی بزرگ و گرانمایه پیامبر ص عبدالله بن مسعود نقل نموده اند که وی می‌گوید
اگر نه ۹ بار قسم بخورم که رسول خدا ص کشته شده و به شهادت رسیده اند برای من محبوب‌تر و دوست داشتنی‌تر از این است که یک بار قسم بخورم که او کشته نشده و به شهادت نرسیده اند

عبد الله حدثني أبي ثنا عبد الرزاق ثنا سفيان عن الأعمش عن عبد الله بن مرة عن أبي الأخص عن عبد الله قال لأن أخلف تسعاً أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قتل شهيداً أحب إلي من أن أخلف واحداً أنه لم يقتل

- مصنف عبدالرزاق ج ۵ ص ۲۶۹
- طبقات الكبرى ج ۲ ص ۲۰۱
- المعجم الكبير ج ۱۰ ص ۱۰۶
- مسند احمد ج ۱ ص ۴۰۸ و ۴۳۴
- المستدرک علی الصحیحین ج ۳ ص ۶۰
- مجمع الزوائد ج ۹ ص ۳۴

همانطور که گذشت شهادت رسول خدا نزد اهل سنت امری مسلم است اما اینکه این سم توسط چه کسانی به پیامبر ص خورانده شد بر خلاف امر صریح رسول خدا ص که امر فرموده بودند به من چیزی نخورانید به آدرس‌های ذیل از صحیحین (صحیح بخاری و مسلم) که صحیح‌ترین کتب اهل سنت بعد از قرآن می‌باشد و معتقدند که هر چه در این دو آمده صحیح می‌باشد مراجعه فرمایند

- صحیح بخاری ج ۷ ص ۱۲۷ ح ۵۷۱۲ و ج ۶ ص ۱۴ ص ۴۵۸ و ج ۹ ص ۷ ح ۸۸۶ و ج ۹ ص ۸ ح ۶۸۹۷
- صحیح مسلم ج ۴ ص ۱۷۳۳ ح ۲۲۱۳

طلبه:

کاملاً با کامنت جناب «محمد» موافقم
از سایت مباحثات هم بسیار تعجب می‌کنم که چطور مطالب آقای مسائلی رو نشر می‌دند، کاملاً نگاه مغرضانه و ژورنالیستی مطالب ایشان واضحه ...
امیدوارم آقای مسائلی هم مقداری بیشتر مطالعه کنند و این اندازه

کارهایش انگیزه‌های پلیدی دارد. به هر حال بنده بارها گفتم که هیچ انگیزه‌ای جز انگیزه‌های اسلامی و توحیدی _ که در نظر انتحارپه‌های سلفی مقدس است _ آنها را وادار نمی‌کند که شیعیان را به خاک و خون بکشند!

به هر حال ما فکر می‌کنیم اگر کسی انگیزه مقدسی داشته باشد کارش تفرقه افکنی نیست، و نباید در مقابلش خروشید، چون نامش دوست است و نیتش نیک. این عده چون طبق ذائقه مذهبی بعضی سخن می‌گویند، کار آنها در تمسک به روایات ضعیف و موهن، تکه تکه روایات، تحریف سخن علما و تحلیل‌های متوهمانه به چشم کسی نمی‌آید و با تسامح از آن می‌گذرند و فعالیتشان هم می‌شود کار علمی و تحقیقاتی. اما چون فعالیت بنده برخلاف ذائقه مذهبی بعضی است، می‌شویم دشمن، متسنن، دشمن حضرت زهرا سلام الله علیها، وهابی و...

حالا بر فرض کار بنده (برانداختن دین و مذهب) باشد و از این رو باید مقابل آن ایستاد، چرا در مقابل آنان که (دین را از چشم می‌اندازند) نمی‌ایستید؟! شکی نیست که چنین افرادی دانسته و یا ندانسته، خواسته یا ناخواسته، چنین آسیبی به دین می‌زند که دشمن دین و برانداز نمی‌زند.

به هر حال بر این مطلب مجدداً تاکید می‌کنم که درست است که به خاطر وحدت اسلامی نباید مطالب علمی را منکر شد، ولی آیا اجازه داریم با این روایت‌های ضعیف که نزد شیعه نیز قابل قبول نیست، مطالبی را مطرح کنیم که نتیجه اش ایجاد خصومت میان مسلمانان و جنگ مذهبی است؟! و اصلاً آیا این مطالب علمی است؟! محققاً شیعه حرف‌هایی دارد که با استدلال محکم عقلی و نقلی آنها را بیان می‌کند ولی این سخنان‌های سست و ضعیف جز وهن استدلال‌های شیعه نتیجه‌ای ندارد و نشان می‌دهد بعضی شیعیان بیش از اینکه بخواهند حقیقت تاریخ اسلام را با استنادات روشن بیان کنند، هدفشان هجمه علیه اعتقادات اهل سنت با هر روشی است و میدان برای آنها، میدان جنگ است نه بیان حقیقت!

مهدی:

بیسواد

سید حسینی:

سلام ...

همه از سایت مباحثات انتقاد کردند اجازه بدهید یک تشکری هم بشود:

از این که با منتشر کردن این مطلب، بیشتر از پیش اندازه علم نویسنده را روشن کردید بسیار ممنونیم. آقای مسایلی با این نوشته‌ها نشان می‌دهد چقدر درس خوانده و چقدر آگاهی در ارتباط با شکل مباحث تاریخی و اعتقادی و فقهی دارد.

برای توضیح بخشی از اشکالات فراوان به این نوشته؛ "تنها روایتی که با تمسک به آن تلاش می‌شود که بگویند عایشه و

سنگ ملعونین رو به سینه نزنن ... آن زنی که جلوی امیرالمؤمنین علیه السلام ایستاد و جنگید همانند این است که جلوی پیامبر صلی الله علیه و آله ایستاده و جنگیده به هر حال ملعون است و اهل دوزخ چه آقای مسائلی و اهل سنت خوششان بیاید چه خوششان نیاید.

مباحثات در پاسخ به طلبه:

سایت مباحثات تلاش می‌کند در فضایی کاملاً منطقی، مسائلی مختلف فکری تحلیلی مطرح و بررسی شود. پیش از این در چند مورد و اخیراً درباره موضوع قمه زنی بحث‌های جدی مطرح شده است. درباره این مطلب هم از هرگونه نقد استقبال می‌کنیم.

آموزگار:

در مورد مسمومیت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم، اصل اینکه ایشان مسموم شده‌اند مورد اتفاق اکثر سنی جماعت است، بخاطر روایت‌های بخاری و مسلم منتها اقایان میگویند اثر سم خیر بوده که مال سه سال قبل از آن است، روایت لد و دوا را هم همه اقایان نقل میکنند ولی میگویند دوا در آن سم نبوده ... سوال ما این است اگر آن سم نبوده چرا پیامبر (ص) از آن دوا نهمی کرد؟ و چرا نهمی او را اطاعت نکردند؟ چرا وقتی حضرت پرسیدند که چه کسی به او این دوا را داده دروغ گفتند؟ چرا حضرت از این عمل آنها عصبانی شدند؟ چرا فرمودند و امر کردند که این دوا را خود آن زنها بخورند؟ اگر اصل مسمومیت قطعی است چطور امکان دارد سه سال بعد از سه سال اثر بگذارد؟ از لحاظ طبیعی دلیل بیاورد که چنین چیزی ممکن است! چطور شخص دیگری که با پیامبر بود و از آن شاة مسمومه خورد همان وقت مرد ولی حضرتش سه سال بعد متاثر به آن سم شدند؟ پس این سه مقدمه را کنار هم بگذارید نتیجه کاملاً واضح است، اصل مسمومیت قطعی است، مسمومیت شاة خیریه که سه سال قبل بود نه عقلائی و نه طبیعی قابل قبول است، چیز دیگری جز آن دواء مشکوک که این همه نهمی پیامبر (ص) و عصبانیت حضرتش در مورد آن بود در آن حوادث نقل نشده، لذا متهم اصلی در قتل حضرت سلام الله علیه عایشه و حفصه هستند که آن دوا را به حضرت خوراندند.

مهدی مسائلی:

در پاسخ بعضی از دوستان که منتقد به کار بردن تعبیر تفرقه‌افکنی در ابتدای مقاله بنده بودند، باید بگویم تفرقه افکنی تنها از این جهت نیست که کسی از انگلیس و آمریکا پول گرفته باشد و یا اینکه نیت پلیدی داشته باشد، بلکه انگیزه‌های مقدس نیز ما را به این سمت و سو می‌کشاند. متأسفانه ما هر گاه اسم تفرقه افکنی می‌آید آن را به سمت اهل سنت و وهابیت هل می‌دهیم انگار که اصلاً در شیعه چنین چیزی وجود ندارد. وهابیت را هم موجود آلوده ای می‌دانیم که برای

در حاشیه‌ی مطلب «اثبات شهادت پیامبر(ص) یا رحلت ایشان»

در سوگ ادب نقد



چند روز پیش _ مصادف با بیست‌وهشتم صفر _ مطلبی در سایت مباحثات منتشر شد که درصدد نقد و درنهایت رد نظریه‌ی شهادت پیامبر(ص) بود. لحن مقاله قدری تند بود؛ عنوان مطلب هم می‌توانست ملایم‌تر باشد (هرچند سریع اصلاح شد). اما لحن منتقدین هم تند و گزنده بود. با خواندن آن مطلب و انتقادات مطرح‌شده، احساس کردم آسیبی که در بیش‌تر محافل دانشگاهی گریبان‌گیر روشن‌فکران و صاحب‌نظران ایرانی است، انگار به حوزه هم سرایت کرده: فقدان ادب نقد (مراد از ادب در این‌جا، هم روش مناسب هر کار و هم اخلاق آن است). به نوع استدلال و نگاه علمی هردو طرف یا این‌که حق با کدام است کاری نداریم؛ شخصی نظریه‌ای را نقد و رد کرده؛ عده‌ای هم منتقد بحث اویند؛ تا این‌جا هیچ مشکلی نیست و اتفاقاً سودمند است؛ چه خاصیت مباحثه و مناظره‌ی انتقادی، تولد نظریات جدید یا روشن شدن وجوه دیگری از حقیقت است. اما بحث بر سر اخلاق و ادب نقد است که در قالب‌هایی مثل مباحثه یا مناظره بروز بیش‌تری دارد. خوب که دقت می‌کنی در بحث‌ها و نقدهایی از این جنس (که متأسفانه زیاد هم شده) حواشی بر علمیت و استدلال، تفوق دارند؛ به عبارت دیگر انگار استدلالات علمی هم در خدمت اثبات برخی حواشی هستند؛ اصلاً قبل از ورود به بحث تکلیف‌مان با طرف مقابل‌مان روشن است؛ از سویه‌ی نگاه یا حتی جهت‌گیری‌های سیاسی‌اش خوشمان نمی‌آید و بحث علمی بهانه یا ابزاریست برای تاختن به او؛ کلاً منتظریم ببینیم او کجا، چه می‌نویسد، تا نقد کنیم؛ آن هم از این نوع نقدهای فاخر! یعنی اگر از ما تعریف هم کند باز هم نقدش می‌کنیم؛ چون اصلاً با کلام کاری نداریم؛ با صاحب کلام کار داریم. به همین دلیل روح حاکم بر چنین مباحثاتی، جدل است. متهم کردن طرف مقابل به مواردی مثل بی‌سوادی، تفرقه‌افکن، عضویت در جریانات خاص سیاسی، ضدولایت، سینه‌چاک ولایت، بی‌تقوایی، بی‌منطقی و... از مشخصه‌های چنین انتقاداتی است.

هنگامی که منتقدی، توهین و لعن و نفرین را چاشنی انتقادات خود می‌کند، طبیعی است که اگر حرفی منطقی هم زده باشد، شنیده نشود. در همین بحث مورد نظر، برخی منتقدین، نگارنده را لعن کرده‌اند!

حفصه به پیامبر(ص) سم خورانده و آن دو عامل شهادت پیامبر(ص) بودند، روایتی است از تفسیر عیاشی. [۱] این روایت علاوه بر آن که سند ندارد و به صورت مرسل نقل شده است، منبع اصلی آن نیز منحصر به تفسیر عیاشی است که از این دست اخبار، در آن کم وجود ندارد.

۱- تنها روایت؟؟

۲- روایات تاریخی، نیاز به سند دارند؟؟؟ با این نگاه چند واقعه تاریخی مقبول خواهد بود؟ این چه روشی است برای عیارسنجی نقل‌های تاریخی؟؟

۳- عیاشی از این دست اخبار کم ندارد؟؟؟
واقعا انسان از این همه دلیل علمی! شگفت زده می‌شود
باز هم از سایت مباحثات متشکریم
فقط لطف کنید و اندکی سطح "مباحثات" را بالاتر ببرید تا وقت خواننده تان به بطالت نگردد.

میشم:

جناب مسائلی عزیز؛ اگر شهادت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم توسط این دو زن را منکر شدیم؛ وحدت بین شیعه و سنی از این ناحیه این دو زن تأمین میشود؟؟ جنگ جمل با امیر المومنین علیه السلام را چه کنیم؟ نقل تیر اندازی به جنازه امام مجتبی علیه السلام را چه کنیم؟ کینه ای که از ائمه علیهم السلام در دل این زن بود چه کنیم؟ غیره و غیره و غیره را چه کنیم؟ آن‌ها هم منکر شویم؟

نحن ابناء الدلیل:

خدمت نویسنده محترم عارض هستم برای تألیف مقاله کتاب علامه جعفر مرتضی عاملی را مطالعه فرموده‌اید و اینگونه قاطعانه صحبت میکنید؟ در مطالعات خود نقل‌های تاریخی را استقصاء کرده‌اید؟ اقل مطلب این است که نوشتار شما نوشتای ناقص است که جامعیت لازم را ندارد. آیا صحیح است که در مورد یک واقعه تاریخی ولو فرضاً واقعه ای بی‌اهمیت؛ اینگونه سخن گفته شود؟؟ ان شاء الله بدون هیچ سابقه ذهنی و بدون هیچ هدف خاصی؛ سراغ این موضوع رفته باشید که در این صورت، معمولاً شخص محقق، تحقیقی جامع و کامل را دنبال میکند.

طوسی:

واقعا طرح این مباحث چه مشکلی از مشکلات جهان اسلام را حل میکند؟ آیا جز افزودن به حساسیتهای مذهبی ثمره ای دارد؟ اثبات یا رد شهادت پیامبر(ص) و مباحثی ازین دست اثبات محب بودن اهل بیت (ع) است؟ یعنی تمام مشکلات جامعه اسلامی را حل کردید و فقط مانده همین مساله؟ از پژوهشگران حوزوی انتظار می‌رود دغدغه‌هایشان همسو با دغدغه‌های رسول مهربانی باشد؛ همو که مهمترین هدف بعثتشان را اتمام مکارم اخلاق ذکر میکنند. در شرایطی که جهان اسلام از اختلافات خونین مذهبی رنج می‌برد طرح اینگونه مباحث، آب به آسیاب دشمن ریختن است.

اربعین؛ تجلی انتظار

حجت الاسلام خدامراد سلیمیان



انسان در زندگی اجتماعی خود، برای رسیدن به آرمان‌ها و اهداف خود، همواره گواه صحنه‌ی درگیری بین دو نیروی حق و باطل است. آغاز آن از درگیری فرزندان بی‌واسطه‌ی حضرت آدم (هابیل و قابیل)، اوج آن، قیام سراسر افتخار امام حسین (علیه‌السلام) و یارانش در عاشورا و فرجام آن در قیام جهانی منجی عالم بشریت در آخرالزمان.

بی‌شک بخش بزرگی از آن‌چه در پس آن حادثه بزرگ رخ داد، تأکید بر زنده‌نگه‌داشتن آن بود که البته در سخنان پیشوایان معصوم (علیهم‌السلام) بر آن پافشاری شده بود.

یکی از آن سنت‌های ارزشمند، زیارت امام در چهلمین (اربعین) روز شهادت بود؛ که این زنده‌نگه داشتن، خود نوید سرآغازی بر یک قیام جهانی قلمداد می‌شود. از این رو می‌توان گفت اربعین نماد حضور انسان‌های آزادی‌خواه و اعلام آمادگی برای خونخواهی از همه‌ی مظلومان عالم به‌ویژه بزرگ این ستم‌دیدگان حسین بن علی (علیهما‌السلام) است. و این بخشی از فلسفه‌ی قیام جهانی مهدی موعود (عجل الله فرجه) است. ظهور حضرت مهدی (عجل الله فرجه)، سرآغازی است بر انقلابی بزرگ، گسترده و فراگیر در راستای انتقام از همه ستم‌دیدگان تاریخ به‌ویژه حسین بن علی (علیهما‌السلام) با شعار خونخواهی از شهید کربلا به‌عنوان نماد مظلومیت حق در طول تاریخ، که همه‌ی بنیان‌های اعتقادی، اخلاقی، اجتماعی و سیاسی بشر را دگرگون می‌سازد.

این دگرگونی بزرگ در جهان هستی - همانند قیام و نهضت همه‌ی پیامبران و شایستگان - که به‌طور عمده با اسباب و علل طبیعی شکل می‌گیرد، نیازمند فراهم شدن شرایط و زمینه‌هایی بایسته و شایسته است. حضور مردم در این انقلاب از شرایط برجسته‌ی این شکل‌گیری است.

یکی از سفارش‌های پایه‌ای قرآن به مؤمنان در برابر دشمنان،

عده‌ای هم کلاً سایت مباحثات را مورد تفقد قرار دادند! آن هم به چه عنوان؟ به‌عنوان دفاع از حریم ولایت و اهل بیت(ع). یعنی برای دفاع از حریم اهل بیت(ع)، مرتکب حرام بین می‌شویم و مسلمانی دیگر را لعن می‌کنیم! واقعا کسی که از بیرون، چنین مباحثی را می‌خواند چه قضاوتی پیدا می‌کند؟ یک بحث علمی مطرح شده؛ درست یا غلط؛ لعن و نفرین و تمسخر و متهم کردن به بی‌سوادی و... چه معنایی دارد؟ آن هم در حوزه‌ی مباحث دینی. من می‌گویم شما بی‌سوادی؛ شما می‌گویید من بی‌سوادم؛ شخص سومی از بیرون می‌گوید هر دوی ما بی‌سوادیم... از طرح چنین مباحثی چه طرفی می‌توان بست؟ آیا سزاوارتر آن نیست که اگر بر مطلبی نقدی داریم، به‌جای پاسخ‌های احساساتی و شعارگونه یا تخریب شخصیت نگارنده‌ی آن، به‌طور علمی آن را مطرح کنیم؟ در همین سایت مباحثات چندی قبل مطلبی راجع به قمه‌زنی منتشر شد که اتفاقاً با انتقادات زیادی مواجه گردید؛ برخی انتقادات از جنس همین انتقادات احساسی و اخلاق‌گریز بود؛ اما برخی دیگر هم لطف کردند، مطالب خود را در قالب یک نوشتار منسجم برای مباحثات ارسال کردند که منتشر هم شد (هرچند انتقادات تند هم ذیل مطالب منتشر گردید). برای خواننده یا محقق هم که می‌خواهد مثلاً درباره‌ی قمه‌زنی تحقیق کند، پاسخ منطقی و فارغ از احساسات منتقدین، سودمند خواهد بود؛ نه بحث‌های جدلی با ابزار تمسخر و ناسزا.

ذکر این مطلب برای شرح بیشتر ماجرا خالی از لطف نیست؛ حدود دو سال قبل (بیش‌تر یا کم‌تر) بود که یکی از اساتید محترم دانشگاه، مطالبی تند و حتی می‌توان گفت سخیف را درباره‌ی پروفیسور محمود حسابی مطرح کرد؛ جان کلامش این بود که حسابی آن قدر که در میان مردم جا افتاده، باسواد نبوده و مثلاً عنوان مرد سال فیزیک جهان را با پول خریداری کرده؛ مطالب تند این استاد دانشگاه - که مع‌الاسف از اساتید به‌نام و از چهره‌های مطرح روشن‌فکری ایران هستند - در یکی از مجلات منتشر شده بود. اصلاً با صحت و سقم مدعا کاری نداریم؛ نوع بیان و ادب نقد، بسیار زنده و حتی کودکانه بود؛ طوری که اگر اصل مدعا هم به‌لحاظ منطقی درست بود، بسیاری از خوانندگان حتی به آن فکر هم نمی‌کردند؛ به دلیل خالی بودن لحن نوشتار از ادب. هنگامی که منتقدی، توهین و لعن و نفرین را چاشنی انتقادات خود می‌کند، طبیعی است که اگر حرفی منطقی هم زده باشد، شنیده نشود. جالب بود که در همان مجله - حالا نمی‌دانم از سر قضا یا تعمداً - مکالمه‌ای کوتاه (در قالب نامه‌نگاری) از دو فیلسوف بزرگ قرن بیستم مغرب‌زمین یعنی فردریش فون‌هایک و کارل رایموند پوپر منتشر شده بود. موضوع مکالمه، انتقادی بود؛ یعنی هر دو طرف انتقاداتی را به برخی نظرات یکدیگر وارد کرده بودند؛ اما با چنان ادبیات فاخری که خواننده قبل از تفکر درباره‌ی محتوای علمی کلام، مجذوب لحن جذاب و اخلاق زیبای آن مناظره‌ی مکتوب می‌شد. حسرت خوردم که چرا دو غیرمسلمان این‌گونه‌اند و ما آن‌گونه. ▶

مرتضی معراجی/دبیر تحریریه

به دست آوردن و نگهداری آمادگی آنان است. از این رو آمادگی‌های مناسب هر عصر برای یاری حق در برابر باطل، امری اساسی و بایسته است. از این آمادگی در تعبیر روایات مهدوی و در دوران غیبت با عنوان «انتظار» یاد شده و در شأن آن سخنان والایی گفته شده است. گاهی از آن به «برترین عبادت» تعبیر شده؛ رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) می‌فرماید: «أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ أَنْتِظَارُ الْفَرَجِ»؛ «برترین عبادت انتظار فرج است». گاه نیز آن را با «برترین کارها» توصیف کرده‌اند: «أَفْضَلُ أَعْمَالِ أُمَّتِي أَنْتِظَارُ الْفَرَجِ مِنْ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ». در جایی نیز آن را نه فقط «جهاد» که «برترین جهاد» دانسته و فرموده: «أَفْضَلُ جِهَادِ أُمَّتِي أَنْتِظَارُ الْفَرَجِ»؛ «برترین جهاد امت من انتظار گشایش است».

قیام جهانی حضرت مهدی (عجل الله فرجه)، برای برپایی حکومت شایستگان بر پایه‌ی عدل و قسط است و یاری آن امام بزرگوار، امری ضروری است و برای این یاری، باید مقدمات و زمینه‌هایی فراهم شود.

آنچه امروزه با نام تعظیم شعائر شکل می‌گیرد - مانند برپایی سوگواری برای مصیبت عاشورا در گروه‌های چندملیونی و نیز راهپیمایی و سوگواری باشکوه اربعین حسینی - از زیباترین جلوه‌های اظهار این آمادگی است.

روز اربعین یادآوری هرساله‌ی مصیبت بزرگ عاشورا است تا آن‌گاه که منتقم آن مظلومیت‌ها پا در رکاب قیام نهد و عاشوراییان با لیبک به ندای جهانی او، عاشورایی دیگر به بزرگی همه گسترده‌ی زمین فراهم سازند؛ اما این بار نه با به مسلخ رفتن حق و حقیقت؛ که با پایانی روشن و پیروزمندانه در پیروزی حق بر باطل. به همین جهت روز اربعین را می‌توان زمان تجدید پیمان با منتقم آل محمد (صلی الله علیه و آله) دانست.

سفارشات و دستورات اکید ائمه معصومین (علیهم السلام)، مبنی بر زیارت امام

حسین (علیه السلام) در روز اربعین را می‌توان به سبب بزرگداشت این غم و اندوه دانست تا از خاطر شیعیان نرود؛ تا زمانی که آن منتقم بزرگ با شعار خون‌خواهی از حسین (علیه السلام) (یعنی شعار یا لثارات الحسین) آخرین نبرد حق و باطل را پدید آورد، همواره باید منتظر ظهور قائم آل محمد باشند.

بی‌گمان، یاری کردن امام زمان (عجل الله فرجه) فقط به انتظار برای ظهور آن حضرت محدود نیست؛ بلکه همان‌طور که در زیارت اربعین به آن اشاره شده است: «قَلْبِي لِقَلْبِكُمْ سَلْمٌ وَ أَمْرِي لِأَمْرِكُمْ مَتَّبِعٌ وَ نَصْرَتِي لَكُمْ مَعْدَةٌ حَتَّى يَأْذَنَ اللَّهُ لَكُمْ...»؛ «قلب من تسلیم قلب شماست و در امور زندگی از اوامر شما تبعیت می‌کنم و برای یاری دادن شما آماده‌ام تا این که خداوند به شما اجازه خروج دهد».

در اربعین، دو نگاه به اوج تجلی خود می‌رسند و آن‌گاه در تلاقی این دو نگاه است که آغازی اساسی برای حرکت به سوی قیام جهانی شکل می‌گیرد. نگاهی به گذشته که همانا عاشورای حسینی است با شعار اساسی «هیئات منا الذله» و نگاهی به آینده با شعار اساسی «یا لثارات الحسین» که در حقیقت خون‌خواهی همه‌ی ستم‌دیدگان از ستمگران است.

باید توجه داشت آمادگی و مهیا بودن برای ظهور، بسته به شرایط زمان و مکان در عرصه‌هایی صورت می‌پذیرد که مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از:

الف) عرصه فرهنگی - اعتقادی

بدون شک حضرت مهدی (علیه السلام) به‌پا می‌خیزد تا در تحولی بزرگ بیش از آن که چگونگی زندگی دنیوی و مادی مردم را بر پایه‌ی عدالت سامان دهد، باورهای آنان را رشد داده، کمال بخشد. همان‌گونه که حسین بن علی (علیهما السلام) به این منظور قیام کرد، و این شکل نخواهد گرفت مگر به دگرگونی ریشه‌ای و اساسی در فرهنگ جامعه‌ی

انسانی که با پیروی از آموزه‌های مکتب اهل بیت (علیهم السلام) شکل خواهد گرفت.

درباره‌ی کارهای فرهنگی که می‌تواند زمینه‌های لازم را برای آن انقلاب بزرگ فراهم نماید، از روایات، چنین استفاده می‌شود:

رعایت تقوای الهی: در قیام امام حسین (علیه السلام) یاران آن حضرت در اوج تقوا و پرهیزگاری بودند؛ پس رهروان آن حضرت که با همه وجود پیروی آن حضرت را با حضور در مراسم اربعین اعلان می‌کنند نیز می‌بایست در شمار پرهیزگاران راستین باشند.

معرفت امام معصوم: از بایسته‌هایی که در هر زمان - به ویژه در عصر غیبت - پیروان آموزه‌های اسلامی بدان سفارش شده‌اند، به دست آوردن شناخت و آگاهی امام آن زمان است. امام صادق (علیه السلام) به فضیل بن یسار، در کنار سفارش به شناخت امام، پیامد این امر مهم را در این دانسته که دیر و زود شدن این امر، آسیبی به او نخواهد رساند... . پایداری در محبت امامان: یکی از وظایف مهم مؤمنان در هر عصر و زمان، دوستی با امامان در جایگاه دوستان خداوند است. تجلی این محبت در پیروان راستین اهل بیت (علیهم السلام) مثال زدن است؛ به‌ویژه در قیام عاشورا که یاران در این دوستی، همه‌ی هستی خود را به پای امام و اهداف او ریختند.

از نشانه‌های این دلدادگی و محبت، جاری شدن اشک بر گونه‌هاست که پیامبر اسلام بر این حرارت قلبی تأکید فرموده است. اباعبدالله (علیه السلام) نیز با ذکر این عبارت که «من کشته‌ی اشک‌ها هستم» بر این نماد تصریح فرموده است.

امام باقر (علیه السلام) از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) روایت می‌کند که فرمود: «خوشا بر احوال کسی که قائم اهل بیت مرا درک کرده و در غیبت و پیش از قیامش پیرو او باشد؛ دوستانش

حکومتی در جامعه _ فراهم کردن زمینه‌ها و بستریهای هماهنگ با آن حکومت، جهت پذیرش مردمی است؛ زیرا ساختار حکومت مطلوب مردم، در جامعه به‌گونه‌ای شکل می‌گیرد که خرد گروهی اجتماع، تحمل پذیرش آن را داشته باشد. مراسم اربعین به‌عنوان نماد همدلی و ایثار انسان‌ها به یکدیگر، چشم انداز زیبایی از حکومت صالحان را در نگاه قرار می‌دهد؛ انسان‌هایی که کم‌ترین امکانات خود را در راه محبت اهل بیت (علیهم‌السلام) تقدیم می‌کنند و این زیباترین جلوه ایثار است که در حکومت عدل جهانی جایگاهی ویژه دارد.

ج) در عرصه‌ی نظامی و انتظامی

یکی از مهم‌ترین مسئولیت‌های عصر غیبت به‌عنوان زمینه‌سازی، آمادگی پیوسته و راستین از جهت توانمندی جسمانی است. در این باره در کتاب‌های روایی روایات فراوانی وجود دارد. به‌دست آوردن توان و قوت برای رودررویی با تهدیدهای دشمنان، همواره مورد پافشاری آموزه‌های دینی بوده است. قرآن کریم با همهی صراحت بر این مهم تأکید کرده، پیروان خود را به فراهم‌نمودن همهی ابزارهای ممکن در این راه سفارش می‌کند. این آموزه‌ها اگرچه درباره‌ی همهی انسان‌ها و همهی دوران‌هاست، اما با توجه به حساسیت دوران غیبت و آستانه‌ی ظهور، این آمادگی، اهمیت فراوانی دارد. یکی از نمودهای زمینه‌سازی توانمند، آمادگی جسمانی برای حضور در زمان ظهور است. حضرت مهدی (عجل‌الله تعالی فرجه پس از آگاه‌کردن جهانیان و اتمام حجت با آنان، ناگزیر با ستم‌گران و دشمنان، جنگ خونینی کرده و همانند جدّ بزرگوار خود، برخورد تندی با آنان خواهد داشت. از روایات استفاده می‌شود که او در این رودررویی از یاران خود نیز یاری می‌خواهد و آنان نیز در نهایت شجاعت در کنار آن حضرت با دشمنان مبارزه خواهند کرد. حال، چنین یارانی می‌بایست پیش از ظهور فراهم آیند و این شدنی نیست، مگر با افزایش توان و قدرت جسمانی در عصر انتظار. چنانچه همهی منتظران به این امور مهم و پایه‌ای توجه لازم را داشته باشند، بدون تردید، برای چگونگی درک دوران ظهور نقش مؤثری ایفا خواهند کرد. در هر حال قیام حضرت مهدی (عجل‌الله فرجه) مبارزه‌ای است در برابر نیروهای کفر جهانی و برخلاف پندار برخی، این پیروزی با سختی‌ها و ناملایمات فراوانی آمیخته خواهد شد که بایسته است زمینه‌سازان آن قیام جهانی، به بهترین صورت ممکن خود را آماده سازند. بر همهی منتظران آن دوران نورانی است تا در تمام عرصه‌ها از جمله فرهنگی، اجتماعی و نظامی و افزایش توانمندی‌های روحی و جسمانی خود تلاش وافر داشته باشند. ▶

را دوست بدارد و با دشمنانش دشمن باشد؛ چنین کسی در روز قیامت، از رفقا و دوستان من و گرامی‌ترین امت من خواهد بود».

گفتنی است در کنار این محبت، دشمنی با دشمنان اهل بیت (علیهم‌السلام) و ظلم‌ستیزی جایگاه اساسی دارد؛ کاری که امام حسین (علیه‌السلام) در عاشورا و امام مهدی (علیه‌السلام) در آن قیام بزرگ پی خواهد گرفت. مراسم اربعین جلوه‌ای از اظهار این ظلم‌ستیزی است؛ بدین معنا که اگر نتوان در جبهه مستقیم با ظلم آن را رفع کرد، حضور در صحنه و اعلام آمادگی برای آن امری لازم است.

پیروی از همهی امامان (علیهم‌السلام): از آن‌جا که همهی امامان (علیهم‌السلام) نور یگانه‌ای هستند، فرموده‌ها و دستورهای ایشان نیز یک هدف را دنبال می‌کند؛ بنابراین، پیروی از هر کدام، پیروی از همهی آن‌هاست. در زمانی که یکی از آن‌ها در دسترس نیست، دستورهای دیگران چراغ راه هدایت است. رفتار طبق دستورات آن‌ها زمینه‌های فرهنگی برای درک ظهور را فراهم می‌کند.

این پیروی و اطاعت در حادثه‌ی عاشورا به اوج رسید؛ تا آن‌جا که هیچ‌یک از شهدا و خاندان آن حضرت، امری از او را نادیده نمی‌گرفتند؛ آن‌جا که درخواست به میدان رفتن بود و آن‌جا که توصیه‌ی به بردباری.

صبر بر سختی‌های دوران غیبت: از شاخص‌ترین و برجسته‌ترین فضایل انسانی که در قیام عاشورا تبلور یافت و پیشوایان معصوم نیز بر آن تأکید کردند شکیبایی در برابر ناملایمات و سختی‌هاست. بی‌گمان صبری که در میان عاشوراییان شکل گرفت _ به‌ویژه برای زینب کبرا (سلام‌الله علیها) _ در همه تاریخ مثال زدنی است و آمادگی برای قیام جهانی موعود نیز چنین ضرورتی را تأکید می‌کند.

ب) در عرصه‌ی اجتماعی

با دقت در آیات قرآن کریم و بررسی سرگذشت ملت‌ها و امت‌های پیشین، به روشنی درمی‌یابیم که سنت الهی چنین بوده که پدیدآمدن هرگونه دگرگونی و تحولی برای جامعه‌های انسانی، به دست و اراده‌ی خود آنان شدنی است. همان‌گونه که سرنوشت یک انسان، در گرو چگونگی رفتار و کارهای اوست، سرنوشت یک جامعه نیز بستگی فراوانی به کارکرد گروهی افراد دارد. خداوند بزرگ در قرآن تأکید می‌کند که سرنوشت هیچ قوم و ملتی را دچار دگرگونی نمی‌کند، مگر آن‌که آنان آنچه را در خودشان است، تغییر دهند. بنابراین، ضروری‌ترین کار _ پیش از سامان‌یافتن هر نوع

دوست و دشمن، از امام رضا (ع) خرسند بودند

ولایت‌عهدی از سوی امام (ع) تحلیل‌هایی ارائه می‌کنند، اما من معتقدم که باید علت اصرار حکومت در پذیرش ولایت‌عهدی را تحلیل کرد که اگر به درستی تحلیل شود، علت پذیرش آن از سوی امام (ع) نیز تبیین می‌شود که البته از جانب حضرت (ع) پذیرشی نبوده و در واقع نوعی تحمیل بوده است و لذا حضرت (ع) هیچ‌گونه تیریکی را از سوی خواص نمی‌پذیرفتند.



■ یکی از وقایع زندگی ایشان، مناظرات با جریان‌های انحرافی و ضد دینی بود. ظهور این جریان‌ها و واکنش امام (ع) را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

یکی از نکات زندگی آن امام همام، برخورد ایشان با جریان‌های انحرافی و ادیان و مذاهب باطله بود که غالباً حکومت پشت سر این جریان‌ها بود و آنها را تحریک و تقویت می‌کرد. در دوران هارون و مأمون که آن را عصر ذہبی و طلایی می‌نامند، در واقع عصر رواج دادن خطوط انحرافی و مذاهب باطله و جریان‌های پوшالی بود تا مردم را به خود مشغول کنند تا کمتر وارد سیاست شوند و از طرفی به خیال خودشان، خانه اهل بیت (ع) و عالم آل محمد (ص) را تحت الشعاع قرار دهند. بالاخره جامعه بیمار و گرفتار شهوات و انحرافات بود، ولی این بزرگوار به حول و قوه الهی با ترتیب دادن مناظرات و بحث‌هایی، تمام جریان‌ها را به چالش و شکست کشاند؛ به گونه‌ای که همه اعتراف کردند که اگر بر روی کره زمین یک عالم است، آن شخصی کسی جز علی بن موسی الرضا (ع) نیست.

در صفحات ۱۷۰ تا ۲۲۸ کتاب احتجاج طبرسی، تمامی مناظرات حضرت با اهل کتاب، مجوسی‌ها، پیرامون توحید، خداشناسی، صفات خداوند، بداء و مناظرات با منحرفین و جریان سلفی‌گری آمده است که حضرت (ع) با قدرت در برابر این جریان ایستاد و مجسمه و مشبهه خداوند را کافر و ملعون می‌دانست و گاهی از تعبیر اینکه «خدا آنها را بکشد»، استفاده می‌کرد و افکار انحرافی آنها را به چالش کشانده و رد می‌کرد.

بسیاری از مناظرات دیگر حضرت در ارتباط با تصحیح انحرافات اهل حدیث بود که در اثر کج‌فهمی و ناآگاهی، آیات و روایات را تحریف و معنای آن را طبق نظر خودشان تطبیق می‌دادند و لذا از همان اول با جریان سلفی به شدت برخورد کرد.

■ مهم‌ترین محورهای مناظرات امام رضا (ع) چه مباحثی است؟ با بررسی بیانات و فرمایشات حضرت (ع) در موقعیت‌های گوناگون،

■ به عنوان سؤال اول، لطفاً بفرمایید مهم‌ترین مقطع زندگی حضرت امام رضا (ع) چه مقطعی از زندگی پربرت ایشان بوده است؟

زندگی امام رضا (ع) را باید در چند دوره، مورد ارزیابی قرار داد. دوران زندگی امام رضا (ع) در دوران امامت امام کاظم (ع) تا قبل از زندان. دوم، دوران زندگی امام رضا (ع) در زمان زندانی شدن کاظم (ع). سوم، دوران امامت ایشان پس از شهادت امام کاظم (ع) تا قبل از احضار اجباری به مرو و دوره چهارم، دوران ولایت‌عهدی حضرت (ع)؛ یعنی از لحظه خروج امام رضا (ع) از مدینه تا رسیدن ایشان به مرو و پذیرش ولایت‌عهدی تا شهادت.

هر چند، همه این مقاطع مهم است؛ اما مقطع آخر شاید چشم‌گیرترین و مهم‌ترین دوران زندگی امام رضا (ع) باشد. لحظه خروج از مسجد پیامبر اکرم (ص)، وداع با قبر پیامبر (ص)، بلند بلند گریه کردن حضرت، جمع کردن فامیل و درخواست گریه برای ایشان و خبر دادن به اینکه آخرین سفر است، طواف وداع، ارسال افرادی به عنوان جاسوس و انتخاب مسیر اهواز که امام رضا (ع) بر انتخاب این مسیر تأکید و اصرار داشتند، از جمله وقایع این دوران است.

■ چه اسرار و دلیلی در انتخاب این مسیر نهفته بوده است؟

شاید یکی از آثار این سفر و اسرار این اسراء حضرت (ع)، همین چیزی است که اکنون می‌بینیم اهواز یک‌پارچه شیعه آل محمد (ص)، شیفته و پاک‌باخته اهل بیت (ع) هستند.

■ شما از دوران ولایت‌عهدی به عنوان مهم‌ترین مقطع زندگی ایشان اشاره کردید. علت پذیرش ولایت‌عهدی از سوی ایشان چه بود؟

من می‌خواهم در اینجا به نکته‌ای اشاره کنم که عده‌ای درباره پذیرش

حوزهی تربیت یافتهی انقلاب و مجلس خبرگان



مراحل اجرایی برگزاری پنجمین دوره مجلس خبرگان رهبری با آغاز ثبت‌نام کاندیداها وارد مرحله مهمی شده است. کاندیداهای مجلس خبرگان فرصت دارند در طی روزهای باقی‌مانده نام خود را در بین نامزدهای احتمالی ثبت کنند. پیش از این، مباحثات، در یادداشت‌هایی به وظایف خطیر حوزه‌های علمیه درباره انتخابات خبرگان اشاره کرده بود. لازم است با توجه به روزهای باقی‌مانده برای ثبت‌نام کاندیداها چند نکته مجدداً یادآوری گردد:

انقلاب اسلامی مولود حوزه‌های علمیه و روحانیت است و به همین دلیل اصلی‌ترین وظیفه تربیت و حفظ این نظام بر دوش روحانیت قرار می‌گیرد. باور مردم ما نیز همین است که فاصله از روحانیت ضربه بزرگی بر پیکره‌ی نظام و انقلاب اسلامی وارد می‌کند. بنابراین لازم است نهاد حوزه و روحانیت دخالت جدی در مسائل کلان نظام _ به‌ویژه اموری که به‌صورت مستقیم به این نهاد مرتبط است _ را در اولویت کاری خود قرار دهد. مجلس خبرگان نیز از اصلی‌ترین امور کلان نظام است که شأنتی تشکیل آن فقط به حوزه‌های علمیه اختصاص دارد. براین اساس وجوب حضور جدی در این عرصه برای حوزه‌های علمیه تعیینی بوده و هرگونه کوتاهی یا سستی قابل اغماض نیست. خوشبختانه پس از پیروزی انقلاب اسلامی، حوزه‌های علمیه از جهات مختلف _ به‌ویژه علمی _ رشد و بالندگی چشمگیری داشته‌اند و بهترین گواه بر این موفقیت بزرگ، حضور فضایی تربیت‌یافته انقلابی در آزمون انتخابات خبرگان است. اگرچه برخی نمایندگان فعلی دوران رشد علمی خود را پیش از انقلاب طی کرده‌اند، اما پس از گذشت ۳۵ سال از استقرار نظام جمهوری اسلامی، انتظار زیادی نیست که تربیت‌یافتگان این نظام هم‌اینک در جایگاه اجتهاد و ورود به مجلس خبرگان باشند.

در سال‌های اخیر تشکلی‌هایی در حوزه علمیه و در سطوح اساتید معظم تشکیل شده است. این تشکلی‌ها پس از «جامعه مدرسین حوزه علمیه قم» _ که قدیمی‌ترین نهاد حوزوی محسوب می‌شود _ رویکرد جدید و قابل تحسینی در انسجام بیش‌تر اساتید اتخاذ کرده‌اند. از این تشکلی‌ها نیز انتظار می‌رود به‌صورت جدی وارد عرصه انتخابات مجلس خبرگان شوند تا از یک‌سو دین خود را به انقلاب اسلامی ادا کنند و از سوی دیگر تئوری جدایی حوزه از نظام یا همان «حوزه سکولار» را در عمل باطل نمایند.

تنوع و تعداد بالای کاندیداهای مجلس خبرگان امر بسیار مبارکی است که فراتر از جناح‌بندی‌ها و لیست‌های حزبی، نشان‌دهنده حضور همه‌ی افکار و دیدگاه‌های حوزوی در مجلس خبرگان است و قطعاً به حضور حداکثری مردم در پای صندوق‌های رأی کمک خواهد کرد. ضمن احترام به نظر و تصمیماتی که شورای نگهبان خواهد گرفت، انتظار می‌رود معیارها و نظرات این شورای محترم _ برای تشخیص صلاحیت کاندیداها _ در نهایت سعی صدر باشد تا انشاءالله انتخابات پرشوری برگزار شود. انشاءالله در آینده بیش‌تر درباره انتخابات مجلس خبرگان خواهیم گفت.

سه محور بسیار پررنگ و برجسته از سوی ایشان ارائه می‌شد که البته فقط منحصر در مناظرات نبود. اولین محور، تأکید بر مقام شامخ امام علی (ع) و امامت و ولایت ایشان و تبیین آن است که امام رضا (ع) در مناظرات‌شان بحث‌های مفصلی درباره امامت ایشان داشتند و این مقام را برای مردم ترسیم می‌کردند که جایگاه این مقام، آنقدر بلند است که هرگز بر مأمون و بزرگ‌تر از مأمون قابل انطباق نیست و بر علی (ع)، مصداق تام آن، انطباق دارد. چنانچه در استقبال از ایشان در نیشابور که فقط ۲۰ هزار قلم‌به‌دست و به اصطلاح امروزی، خبرنگار بودند، در آنجا حدیث سلسله الذهب را درباره مقام شامخ امام علی (ع) بیان کردند. محور برجسته دیگر در فرمایشات و موضع‌گیری‌های ایشان، حادثه کربلا و مظلومیت ایشان است که در همان حدیث سلسله الذهب به آن اشاره کردند و در موقعیت‌های گوناگون، مظلومیت امام حسین (ع) را با برگزاری مجالس و بیانات‌شان، یادآور می‌شدند.

محور و نکته سوم، تأکید ایشان بر بحث مهدویت است. در جلد پنجم کتاب معجم احادیث مهدی (عج)، چندین روایت از حضرت رضا (ع) را درباره موضوع مهدویت نقل کردیم. شاید بیش از ۳۰ روایت باشد که در جهات و ابعاد مختلف، جریان مهدویت همچون ضرورت وجود امام مهدی (عج)، غیبت، انتظار و ثواب منتظرین، علائم ظهور، نهی از توقیت و غیره است؛ به‌ویژه درباره نهی از توقیت، روایت صحیحی از امام رضا (ع) وارد شده است که «وقت ظهور را حتی پیامبر اکرم (ص) نیز نمی‌داند و به فرموده پیامبر (ص)، فقط خداوند از آن اطلاع دارد». این روایت در واقع، پیامی به بعضی محرفین امروزی است که با عقائد مردم بازی می‌کنند و آن را به سخره گرفته و برای ظهور امام (عج) وقت تعیین می‌کنند که طبق روایت صحیح از امام رضا (ع)، حتی خود پیامبر و امام زمان (عج) نیز نمی‌دانند؛ لذا باید بر دهان آنها زد و آنها را دروغگو نامید.

■ به عنوان سؤال پایانی، درباره نامگذاری آن حضرت به رضا (ع)، بفرمایید چگونه و توسط چه کسی صورت گرفت؟

برخی از مورخان بر این باورند که مأمون عباسی، امام را ملقب به «رضا» کرد، ولی امام جواد (ع) این نظر را رد کرده است. احمد بزنتی به حضرت جواد (ع) گفت: عده‌ای از مخالفان شما خیال می‌کنند مأمون پدر شما را به رضا ملقب ساخته است؛ زیرا آن حضرت ولایت‌عهدی او را پذیرفت. امام فرمود: به خدا سوگند اینان مردمی بدکار و دروغگو هستند و خیال نابجایی کرده‌اند، بلکه خدای متعال او را رضا نامیده است؛ زیرا آن حضرت، خدای تعالی را در آسمان و پیامبر (ص) و ائمه (ع) را در زمین از خود خشنود ساخت.

بزنتی پرسید: از کجا چنین لقبی مخصوص پدر بزرگوار شما شده است، با آنکه پدران و اجداد شما همگی مرضی خدا، رسول و ائمه طاهرین بوده‌اند؟ فرمود: علت اینکه پدر من از میان تمام ائمه (ع) بدین لقب مفتخر گشت این بود که دوست و دشمن از وی خرسند بودند، لیکن پدران او هرگاه مورد توجه و علاقه دوستان بودند، دشمنان از آنها رضایتی نداشتند.

به مناسبت سالروز رحلت نبی مکرم اسلام (ص):

پیامبر اسلام (ص): الگوی برای

تمام عصرها و نسلها



برخی تصور می‌کنند با تغییر زمان و سبک زندگی، ارزش‌های اخلاقی و معنوی نیز تغییر می‌کنند و جای فضایل با رذایل عوض می‌شود؛ در حالی که آنچه تغییر و تحول پیدا می‌کند، عنصر زمان و مکان و ابزارهایی است که مفاهیم اخلاقی در آن ظهور و بروز می‌کنند.

مفاهیمی مانند حق، تقوا، احسان، راستگویی، صبر، حیا، عفت و پاکدامنی، همیشه پسندیده و قابل ستایش بوده و باطل، ظلم، دروغ‌گویی، بی‌عفتی و امثال آن، در همه زمان‌ها ناپسند بوده و با فطرت انسان ناسازگار است. این موضوع در قالب یک مثال، بهتر تبیین می‌شود؛ برخی از کسانی که در سالیان دور زندگی کرده و از صفات پسندیده‌ای برخوردار بوده و خدمات ارزشمندی به جامعه بشری ارائه کرده‌اند، امروز نیز مورد تکریم قرار می‌گیرند. گرچه در زمان ما، پیشرفت‌های علمی شگرفی رخ داده و سبک زندگی و پوشش انسان و امثال آن تغییر کرده است، اما از فضایل اخلاقی همواره به نیکی یاد می‌شود.

یا کسی که سال‌ها پیش، مرتکب جرمی شده و تحت پیگرد بوده است و پس از سالیان دراز که سلول‌های بدن او تغییر کرده، تغییرات ظاهری در جسم او کاملاً هویدا شده و لباس و امکانات زندگی او دگرگون شده، او را به لحاظ اینکه همان مجرم است، دستگیر و مجازات می‌کنند.

بنابر این، فضای زندگی، قالب‌ها، امکانات، رنگ‌ها، ظواهر مادی، تکنولوژی، زندگی در آسمان خراش‌ها، موجب نمی‌شود جای عفت را با بی‌عفتی عوض کنیم، دروغ را زیبا و راستگویی را زشت بدانیم.

طبیعی است که امکانات و ابزارها در دوره‌های مختلف زندگی بشر اگر چه متفاوت است؛ اما همه آن‌ها گذرا و فانی است، آنچه اهمیت دارد، این است که در هر زمانی، هدف از زندگی در دنیا را فراموش نکنیم و به خاطر داشته باشیم که امکانات را در مسیر تکامل و رسیدن به هدف استفاده کنیم.

نتیجه، اینکه الگوهایی چون پیامبر اسلام (ص) و اهل بیت آن حضرت، در همه زمان‌ها بهترین الگو برای ما هستند و اگر آنها در زمان ما زندگی می‌کردند، بدون شک از امکانات امروز استفاده می‌کردند، در

حالی که از همان شخصیت معنوی و اخلاقی برخوردار بودند. هدف از زندگی انسان، این است که در سایه اطاعت از دستورهای الهی به سوی هدایت گام بردارد و در نهایت به کمال انسانی برسد و از این جهت بین انسان امروزی و کسانی که صدها سال با ما فاصله زمانی دارند، تفاوتی وجود ندارد. انسان در هر زمینه‌ای برای رسیدن به موفقیت، نیازمند الگوست و الگوی انسان در هر شرایطی باید دارای کمالات انسانی و ارزش‌های الهی باشد. اسلام، دینی کامل و جاودانه و قرآن نیز کتابی دارای جامعیت و جاودانه و پاسخگوی نیازهای بشر در هر عصر و زمانی است، بنابراین، دستورها و آموزه‌های اسلام نیز همیشگی است و پیامبر گرامی اسلام نیز الگوی جاودانه و پایدار است و سنت پیامبر همانند آیات قرآن همواره تازه است و کهنگی در آن راه پیدا نمی‌کند.

بدون تردید، پیامبر گرامی اسلام، بهترین الگو برای انسان در تمام صحنه‌های زندگی است. اخلاق نیکو، مهربانی با زیردستان، اخلاص، عبادت، ساده‌زیستی، نظم و برنامه‌ریزی، استقامت، درایت، صبر و تحمل در برابر مشکلات، حکومت و مدیریت پیامبر، می‌تواند سرمشق و الگو برای همه مسلمانان باشد.

آنچه اهمیت دارد این است که ما می‌توانیم از زندگی پیامبر و ائمه اطهار (علیهم السلام)، درس‌های فراوانی بگیریم و گذشت زمان تأثیری در این جهت ندارد.

قرآن کریم در آیه ۲۱ سوره احزاب، پیامبر را به عنوان الگو معرفی نموده و فرموده است: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا» یعنی برای شما در سیره پیامبر، الگو و سرمشق نیکو است برای آنها که به رحمت خدا و روز قیامت امید دارند و خدا را بسیار یاد می‌کنند.

در این آیه شریفه، چند نکته قابل توجه وجود دارد: ۱ - فرموده «فی رسول الله» یعنی در زندگی و رفتار رسول خدا الگو و سرمشق نیکویی است، این جمله بیان‌گر آن است که شما نمی‌توانید مانند پیامبر باشید ولی می‌توانید در رفتار و سیره او برای خودتان الگو بیابید.

۲ - کلمه «لقد» در آیه شریفه، دلالت بر قطعیت دارد یعنی قطعاً پیامبر برای شما الگو است و در الگو بودن او تردیدی وجود ندارد.

۳ - واژه «کان» در آیه شریفه دلالت بر دوام دارد و به معنای آن است که پیامبر برای همه زمان‌ها و تمامی انسان‌ها الگو است.

۴ - در ادامه آیه برای کسانی که می‌خواهند سیره رسول خدا را برای خود اسوه و الگو قرار دهند، سه ویژگی ذکر فرموده است: به رحمت خدا امیدوار باشند، به قیامت امید داشته باشند و خدا را بسیار یاد کنند. طبیعی است که با ایمان به خدا و معاد می‌توان در مسیر حرکت پیامبر، گام برداشت و با یاد خداوند متعال، آن را تداوم بخشید؛ در غیر این صورت، انسان قادر نیست به پیامبر اکرم اقتدا کند و قدم در جای پای حضرت بگذارد. ▶

نویسنده: حجت الاسلام علی اکبر مؤمنی؛ پژوهشگر پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی و دانشجوی دکتری مطالعات تطبیقی ادیان.

عاشورا؛ نقطه‌ی عزیمت مستشرقان برای مطالعه‌ی تشیع



ارتباطاتی با کشورهای اسلامی به جهت شرق‌شناسی برقرار نمودند؛ طبیعتاً ابتدا کشورهای سنی‌مذهب مورد ارتباط بودند و چون با شیعه آشنا نبودند این‌گونه تصور می‌کردند که نگرش اهل سنت، نگرش غالب اسلام است.

اذهان غربی‌ها در دو مرحله متوجه شیعیان شد: اول اتفاقاتی که در جنگ‌های صلیبی افتاد و ارتباطاتی با اسماعیلیه برقرار شد و دوم بحث عاشورا؛ به‌ویژه در دوران صفویه که ارتباط غربی‌ها با شیعه بیش‌تر شد. آن‌ها دیدند مردمانی که تا دیروز عادی زندگی می‌کردند، مراسم و شعائر بر گزار می‌کنند و پدیده به‌خصوصی به‌نام تعزیه را نیز دیدند. به هر صورت با نمادهای شیعی و حتی سبک معماری‌های اسلامی و... آشنا شدند. تقریباً در تمام آثار قرن هفده به بعد، توجه به مسائل عاشورا دیده می‌شود. حتی در مواردی این توجه چندان عمیق و دامنه‌دار میشد که پژوهش و مطالعاتی خاص و مستقل در باب عاشورا را در ادبیات شیعه‌پژوهی غرب تولید می‌نمود که میتوان آن‌ها را در قالب تقسیم‌بندی کلی زیر ساماندهی کرد و مورد بررسی دقیق قرار داد:

۱. گزارش حادثه و نقش آن در شکل‌گیری تشیع، همراه با پیونددهی قیام امام حسین (ع) به شکل‌گیری مفهوم مستقل تشیع؛
۲. عزاداری و دیگر مراسم مربوط به عاشورا؛ به‌ویژه تعزیه و بررسی آن با رویکردهای تاریخی، ادبی، نمایشی، زندگی روزانه و آداب و رسوم، نشان‌شناسی و نمادشناسی.

البته جریان اسلام‌شناسی و شیعه‌شناسی جریان متحول و متغیری است. ورود محققان شیعی مستشرق و مطلع به این جریان، تأثیر خودش را گذاشته است. امروز در دوران پست‌مدرنیسم کار محقق متکی به تئوری و نظریه است و دیگر مثل گذشته، مستشرق صرفاً راوی و خبرنگار نیست. تحولاتی در جریان مطالعات اسلام‌شناسی اتفاق افتاد. شما می‌توانی دیدگاه خودت را نیز داشته باشی در حالی که تا پیش از این اساساً به مسائل هنجاری ورود نداشتند؛ کم‌این‌که مادلونگ نیز در دایرة‌المعارف همین کار را کرد.

امروزه نگاه تفهیمی در حال اتفاق افتادن است. محققین غربی در جوامع ما زندگی می‌کنند؛ لذا گفتمان ما را ترویج می‌کنند؛ اما از طرفی مکتب خود را نیز پیش می‌برند؛ دوجبه‌ای است. غربی‌ها نشان دادند، عاشورا در هند یک چیز است، در ایران یک چیز است و در عراق چیز دیگری است. بنابراین گزارش‌های اساسی دارند. پس در غرب نیز مستشرقین دودسته‌اند: مستشرقین عقلا و مستشرقین غیرعقلا. آن‌چه می‌توان در نهایت گفت این است: عاشورا نقطه‌ای بود که باعث شد بسیاری از غربیان با تشیع آشنا شوند. البته برخی غربیان با دول خاص اسلامی ارتباط داشتند اما به مسأله عاشورا توجه نمی‌کردند و دلیل آن این بود که هنوز اتفاقات خاصی در غرب رخ نداده بود. ▶

حجت‌الاسلام دکتر بارانی

◀ در برخی از مباحث با دکتر احمدوند موافق هستم و دیدگاه‌های مشترکی داریم؛ اما نقدهایی نیز وجود دارد و تفاوت‌هایی نیز هست. درباره عاشورا تا دوران صفویه مبحث خاصی نداریم. حداقل بنده با توجه به مطالعاتی که دارم چیزی در این مورد ندیدم. گرچه، ارتباط

کرسی نقد «جایگاه عاشورا در رویکرد به مطالعات شیعی غربیان» با حضور اساتید حوزه و دانشگاه، فضلا و اندیشمندان و دو تن از اساتید شرق‌شناس دانشگاه اسپانیا و نیجریه در پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی برگزار گردید. در این کرسی دکتر عباس احمدوند (عضو هیأت علمی دانشگاه شهید بهشتی؛ دانشکده الهیات) به‌عنوان ارائه‌دهنده و حجت‌الاسلام دکتر محمدرضا بارانی (عضو هیأت علمی دانشگاه الزهرا و مدیر اسبق انجمن تاریخ‌پژوهان حوزه) به‌عنوان ناقد و دکتر شهریار شباعی‌پور (عضو هیأت علمی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی و مدیر گروه فرصت‌های مطالعاتی) به‌عنوان دبیر علمی حضور داشتند. خلاصه‌ای از بیانات اساتید را در این نوشتار می‌آوریم.

دکتر عباس احمدوند:

◀ در نخستین گام‌های مطالعات اسلامی به معنای اعم آن، محققان و نویسندگان غرب چندان از تقسیمات درون‌مذهبی دین مبین اسلام اطلاع نداشته و حتی به سبب آشنایی، تماس و ارتباط بیش‌تر با حکومت‌ها و سرزمین‌های سنی مانند امپراتوری عثمانی، اسلام و جهان اسلام را در این حکومت‌ها و سرزمین‌ها خلاصه می‌کردند. بررسی منابع و تحقیقات تازه غربی نشان می‌دهد، غربیان به‌تدریج با مفهوم و مصداق تشیع آشنا شدند و در این میان، عاشورا از مهم‌ترین مسائلی بود که اذهان غربیان را متوجه خود ساخت؛ به‌عبارت دیگر، حادثه عاشورا و بازنمایی آن در قالب مراسم و شعائر سوگواری بر امام حسین (ع) در شهرها و نواحی شیعی بود که بسیاری از غربیان را برای نخستین بار در مواجهه مستقیم با نمادهای شیعی قرار میداد. غربیان پس از آشنایی با این حادثه عملاً به تفاوت‌های بنیادین شیعه و اهل سنت پی بردند و عاشورا را به مثابه نقطه عزیمت توجه خویش به مطالعات شیعی قرار دادند.

هر مستشرقی در هر موضوعی — مثل همه محققان — از مسائل جامعه خودش ایده می‌گیرد و در وهله بعد، ارتباطاتی با دیگر نقاط زمین برقرار می‌کند. غربی‌ها — چه نویسندگان عام و چه مستشرقان

غربیان با جهان اسلام شیعی وجود داشته است. اگر بخواهیم گذرا نگاهی به این دوران داشته باشیم، می‌توانیم به این موارد اشاره کنیم: * تأسیس دولت ادریسیان در مغرب (سال ۱۷۲ ق): ارتباط بازرگانی غربیان از راه اندلس و مغرب با مصر و دیگر مناطق شرقی؛ پس ارتباط با ادریسیان وجود داشته است؛

* تأسیس دولت حمدانیان: رواج فرهنگ اهل بیت(ع) در دوره حمدانیان در شعر و ادبیات؛ بنابراین توجه به عاشورا وجود نداشته است؛ اگرچه در سرزمین شام است.

* تأسیس دولت فاطمیان در مغرب و مصر: تأکید آنان بر آرمان‌ها و آموزه‌های شیعی؛ بنابراین باید ارتباط برقرار می‌شد؛ اما هیچ ذکری نشده است.

* تأسیس دولت آل بویه شیعی در بغداد: بغداد پایتخت جهان اسلام بود؛ خلافت عباسیون است و نزدیک عتبات است؛ ولی باز ذکری از عاشورا وجود ندارد.

نخستین آشنایی مکتوب در دوره جنگ‌های صلیبی است؛ آن هم در حد گفت‌وگو و دیدن برخی گروه‌ها و طوایف؛ نه شناخت؛ آشنایی با اسماعیلیه در شام؛ آشنایی با امامیه غالی؛ وجود بارگاه امام حسین(ع) در عراق و برگزاری مراسم از دوره‌های پیشین؛ نبود نگارشی درباره عاشورا و مراسم آن.

آشنایی در دوره پس از جنگ‌های صلیبی تا صفویه شامل دوره ایلخانان شیعی امامی(ارتباط با مکان‌های مقدس شیعی کربلا و نجف)؛ دوره تیموریان (توجه و ارتباط با مکان‌های مقدس شیعی کربلا و نجف)؛ دوره سربداران (توجه به آموزه‌های شیعی و مهدویت) و... بنابراین آن چنان که باید توجهی به عاشورا نمی‌شود؛ تا می‌رسیم به آشنایی با عاشورا از دوره صفویه تا قرن بیستم میلادی که البته این توجه نیز آگاهی و تحقیق میدانی از مراسم عاشورا است نه مطالعه منابع و... عمدتاً افراد ماجراجو و سفرنامه‌نویس.

احتمالاً عاشورا پس از قیام‌های شیعی اولیه در قرون پسینی بیش‌تر جنبه مذهبی داشته است تا سیاسی؛ حتی در دوره پس از نبردهای صلیبی و دوره ایلخانان و تیموریان و... که زمینه رسمیت تشیع در ایران فراهم بود، آشنایی و توجه غربیان نسبت به تشیع انجام نشده است. در نهایت اینکه با وجود فراهم بودن زمینه، آشنایی انجام نشده است.

دیدگاه‌های مستشرقان نسبت به جایگاه عاشورا مختلف است؛ برخی دیدگاه سیاسی دارند (بروکلمان کارل: شهادت حسین علاوه بر نتایج سیاسی، موجب تحکیم و ترویج مذهب تشیع گردید. لامنس؛ لمبتون؛ وات مونتگمری؛ والیری؛ ولهاوزن و...)؛ برخی دیدگاه نژادی دارند (بروکلمان کارل: شهادت حسین سبب شد تشیع مرکز گرایش‌های ضدعرب گردد؛ دونالدسن؛ سایکس سرپرسی؛ ولهاوزن و...)؛ برخی دیدگاه مذهبی و اجتماعی دارند (فیزی: شهادت حسین مهر رسمیت به تاریخ تشیع زد. گلدزپهر؛ فیلیپ حتی؛ هاجسن و...) و برخی نیز با دیدگاه احساسی به تحلیل این واقعه می‌پردازند (پتروشفسکی: تأثیر حادثه کربلا بر مردم عمیق بوده است. جفری: مصیبت درگذشت حسین با مصیبت مسیح در مسیحیت برابری می‌کند. گیون ادوارد و...) بنابراین تعداد پژوهش‌ها درباره شیعه امامیه در مقایسه با اسماعیلیه و

زیدیه بسیار اندک بوده است (۳۵۰ به ۱ مورد تا حدود ۵۰ سال پیش) و این دیدگاه‌ها و تحلیل‌ها در مقایسه با مسلمانان و شیعیان بسیار سطحی هستند. به همین دلیل نسبت به اهداف امام در جنبش و فرایند جنبش و مسأله مهم تأسیس حکومت و نیز نگاه‌های بین‌رشته‌ای در تحلیل عاشورا بی‌توجهی شده است و عمده توجه به عاشورا از منظر اهل سنت و برداشت جامعه‌ی خودشان بوده است.

تنها کار اساسی در تحقیقات میدانی بوده است؛ مانند پژوهش‌های میدانی پروفیسور دیوید پینالت در هند که شامل چند مرحله بوده است:

۱. راه‌های گرفتن اطلاعات (منابع آگاه مرتبط با آنان از سوی مسلمانان، مصاحبه و...)

۲. موضوع تحقیق (آیین‌های عاشورا، گروه‌های مختلف و...)

۳. اهداف تحقیق میدانی (کارکردهای سنت‌های محرم در هویت اجتماعی و مذهبی مانند: تقویت هویت اجتماعی، برانگیختن حس همدردی، مناسبات فرامذهبی شیعه و...).

نگاه پدیدارشناسانه نیز برای فهم عاشورا مهم است. این روش شامل موارد ذیل است:

* بررسی برخی موضوعات خاص؛

* بررسی حالات و اندرون شیعیان (کارکرد روش‌شناختی)؛

* بررسی روابط شیعه با دیگر مذاهب (کارکرد اجتماعی درون‌گرا)؛

* بررسی روابط شیعه با دیگر پیروان ادیان (کارکرد اجتماعی برون‌گرا)؛

* بررسی کارکرد عاشورا در نهضت حسینی و دقیقاً توجه به عنصر

سیاسی جنبش امام حسین(ع) (کارکرد سیاسی)؛

* بررسی تاریخی این پدیدار (سیر تاریخی پیدایی پدیده)؛

* زمینه‌سازی برای آینده‌نگری درباره جایگاه این پدیده (نقش پدیده در آینده).

بنابراین از نظر بنده جایگاه عاشورا در مطالعات شیعی غربیان بسیار اندک بوده است؛ همچنین عاشورا در مطالعات آنان جایگاه سیاسی نداشته است. البته جایگاه عاشورا در مطالعات کنونی آنان بسیار مهم و پایه‌ای است و میدانی است برای شناخت امروزه شیعیان و جایگاه سیاسی و جنبشی آنان. نهایتاً این‌که جایگاه کارکرد عاشورا برای غربیان بسیار مهم است و می‌توان گفت: عاشورا هویت‌بخش و امیددهنده است. ▶

دکتر فخر روحانی (استاد زبان‌شناس دانشگاه قم)

◀ غربی‌ها سه رویکرد به پدیده عاشورا دارند:

۱. نگاه تخریبی (از جمله هانری لامنس که درباره امام حسین(ع)

بسیار موهن و زشت و هتاکانه صحبت می‌کند)؛

۲. نگاه عالمانه و محققانه (اگرچه در بسیاری موارد نگاه سطحی دارند

و مسائل را متوجه نمی‌شوند)؛

۳. بسیاری که حقیقت را می‌شناسند و مستبصر می‌شوند.

در زمینه پژوهش‌های عاشورایی خلأهایی داریم؛ از جمله ترجمه‌ی

مجموعه ادبیات علمی و عاشورایی به زبان انگلیسی. بنده مجموعه

عاشورایی را به ادبیات انگلیسی و همین‌طور مجموعه خطبه‌ها و

نامه‌های امام حسین(ع) را از عربی به انگلیسی منتشر کردم. ▶

رنجنامه‌ای به نام «حقوق بشر»



متأسفانه حکم اعدام شیخ نمر باقر النمر (عالم شیعه عربستانی) دیروز در حالی اجرا شد که نهادهای حقوق بشری تلاش موثری برای جلوگیری از اجرای آن نکردند. در این نوشتار کوتاه، فارغ از طرح موضوعاتی مانند این که عربستان با این اقدام خود منطقه را به آشوب می‌کشد یا خون مظلومان دامن آل سعود را خواهد گرفت، به بهانه‌ی این اقدام غیرانسانی، تأملی کوتاه خواهیم داشت بر مقوله‌ی «حقوق بشر».

داد که حکومت‌های دموکراتیک چنین صلاحیتی را دارند. به دیگر سخن، حکومت برآمده از اراده‌ی اکثریت جامعه، می‌تواند تشخیص دهد که ادامه‌ی حیات یک فرد، محل امنیت اجتماعی (یا امنیت دیگر انسان‌ها) است و این تشخیص نیز طبیعتاً مورد تأیید افکار عمومی بیشتر افراد جامعه خواهد بود. پس در مورد اتفاق منظور _ و بنا بر پیش‌فرض‌های اعلامیه‌ی حقوق بشر (مثل دموکراسی) _ می‌توانیم بگوییم که حکومت غیردموکراتیک آل سعود صلاحیت چنین تشخیصی را نداشت. نکته‌ی فکاهی (یا بهتر است بگوییم بکایی) موضوع این‌جاست که همین عربستان سعودی از اعضای شورای حقوق بشر سازمان ملل متحد نیز هست و در سال گذشته‌ی میلادی به مدت دو هفته به عنوان رییس یکی از پنل‌های مهم شورای حقوق بشر سازمان ملل انتخاب شد؛ رژیم‌ی که حمایت‌های مستقیم و غیرمستقیمش از گروه نسل کش داعش بر کسی

◀ جان کلام در مباحث مربوط به حقوق بشر و به‌ویژه «اعلامیه‌ی حقوق بشر» این است که انسان بماهو انسان حقوقی دارد؛ یعنی فارغ از این که چه دین و مذهبی دارد یا از کدام قوم و قبیله است، صرفاً به‌خاطر انسان بودن دارای حقوقی است؛ مثل حق حیات، حق مسکن، حق آزادی بیان و... یکی از انتقادات مهم وارده به اعلامیه‌ی حقوق بشر این است که اعلامیه‌ای است سیاسی؛ نه حقوقی. به تعبیر دیگر هرچند این اعلامیه از حقوق تمام انسان‌ها حرف می‌زند؛ اما بیش‌تر، ابزاری است برای جهان‌شمول کردن ارزش‌های مطلوب نظام سرمایه‌داری. اگرچه ابرادات اساسی دیگری مانند توجه افراطی به فردگرایی (در مقابل جامعه‌گرایی) یا نداشتن بنیاد نظری (یا فلسفی) جهان‌شمول نیز به این اعلامیه وارد است؛ اما تأکید ما در این نوشتار بر وجهه‌ی سیاسی این اعلامیه است؛ آن‌هم با توجه به مورد اعدام شیخ نمر. در بخش الف ماده‌ی یازده اعلامیه‌ی حقوق بشر می‌خوانیم: «هر شخصی متهم به جرمی کیفری، سزاوار و محق است تا زمان احراز و اثبات جرم در برابر قانون، در محکمه‌ای علنی که تمامی حقوق وی در دفاع از خویش تضمین شده باشد، بیگناه تلقی شود». پرسش اساسی درباره‌ی اتفاق مورد نظر این است که چرا در تمام مراحل بازداشت، محاکمه‌ی غیرمنصفانه، محکوم شدن به اعدام و نهایتاً اجرای حکم شیخ نمر، محافل و مجامع مدعی حقوق بشری در جهان، ساکت بودند و هیچ احساس نمی‌کردند که در این مورد، حقی از بشری دارد نقض می‌شود؟ اندیشمندان حقوق بشری در دفاع از اعدام شیخ نمر و _ مثلاً _ با استناد به بند ب ماده‌ی ۲۹ این اعلامیه می‌توانند این‌گونه پاسخ دهند که

پوشیده نیست؛ همین چند روز قبل بود که در عملیات آزادسازی الرمادی، مدارکی دال بر حمایت این رژیم، از سفاکان داعشی پیدا شد.

علاوه بر تمام موارد فوق، برخوردهای دوگانه‌ی محافل حقوق بشری و دولت‌های غربی طلایه‌دار حقوق بشر نیز جالب توجه است. فرض را بر این می‌گذاریم که حکومت‌ها حق دارند در چهارچوب امنیت ملی داخلی خود تصمیم‌گیری کنند و فرد یا افرادی را به بهانه اخلال در امنیت جامعه محاکمه کنند؛ سؤال این‌جاست که چطور کشوری به‌راحتی یک عالم دینی را به‌دلیل اخلال در امنیت ملی اعدام می‌کند و آب از آب تکان نمی‌خورد و مدعیان حقوق بشر نهایتاً با یک ابراز تأسف کوچک از کنار موضوع عبور می‌کنند؛ اما در کشوری دیگر اگر کسی را به همین دلیل مثلاً به زندان ببندازند، همان مدعیان، فریاد «وا حقوق بشر» سر می‌دهند، عالم و آدم را بسیج می‌کنند، جنگ به راه می‌اندازند، تحریم می‌کنند و...

در مجموع اعدام شیخ نمر و فقدان عکس‌العمل مؤثر از جانب طرفداران حقوق بشر در برابر این اقدام رژیم آل سعود، بار دیگر این مسأله را به ذهن متبادر می‌کند که گره کور ریسمان درهم‌تنیده‌ی «حقوق بشر» کجاست که مدعیان و متصدیانش برای برقراری آن بر ضدش عمل می‌کنند؟! همه از حقوق بشر حرف می‌زنند و همه دیگران را به نقض حقوق بشر محکوم می‌کنند و برای اجرای حقوق بشر جنگ به راه می‌اندازند! این که انسان بماهو انسان حقوقی دارد، حرفی است بسیار زیبا و مورد تأیید فطرت انسانی و حتی متون مقدس؛ اما انگار در این مورد به‌خصوص، فاصله از حرف تا عمل بسیار است. ▶

ولایون رودر روی انقلابیون؛ از زبان آیةالله خامنه‌ای

رضا کردی



زمانی که مقدمات علوم حوزوی را در مدرسه کرمانی‌ها می‌خواندم، برخی استادان در سخنانی که در حاشیه درس یا پایان مباحث و به مناسبت‌های گوناگون بیان می‌کردند، از گروهی با نام «ولایتی‌ها» یا «انجمن حجتیه» انتقاد می‌کردند که تشکیل حکومت اسلامی را در زمان غیبت امام معصوم جایز نمی‌شمارند و سخن از ضرورت گسترش فساد در زمین به‌منظور تعجیل و تسریع در ظهور حضرت حجت می‌کنند؛ ما این‌گونه سخنان را به‌طور مکرر و حتی از افراد دیگری هم می‌شنیدیم.

جریانی که در دهه‌های ۲۰ و ۳۰ و در سال‌های منتهی به انقلاب به «ولایتی‌ها» مشهور بود و در قالب انجمن خیریه مهدویه حجتیه برای

خود تشکیلاتی درست کرد، با تمام وجود در برابر دوجریان روشنفکری دینی و چهره‌های شاخص آن و نیز جریان مرجعیت انقلابی و عقل‌گرای امام خمینی(ره) و شاگردانش سرسختانه قد علم کرد. آن‌ها هرکسی را که متهم به عرفان و فلسفه و عقل و سیاست می‌شد، به تیر تکفیر هدف قرار می‌دادند. در مقابل، برخی نیز از روی طعنه، به این گروه «قشری» می‌گفتند. شاید مخالفت با دخالت روحانیون در سیاست حتی با هدف تشکیل حکومت اسلامی در عصر غیبت امام معصوم، مخالفت عملی و علنی با نظریه وحدت امت اسلامی، مخالفت با عرفان، تبحر در تمسک به مشهورات و عوام‌گرایی در تأیید رفتارهایی چون قمه‌زنی از جمله محورهای تفکر این جماعت بوده است که هریک به‌تنهایی می‌تواند موضوع گفتارهایی باشد. نوشتار حاضر که حاصل گفت‌وگو با آیةالله خامنه‌ای در بهار ۱۳۶۵ است (و برای اولین بار برای انتشار در اختیار سایت مباحثات قرار گرفته)، مروری اجمالی است بر این جریان فکری.

دیدار با رئیس جمهور

قومی اتخذوا هذا القرآن مهجورا...». پس از آن شیخ مرتضی فهمید در سخنانی کوتاه، به تاریخچه تأسیس مدرسه کرمانی‌ها اشاره کرد و گفت: «از سال ۵۰ که این مدرسه تأسیس شده است، تا کنون لاینقطع طلاب در آن سرگرم تحصیل هستند و پرورش‌یافتگان آن در منصب‌ها و مسئولیت‌های اجتماعی نظیر قضاوت مشغول به کارند». او از جمع حاضر به‌عنوان گروه مجاهد و مبارزی یاد کرد که در مواقع ضرورت پیوسته در جبهه‌های جنگ به‌سر می‌برند.

شیخ مرتضی فهمید سپس از آقای زادسر خواست تا نوع فعالیت و تخصص‌های این گروه را در امور جنگی بازگو کند. زادسر پس از حمد و ثنای خداوند، متنی ادبی و سرشار از احساس را که از قبل آماده کرده بود قرائت کرد:

«خداوندا چه لحظات شیرینی؛ چه ساعت پربرکتی؛ چه سعادت بزرگی؛ زیارت سرو رعناى بوستان جمهوری اسلامی... عزیز جان ما؛ با همه وجود در محضرت حرف دل مان را می‌گوییم و آن این است: دوست داریم ای دوست داشتنی و این گفته‌های حزن‌آور برای حضرت‌عالی حکایت‌کننده صداقت قول ماست و ان شاء الله تملق نیست و من مدحک خذلک شاملش نخواهد شد.»

او سپس به معرفی جمع حاضر پرداخت و جملاتی گفت شبیه متن‌های ادبی سید مرتضی آوینی:

در آن سال‌ها به‌طور متناوب و در صورتی که فرماندهان جنگ اعلام می‌کردند، برای شرکت در عملیات‌ها راهی جبهه‌های جنگ می‌شدیم. عملیات فتح فاو _ موسوم به کربلای چهار _ یکی از آن‌ها بود.

از زمانی که آیةالله خامنه‌ای با رأی مردم به ریاست جمهوری ایران رسیده بود، تا پایان دوره دوم ریاست جمهوری و سپس رهبری ایشان، چندین بار همراه با برخی گروه‌ها به دیدار ایشان رفته بودم؛ اما خاطره انگیزترین این دیدارها در بهار سال ۱۳۶۵ش بود که همراه طلاب مدرسه کرمانی‌ها به مقر ریاست جمهوری رفتیم. در این دیدار تنها کسانی بودند که در عملیات فتح فاو شرکت داشتند. به‌نظرم شیخ مرتضی فهمید نماینده وقت کرمان در مجلس و مرید او شیخ علی زادسر _ که حضورهمیشگی اش در جبهه‌های جنگ زبانزد بود _ این دیدار را تدارک دیده بودند؛ دیداری که مصادف با جشن‌های نیمه شعبان و در یکی از تالارهای ساختمان نهاد ریاست جمهوری صورت گرفت.

در این نشست صمیمی و به یادماندنی نخست از من خواستند آیاتی از قرآن را تلاوت کنم. به‌طور اتفاقی آیات ۳۰ تا ۳۴ سوره فرقان نصیبم شد و به سبک استاد مصطفی اسماعیل (از بزرگ‌ترین قرائی جهان اسلام؛ متوفای در مصر) خواندم: «و قال الرسول یا رب ان

در میان جامعه مذهبی و در نوک قله آن حوزه‌های علوم دینی سنتی را در قالب جریان‌های اندیشگی دریافت. از سخنان ایشان چنین برمی‌آید که در روزگار معاصر، دو گروه از کسانی که داعیه دینی و اسلامی داشته‌اند، در مسیر درست و معقولی حرکت نکردند؛ نخست کسانی که بدون شناخت درست و حتی سطحی از متون دینی (فقهی - حدیثی) ادعای دین‌شناسی می‌کردند و دوم کسانی که به ظاهر متون دینی را می‌فهمیدند، اما از واقعیت‌های زندگی و شرایط زمانه و شناخت دوست و دشمن بی‌بهره بودند. این‌ها نمی‌توانند «تفقه» در دین پیدا کنند. اما انقلاب زمینه پیدایش «دین‌شناسی آگاهانه» را به‌وجود آورد. ایشان افزودند: «امروز روحانیت شیعه در همان جایگاهی قرار دارد که قالب تفکرات شیعی و اسلامی آن را ایجاب می‌کند؛ چیزی که ما قرن‌ها از آن محروم بوده‌ایم».



رییس‌جمهور سپس به بیان خاطره‌ای از سال ۵۹ و حضورش با لباس رزم در اقامتگاه امام خمینی(ره) در جماران - هنگام بازگشت از مناطق جنگی - پرداخت و این که امام، لباس رزم را مایه‌ی مباهات روحانیت شیعه دانسته است؛ این در حالی است که در گذشته، پوشیدن لباس جندی را در مراکز علوم دینی سنتی، کاری «خلاف مروت» و دون شأن فقیه می‌دانستند! به عقیده‌ی آیه‌الله خامنه‌ای: «دین‌شناسی آگاهانه، فرد را مبارز بار می‌آورد و چنین فردی، همچون کوه استوار می‌ایستد. مصمم بودن و داشتن عزم استوار از شرایط یک فقیه عالیقدر و مجاهد است». ایشان سپس به گروهی مردد و دودل از رهبران مذهبی اشاره کردند؛ از جمله فقیه‌ی که پس از کشتار ۱۵ خرداد ۴۲ دچار تردید شده و از ایشان پرسیده است: خون این کشته‌شدگان برعهده چه کسی است؟ در طول سال‌های مبارزه و زندان و شکنجه، گروهی از علما پیوسته بر طبل ناامیدی می‌کوفتند و مبارزه را کاری عبث، بی‌فایده و حرام به‌شمار می‌آوردند. ایشان حتی به سخن یکی از اساتید خود در قم که از مبارزه دست شسته بود اشاره کردند که باور داشت: «مبارزه‌ی شما انقلابیون با شاه موجب لجبازی او و سوق دادن جامعه به سمت فساد و فحشا شده است؛ اگر شما مبارزه نمی‌کردید و با او در نمی‌افتادید، احترام‌تان را نگه می‌داشت!»

روزگاری تصور می‌کردم محیط‌های حوزوی در سال‌های مبارزه و حتی قرن‌های گذشته، عرصه زورآزمایی روحانیت با نظام‌های سلطنتی جاثر بوده است. این البته سخن درستی است؛ اما نه درباره همه روحانیت و همه جریان‌های درون حوزه. آن روز آیه‌الله خامنه‌ای به همین نکته اشاره کردند. ایشان با اشاره به وضعیت اجتماعی در ایران قبل از انقلاب - و این که حتی برخی روحانیون، نه تنها تکلیفی در مبارزه با حکومت نمی‌دیدند، بلکه نگاه مثبتی هم به انقلابیون و مبارزان نداشتند و حتی آنان را شماتت می‌کردند - گفتند: «در یکی از سال‌های قبل از انقلاب در مشهد به تازگی از زندان آزاد شده و به حرم مشرف شده بودم. در مسجد گوهرشاد گروهی از طلاب و اهل علم گرد آمده بودند. از دور یکی از فضلاء برجسته را دیدم و خود را برای یک مصافحه و احوال‌پرسی گرم آماده می‌کردم که فرد یادشده به محض دیدن من رویش را به سمت دیگر کرد تا مرا نبیند! برخی دیگر به این وقاحت هم نبودند؛ اما به تعریض و کنایه و در مقام شماتت به ما می‌گفتند: شما هم که موسی بن جعفر شده‌اید! ما به این تشبیه افتخار می‌کردیم؛ اما آن‌ها گمان می‌کردند دارند به ما طعنه می‌زنند. ▶

«عزیزان موحدی که که اینک خدای توفیق لقاییت را عطایشان فرموده، فرهادوار مشتاق دیدن جمالت بودند و الحمد لله الذی وفقنا لهذا. به عرض حضرت عالی می‌رسانیم اینان کسانی‌اند که از تاریخ سبقت گرفته و پنجاه سال از عمرشان بزرگ‌ترند. این نونهالان بوستان روحانیت، در بهار جمهوری اسلامی شکفتند و در اردیبهشت روحانیت شکوفه زدند و در جهاد فی سبیل الله دامنه غنچه‌های معطرشان را منتشر نموده و مشام آزادگان نسل کنونی و نسل‌های آینده را نوازش خواهند کرد. همه این عزیزان از طلاب مجاهد مدرسه کرمانی‌های قم قیامت آفرین‌اند. تربیت‌شدگان حجج اسلام ... فهیم کرمانی و ... جاویدی و ... محمد جواد کشمیری‌اند... تاکنون نزدیک به سی محصل مدرسه کرمانی‌ها در جنگ به شهادت رسیده‌اند که شهادت نه‌فرشان در همین عملیات والفجر ۸ بوده است و یکی از این شهیدان محمد سعید کشمیری است که شما او را از نزدیک می‌شناختید. این عزیزان چندین نفرشان مفقود و جمعی دیگرشان اسیر شده‌اند و آمار شهادت این مدرسه از تمامی مدارس قم بیشتر است».

زادرس به وجود غواصان شجاع، بی‌سیم‌چی‌های زرنگ، تخریب‌چی‌های قهرمان و اطلاعات عملیاتی‌های به قول خودش نمونه در جمع حاضر اشاره کرد و افزود عظمت کار این‌ها را باید از رزمندگان بسیجی و فرماندهان لشکرها جویا شد. زادرس سخنش را با این بیت‌الغزل به‌پایان برد: «گفته بودم چو بیایی غم دل با تو بگویم/چه بگویم که غم از دل برود چون تو بیایی». پس از آن رئیس‌جمهور لب به سخن گشود. سید در شروع کلام، از جمع حاضر به‌عنوان «نونهالان بوستان آل محمد» یاد کرد و این که آنان نمونه‌هایی هستند که روحانیت قرن‌ها در انتظار ظهورشان بوده است. او خود را کوچک‌تر از تعابیری دانست که شیخ علی زادرس در آن جمع بر زبان راند و این سخنان را نشان‌دهنده‌ی قریحه و ذوق ادبی خوب وی دانست و گفت که کتاب خاطرات وی را هم خوانده است.

رئیس‌جمهور همچنین به سابقه آشنایی‌اش با کرمانیان و مدرسه کرمانی‌ها اشاره کرد و این که از سال ۴۲ که در کرمان بوده، در مدرسه معصومیه با شیخ مرتضی فهیم آشنا شده و پس از پایه‌گذاری این مدرسه در قم، آن را یکی از مدارس مترقی و مبارز این شهر می‌دانسته است. جوهر سخنان ایشان در آن جمع، شکوه و شکایت از انحطاط فکری حوزه‌ها در سال‌های قبل از شروع نهضت امام خمینی(ره) و صدالبته از جریان موسوم به ولایتی‌ها بود. از سخنان آیه‌الله خامنه‌ای می‌شد برخی تضادهای ریشه‌دار

بزرگ‌تری مراسم می‌گرفتند و از چهره‌های برجسته‌ی دیگری هم برای سخنرانی دعوت می‌کردند؛ از حجت‌الاسلام والمسلمین معراجی که یکی از عوامل اصلی برگزاری همایش بود علت این امر را پرسیدم و ایشان در جواب گفتند: «ما هم قبول داریم برای شخصیتی مثل آخوند خراسانی باید بیش از این‌ها مایه گذاشت؛ حتی در سطح فراملی؛ چون آخوند به‌لحاظ تأثیرگذاری بر جریان‌ات سیاسی _ در برهه‌ی تاریخی حساس مشروطه _ و نیز جایگاه علمی‌ای که در حوزه‌های علمیه دارد، شخصیتی بین‌المللی است. اندیشه‌ها و سیره‌ی رفتاری آخوند برای علاقه‌مندان به تاریخ معاصر ایران در مجامع علمی مهم دنیا مورد مطالعه و تحقیق قرار می‌گیرد. یقیناً برای چنین شخصیتی، برگزاری این همایش کافی نیست؛ اما ما در حد بضاعتمان کار کردیم و الحمد لله راضی هم هستیم؛ حتی در ابتدا فکر نمی‌کردیم این‌قدر جمعیت بیاید؛ اما به‌لطف خدا و از برکت روح بزرگ مرحوم آخوند، جلسه باشکوه‌تر از انتظارات ما بود.»

به دلایل گوناگون (مثل سخنرانی برخی چهره‌های سیاسی) به ذهن عده‌ای چنین آمده بود که همایش، شایبه‌ی سیاسی داشت؛ این مطلب را هم با حجت‌الاسلام معراجی مطرح کردم و پاسخ ایشان این‌گونه بود: «حضور چهره‌ای مانند آیت‌الله استادی به‌عنوان سخنران اصلی همایش و نیز حضور مهمانانی از گرایش‌ات سیاسی مختلف (مثل ریاست محترم مجلس)، ناقض سیاسی بودن همایش است. اصولاً همان‌طور که عرض کردم شخصیت آخوند، شخصیتی فراملی و به طریق اولی فراچنانی است. ما هم در برگزاری همایش بر وجه علمی آن تأکید داشتیم.»

از حجت‌الاسلام معراجی پرسیدم که معیار دفتر فرهنگی مفاخر خراسان در تجلیل از شخصیت‌ها کدام است؟ ایشان پاسخ دادند: «اولاً منظور از مفاخر خراسان، علما و دانشمندانی هستند که در مکتب علمی خراسان پرورش یافته‌اند؛ نه این‌که لزوماً اهل خراسان باشند. ثانیاً دولت به هزار و یک دلیل از برخی شخصیت‌ها تجلیل نمی‌کند و به همین دلیل جامعه‌ی علمی از آثار علمی و اندیشه‌ای این بزرگان محروم است؛ مثل حاج میرزا علی فلسفی که ما برایشان بزرگداشت گرفتیم.»

نکته‌ی مهمی که از مجموع فضای مراسم و به‌ویژه با توضیحاتی که حجت‌الاسلام معراجی دادند به ذهن می‌رسد این است که حضور شخصیت‌هایی با گرایش‌های فکری و سیاسی مختلف در چنین همایش‌هایی با تأکید بر رویکرد علمی، می‌تواند زمینه را برای تضارب



آیت‌الله استادی در همایش بزرگداشت آخوند

خراسانی:

جای خالی سبک زندگی علمی و

اخلاقی آخوند در حوزه‌ها



پنج‌شنبه سوم دی‌ماه سال ۱۳۹۴ش، دانشگاه شیخ مفید(ره) در قم میزبان همایش بزرگداشت آخوند خراسانی بود؛ همایشی که به همت دفتر فرهنگی مفاخر خراسان و با همکاری دانشگاه مفید، مؤسسه معارف اسلامی امام رضا(ع) و مؤسسه معارف اهل‌البیت(ع) برگزار گردید. در این نوشتار ضمن نگاهی به فضای کلی همایش در قالب دیده‌ها و نیز پرسش‌هایی که از حجت‌الاسلام والمسلمین معراجی داشتیم، مروری داریم بر رئوس مطالب مطرح شده.

نگاهی به فضای کلی همایش / همایش علمی یا سیاسی؟

سخنرانان اصلی همایش آیت‌الله استادی و حجت‌الاسلام والمسلمین سیدحسن خمینی بودند و حجت‌الاسلام والمسلمین عبدالمجید معادیخواه، رضا بابایی و حجت‌الاسلام دکتر سیدابوالفضل موسویان و حجت‌الاسلام مزینانی قرار بود به ارائه‌ی مقاله بپردازند که البته به دلایلی (احتمالاً کمبود وقت) برنامه آقایان موسویان و مزینانی لغو گردید. حضور چهره‌های علمی و سیاسی گاه متفاوت‌الموضع (به‌لحاظ سیاسی) جالب توجه بود؛ دکتر علی لاریجانی رییس مجلس شورای اسلامی، حجت‌الاسلام والمسلمین جواد شهرستانی (نماینده تام‌الاختیار آیت‌الله سیستانی)، حجت‌الاسلام والمسلمین کفای (نواده‌ی مرحوم آخوند)، استاد رسول جعفریان، حجج اسلام والمسلمین سیدجواد و سید محمدباقر گلپایگانی، آیت‌الله کریمی جهرمی، آیت‌الله فقیهی، آیت‌الله غروی(عضو جامعه مدرسین) آیت‌الله نجم‌الدین طیبی، حجت‌الاسلام والمسلمین مهریزی، استاد نایینی، آیت‌الله علوی بروجردی، احمد مسجدجامعی و حجت‌الاسلام والمسلمین رضا مختاری از جمله چهره‌های حاضر در این همایش بودند. در همان لحظات ابتدایی همایش و مصادف با سخنرانی آیت‌الله استادی، تمام صندلی‌ها پر شد و مهمانان جدید، در بیرون از سالن همایش و از طریق تلویزیون مداربسته، برنامه‌ها را دنبال می‌کردند. به‌نظرم رسید بهتر بود برای شخصیتی مثل آخوند خراسانی در جای

— تعریف می کنند که وی چنان هیبتی در منبر تدریس داشت که کسی جرأت نمی کرد به او نزدیک شود و در عین حال با طلاب و شاگردانش حشر و نشر داشت و گویی فردی از آنان است.

— نوشته اند در طول تاریخ حوزه علمیه، درسی به عظمت درس او از کیفیت و کمیت در نجف تشکیل نشد و در عین حال تواضعی بی نظیر داشت؛ این مسایل است که بیان آن، اخلاق مردم و حوزه را تقویت می کند و به مردم درس دین می دهد؛ وگرنه درس و بحث در حوزه همیشه بوده و هست و خواهد بود.

— تا زمانی که میرزا (استاد مرحوم آخوند) زنده بود درسی در نجف تشکیل نداد و خضوعش در مقابل او مانند خضوع عبد در مقابل سید بود! آیا امروز نیز در حوزه این مسایل وجود دارد و استاد در حوزه مورد احترام طلاب هست؟
— کسی با عوض کردن لباس عوض نمی شود و دین نیز به لباس روحانی پوشیدن و معمّم شدن نیست و اگر دیندار واقعی باشیم می توانیم در مردم هم اثرگذار باشیم بنابراین لازم است روزشمار زندگانی کسانی مانند آخوند نوشته شود تا امروز همه از آن بهره ببریم.

تاریخ یک سوبه‌ی مشروطه

سخنران بعدی همایش عبدالمجید معادیکخواه رییس بنیاد تاریخ انقلاب اسلامی ایران بود. وی در ابتدای سخنانش به معرفی مجموعه‌ای پرداخت که توسط بنیاد تاریخ انقلاب اسلامی ایران در حال طبع و نشر است و محتوای آن، بازتاب مسائل ایران در روزنامه «تایمز» است؛ درواقع روایت دیگری است از تاریخ معاصر ایران. وی با بیان این که تاکنون ۶ شماره از این مجموعه بیرون آمده و الآن به مسأله‌ی مشروطه رسیده است، تأکید کرد از نکات عجیب درباره‌ی این روزنامه، اشاره نکردن به نام امیرکبیر در دوره‌ی سه‌ساله‌ی حساس صدارت وی است (هرچند بعدها در این روزنامه از شخصیت امیرکبیر تجلیل شده است) و عجیب‌تر این که در آن سه سال کلاً هیچ مطلبی از ایران در این روزنامه نوشته نشده! هرچند می توان تا حدی با توجه به سیاست‌های ضدانگلیسی امیرکبیر، این مطلب را درک کرد.

رییس بنیاد تاریخ انقلاب اسلامی با ذکر این نکته که مطالعه درباره‌ی شخصیت آخوند با مطالعه درباره‌ی مشروطه گره‌خورده است افزود: «نکته‌ی مهم درباره‌ی مشروطه این است که تاریخ‌نگاری مشروطه با یک قلم نوشته شده؛ یعنی قلم سینه‌چاک‌های دواتش‌ی مشروطه؛ امثال کسروی، ملک‌المکلمین و... بنابراین آن چه در تاریخ مشروطه می‌بینیم «مشروطه‌سرای» است». معادیکخواه گفت: «ما دو کاظم (کاظمین) مهم در تاریخ مشروطه داریم؛ یکی آخوند محمدکاظم خراسانی و دیگری سیدکاظم طباطبایی یزدی که هردوی آن‌ها صاحب آثاری سترگ و ماندگار در حوزه‌های علمیه هستند (عروة الوثقی و کفایة



آرا و رسیدن به فهمی صحیح‌تر درباره‌ی مفاخر علمی فراهم کند؛ امری که در بیش‌تر همایش‌های دولتی (یا نهادهایی که به‌نوعی زیرمجموعه دولت هستند) کم‌رنگ است. لازمه‌ی رسیدن به چنین وضعیتی، حضور پررنگ‌تر نهادهای علمی — به‌ویژه نهادهای علمی غیروابسته به دولت — در چنین عرصه‌هایی است.

با ذکر این مقدمات، رئوس مطالب مطرح‌شده در همایش را مرور می‌کنیم. در ابتدای همایش حجت‌الاسلام دکتر کامران عضو هیأت علمی دانشگاه مفید و دبیر علمی این همایش، ضمن عرض خیر مقدم به مهمانان و تبریک میلاد پیامبر(ص) گفت: «در مراسم امروز هفت جلد کتاب رونمایی می‌شود که در ضمن آنها سعی شده به شبهات مطرح‌شده در مورد نقش مرحوم آخوند در مشروطیت پاسخ داده شود و بر این نکته نیز تأکید شده که مرحوم آخوند در عالم سیاست و فرهنگ و کشورداری ابداعات و ویژه‌ای دارد».

سبک زندگی و سیره‌ی اخلاقی آخوند

آیت‌الله استادی از مدرسین برجسته‌ی حوزه‌ی علمیه سخنران اصلی همایش بود؛ تأکید وی بر سبک زندگی مرحوم آخوند بود. آیت‌الله استادی بر این باور است که درباره‌ی وجهه‌ی علمی آخوند، کتاب‌ها و مقالات بسیاری نوشته شده (مانند حواشی مختلفی که بر کفایه‌ی ایشان زده‌اند)؛ اما سیره‌ی اخلاقی ایشان، وجه ممیزه است و باید بیش‌تر به آن پرداخته شود. رئوس مطالب مطرح‌شده توسط آیت‌الله استادی در این زمینه عبارتند از:

— بارها ایشان فرموده است که اختلاف من با دیگر فقها اختلاف در فتواست و این مسأله دستاویزی برای خصومت و تعارض نیست؛ اما برخی امروز هم که شده فتوایی را از ایشان می‌گیرند و علیه دیگری علم می‌کنند.

— در وصف وی (مرحوم آخوند) گفته‌اند که از وجوهات برای مصارف شخصی استفاده نمی‌کرد و بسیار کریم بود و برای طلاب خانه می‌خرید و به آنان رسیدگی می‌کرد؛ اما برای خود و فرزندانش سخت‌گیری داشت و این چیزهاست که امروز برای حوزه باید الگو قرار بگیرد.

الاصول)؛ هرچند در مواضع سیاسی با یکدیگر تفاوت اساسی داشتند.

هم‌گرایی، هم‌دلی و تقریب در سیره‌ی مرحوم آخوند

رضا بابایی پژوهش‌گر حوزه‌ی تاریخ و دین در ارائه‌ی مقاله‌ی خود به بحث «تقریب» و هم‌گرایی و هم‌دلی در سیره‌ی آخوند پرداخت. بابایی با بیان این‌که «اگر در دوره‌ی آخوند هم‌گرایی و همدلی میان ادیان فضیلت بود، در عصر ما فضیلت نیست؛ بلکه ضرورت است» افزود: «در دوران ما نسبت به اصل مسأله‌ی تقریب و ضرورت آن هیچ‌کس تردید ندارد؛ سخن بر سر مصادیق تقریب است. تقریب شامل طیفی است که یک سر آن لعن است و سر دیگر آن حفظ حقوق اقلیت‌ها. در مجموعه‌ی آثار مرحوم آخوند ما می‌توانیم اشاراتی را نسبت به مجموعه‌ی اجزای این طیف بیابیم؛ مثلاً درباره‌ی بحث حقوق شهروندی در آرای مرحوم آخوند، قضیه‌ی قتل فریدون زرتشتی بسیار روشن‌گر است. خب شخصی زرتشتی توسط یک مسلمان به قتل می‌رسد. دادگاه‌های سنتی آن زمان در چگونگی صدور حکم مردد بودند. نظر مرحوم شیخ فضل‌الله نوری این بود که نباید درباره‌ی این موضوع به عرف‌های دادگاه‌های مدرن و بین‌المللی توجه نمود و حکم را با توجه به همان رویه‌ی سنتی صادر کنید. اما مرحوم آخوند خراسانی در پاسخ به نامه‌ای که از وی در این باره استفتا کرده بودند بر مسأله‌ی حقوق شهروندی تأکید می‌کند؛ البته نه دقیقاً به این تعبیر؛ اما تحت عنوان این‌که او رعیت ما بود و تحت حمایت اسلام بود و باید از همه‌ی حقوق یک انسان برخوردار باشد. موارد این‌چنینی از مهم‌ترین اختلافات مرحوم شیخ فضل‌الله و مرحوم آخوند خراسانی بود.»

از نظر رضا بابایی مسأله‌ی مهم‌تر در باب تقریب، «فرهنگ تقریب» است. وی بر این باور است که «متون و منابع ما از نظر مباحث مربوط به تقریب بسیار غنی است و از این باب کمبودی نداریم و به‌نظرم اگر کسی ضدتقریب باشد از این جهت دستش خالی‌تر از کسی است که طرفدار تقریب است و اگر بعضی مواقع، صدای مخالفان تقریب بلندتر است به‌خاطر امکاناتی است که به هر دلیلی در اختیارشان است. مرحوم آخوند و شاگردهای مبرز ایشان مثل مرحوم کاشف‌الغطا و مرحوم آیت‌الله بروجردی، سرمایه‌های بزرگ تقریب در عصر ما هستند؛ حتی به‌نظر بنده مرحوم آقای بروجردی به‌تنهایی حجت را

بر ما تمام کرده است. پس ما از نظر مباحث نظری و تاریخی کمبودی نداریم؛ آنچه کمبود آن به‌شدت در کشور ما احساس می‌شود، فرهنگ تقریب است. دلیل دیگری هم که ما علی‌رغم داشتن منابع و متون قوی درباره‌ی تقریب و حتی وجود شخصیت‌های برجسته‌ی تقریبی مانند آیت‌الله بروجردی (که متأسفانه ایشان انگار جانشین‌ناپذیر شده‌اند) هنوز در منطقه شاهد نزاع‌های خانمان‌سوز مذهبی و فرقه‌ای هستیم، این است که ما به لوازم تقریب و حرف‌هایی که در این باره می‌زنیم پایبند نیستیم. به‌بیان دیگر ما از مفهوم «تقریب» هم مانند بسیاری دیگر از مفاهیم مثل «عدالت» استفاده‌ی ابزاری می‌کنیم. تقریب،

صرفاً استفاده از بعضی الفاظ محبت‌آمیز و انسانی نیست.»

استقامت رأی در مقابل مخالفت‌های درونی

سخنران پایانی همایش، حجت‌الاسلام والمسلمین سیدحسن خمینی بود. البته در کارت‌های دعوت‌نامه سخنرانی ایشان اعلام نشده بود! شاید به دلیل حساسیت‌های طبیعی که به‌ویژه در فضای پیش از انتخابات در کشور وجود دارد. حجت‌الاسلام سید حسن خمینی پس از بیان مختصری از فضایل علمی مرحوم آخوند، محور سخنانش را بر یکی ویژگی رفتاری مهم آخوند متمرکز کرد: «استقامت رأی در مقابل مخالفت‌های درونی». وی تأکید کرد: «مرحوم آخوند خراسانی صرفاً از این جهت که ایران را از استبداد نجات دادند و در مقابل مشکلات ایستادند کار بزرگی نکردند؛ بلکه ایشان در مقابل منیت درونی خویش ایستاد و همین عامل شخصیت او را ممتاز کرده است.»

تولیت مرقد مطهر امام خمینی(ره) با اشاره به دوره‌ی حساس مشروطه و تأثیرگذاری فراوان آن بر وقایع مهم تاریخی ایران، گفت: «درس گرفتن از مشروطه واجب است؛ زیرا نکات مثبت یا منفی آن دوران ممکن است امروز هم بر ملت ما عارض شود». وی با تأکید بر نقش علمایی هم‌چون آخوند خراسانی در نهضت مشروطه، به استقامت رأی مرحوم آخوند در مقابل موج‌های مخالف درونی اشاره کرد و با ذکر نمونه‌هایی تاریخی از اتهامات و تهمت‌های فراوانی که به این عالم بزرگ دینی وارد می‌شد، ایستادگی در مقابل این موج‌ها را درس بزرگ برشمرد که باید از سیره‌ی رفتاری آخوند فراگرفت: «درس مرحوم آخوند این است که اگر می‌خواهید مردانه زندگی کنید باید هزینه دهید و همه چیز به ۶ متر پارچه روی سر نیست! این مسیر روزی پلو دارد و روزی ناسزا شنیدن». یادگار امام خمینی(ره) تصریح کرد: «امام وقتی حرکت خود را آغاز کردند، مشکلات زیادی داشتند؛ همان‌گونه که به یاد داریم ایشان گفتند خون دلی که پدر پیرتان از این دسته‌ی متحجر خورده است هرگز از فشارها و سختی‌های دیگران نخورده است؛ گویی تیغ آن جریان تا آخر در جگر ایشان مانده بود و در پایان عمر از آب کشیدن ظرف آبی که مرحوم حاج آقا مصطفی از آن آب خورده بودند شکوه کردند؛ زیرا این اتفاق برای ایشان گران آمده بود.»



افتتاح بخش انگلیسی زبان شبکه «هدهد»



مباحثات: شب گذشته یعنی شامگاه جمعه یازدهم دی ماه ۱۳۹۴ بخش انگلیسی زبان شبکه‌ی ماهواره‌ای هدهد (ویژه‌ی کودکان) رسماً راه‌اندازی شد. مراسم در یکی از ساختمان‌های مدیریتی این شبکه در شهر مقدس قم و با حضور شخصیت‌هایی هم‌چون آیت‌الله حسینی بوشهری مدیر حوزه‌ی علمیه‌ی قم، حجت‌الاسلام شهرستانی نماینده‌ی تام‌الاختیار آیت‌الله العظمی سیستانی برگزار گردید.

از زمان تحریم و نگاه منفی مذهبی‌ها به تکنولوژی زیاد نمی‌گذرد؛ اما همین فن‌آوری به اندازه‌ای توانسته‌است در زندگی تأثیرگذار باشد که استراتژی تحریم، جای خود را به بهره‌گیری مناسب از دست‌آوردهای مهم بشری داده است. ارتباطات از جمله مواردی است که در سال‌های اخیر میدان رقابت دین‌مداران و در رأس آنان عالمان و مراجع تقلید شده است. مثلاً سایت‌های اینترنتی از جمله بدیهیات و بهترین راه‌های ارتباطی با بزرگان دینی است و در نگاهی منصفانه باید گفت علما و مراجع تقلید به خوبی توانسته‌اند از این امکانات بهره‌برداری کنند. شبکه‌های ماهواره‌ای نیز به‌خاطر هزینه‌های مالی و ویژگی‌های خاص خود هنوز عرصه‌ای بکر برای ورود مبلغان دینی است. در این بین اما تنی چند از مراجع تقلید با راه‌اندازی شبکه‌های دفاع و تبلیغ تشیع نشان دادند که همین فضای بکر نیز به خوبی می‌تواند مورد استفاده مبلغان دینی قرار گیرد.

در لیست شبکه‌های ماهواره‌ای وابسته به علما و مراجع تقلید، عنوانی متفاوت نظرها را به خود جلب می‌کند: «هدهد»؛ شبکه‌ی ویژه کودکان! این شبکه تحت اشراف نماینده تام‌الاختیار آیت‌الله العظمی سیستانی در ایران فعالیت می‌کند و شب گذشته (یازدهم دی ماه ۱۳۹۴) بخش انگلیسی‌زبان آن (پس از بخش‌های فارسی و عربی) راه‌اندازی شد. به گفته احسان حلمی مدیر سازمان رسانه‌ای صبا و شبکه هدهد، بخش عربی شبکه‌ی هدهد در سال ۲۰۱۰ و بخش فارسی آن در سال ۲۰۱۲ راه‌اندازی شد و امروز پس از دو سال مطالعه و تحقیق، بخش انگلیسی شبکه‌ی هدهد فعالیت خود را آغاز کرده است. وی پیش از این در مصاحبه با خبرگزاری مهر گفته بود: «این شبکه کودک که زبان فارسی آن به مرکزیت کشور تاجیکستان تأسیس شد تاکنون به دو زبان عربی و فارسی فعالیت داشته و اخیراً _ با مرکزیت دفتر لندن _ به زبان انگلیسی هم برای مسلمانان شیعه دنیا پخش می‌شود.

تا قبل از این شبکه کودک مسلمان به زبان انگلیسی نداشتیم و برای اولین بار است که این مهم اجرایی می‌شود و مسلمانان می‌توانند از استرالیا تا آمریکا روی پنج ماهواره از این امکان بهره ببرند».

وی درباره تأسیس این شبکه در شهر دوشنبه تاجیکستان گفت: «ایران، افغانستان و تاجیکستان سه کشور فارسی‌زبان در منطقه هستند که مرکزیت دفتر ما باید در یکی از این سه کشور راه‌اندازی می‌شد. بر اساس قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، راه‌اندازی شبکه در ایران ممنوع است و فقط دفاتر شبکه‌ها می‌توانند در ایران فعالیت داشته باشند».

مدیر شبکه هدهد اظهار کرد: «با بررسی‌های کارشناسی به این نتیجه رسیدیم که بین این سه کشور تاجیکستان برای فعالیت‌های گسترده امکانات و زمینه بهتری دارد. البته اخیراً با سفری که به افغانستان داشتیم تدارک تأسیس دفتر در این کشور را هم فراهم کردیم و در حال حاضر دفاتر این شبکه در کشورهای کویت، مصر، عراق، لبنان و انگلستان فعالیت دارند».

حلمی تأسیس یک شبکه برای کودکان مسلمان را ضرورت دانست و افزود: «در حوزه کودک بحث‌های اساسی وجود دارد که باید مورد توجه قرار بگیرد. ما در عصر تکنولوژی به‌سر می‌بریم و تنوع و امکاناتی که بر جهان حاکم شده، نسل کودک امروز را در گستره وسیعی از انتخاب گذاشته است؛ به همین خاطر جذب مخاطب در شرایط فعلی بسیار مشکل است و نیاز به برنامه‌ریزی هوشمندانه دارد».

وی ادامه داد: «هر شبکه‌ای اگر در حوزه تخصصی خود مسئولیت‌هایش را به نحو احسن انجام دهد، می‌تواند مخاطب خود را داشته باشد. در حال حاضر ۲۳ شبکه کودک به زبان عربی فعال هستند که طبق آمار مراکز اطلاع‌رسانی، هدهد در رده چهارم قرار دارد. همچنین در شبکه‌های کودک فارسی‌زبان که تعداد بسیار کمتری، دارد از جایگاه قابل قبولی برخوردار هستیم و با توجه به ویژگی‌هایی که از ابتدا مد نظر داشتیم، توانستیم مخاطب‌مان را پیدا کنیم».

این شبکه در حالی آغاز به کار سومین زبان خود را جشن می‌گیرد که هنوز شبکه کودک رادیو و تلویزیون جمهوری اسلامی ایران اغلب برنامه‌های خود را از آرشیو قدیمی خود یعنی همان انیمیشن‌های خریداری شده در سی‌ساله اخیر تأمین می‌کند؛ لازم است شبکه کودک فارغ از جایگاه سازمانی خود از تجربیات گران‌بهای عوامل شبکه هدهد استفاده کند.

شبکه هدهد هم‌اینک وارد میدانی بسی سخت در زبان انگلیسی شده‌است. زبان انگلیسی جامعیت بسیار فراوانی نسبت به زبان فارسی و عربی دارد و در صورتی که از جهت کیفی برنامه‌های قابل قبولی عرضه نکند، نمی‌تواند در میدان رقابت باقی بماند؛ میدانی که رقیبانی با بودجه‌های هنگفت چندصد میلیارد دلاری دارد. اگرچه سخنان دیشب مدیر این شبکه نشان می‌دهد به خوبی واقف بر این حقیقت است. احسان حلمی شب گذشته در مراسم افتتاحیه گفت: «امروز باید اذعان کنم وقتی شش سال پیش حجت‌الاسلام والمسلمین سیدجواد شهرستانی امر به مطالعه و راه‌اندازی شبکه هدهد کردند، نمی‌دانستیم چه آینده پرمخاطره‌ای در پیش رو داریم و دشمنان چه نقشه‌های شومی برای دین و دیگر جوامع در سر دارند».

در پایان این مراسم از برخی عوامل اجرایی و فنی بخش انگلیسی‌زبان تقدیر و تشکر شد. ▶

در آستانه کریسمس؛ پاپ مسیحی و فقهای شیعی

۳۵ میلیون جمعیت از گرسنگی بمیرد؟ آیا آقای پاپ مطلع از این مسائل هست و ما را محکوم می‌کند؟ یا به او مسائل را می‌رسانند؟ اگر مطلع هست، وای به حال ما و وای به حال مسیحیت و وای به حال علمای مسیح، و اگر مطلع نیست وای به حال واتیکان.» (صحیفه امام؛ ج ۱۱، ص ۴۱۰)

امام خمینی نه تنها در منش سیاسی به پاپ خرده می‌گرفت، بلکه اساس اندیشه پاپ را نیز مورد خدشه می‌دانست. امام در سخنرانی در جمع طلاب حوزه علمیه قم در سال ۴۳، بر سیاسی بودن اسلام تاکید کرد و آن را خلاف رویه‌ای دانست که پاپ توصیه می‌کند. به تعبیر ایشان: «... والله اسلام تماش سیاست است. اسلام را بد معرفی کرده‌اند. سیاست مَدَن از اسلام سرچشمه می‌گیرد. من از آن آخوندها نیستم که بنشینیم و تسبیح دست بگیریم. من پاپ نیستم که فقط روزهای یکشنبه مراسمی انجام دهم و بقیه اوقات برای خودم سلطانی باشم و به امور دیگر کاری نداشته باشم.» (صحیفه امام، ج ۱، ص ۲۷۰) این اما تنها امام خمینی نبود که انتقاداتی به پاپ مسیحی عرضه می‌کرد. دیگر فقها نیز چندان با این نهاد مسیحیت بر سر مهر نبودند. علامه طباطبایی در نقد حکومت کلیسا و پاپ گفته بود که: «حکومت کلیسا، مسلمانان را طوری برای مریدان خود توصیف و معرفی کرده بودند که به‌طور جدی معتقد شده بودند که دین اسلام دین بت‌پرستی است. (تفسیر المیزان، ج ۳، ص ۵۰۶) مرحوم علامه برخی از پاپ‌ها را نیز مورد انتقاد قرار می‌دهد که در حق مردم جفا می‌کرده‌اند و به پشتوانه مذهبی، بر مردم ستم روا می‌داشته‌اند. وی می‌گوید زمانی امپراطوری آلمان خطایی کرده بود و پاپ برای اینکه او را بیامرزد، دستور داد سه روز پای برهنه در جلو قصرش بایستد، با اینکه فصل زمستان بود. (همانجا)

از آیت‌الله موسوی اردبیلی تا علما و مراجع تقلید

زمانی که آیت‌الله موسوی اردبیلی نماز جمعه تهران را می‌خواند نیز انتقاداتی به پاپ مسیحی وارد کرده بود. وی، فتنه جنگ‌های صلیبی را در پرتو حمایت‌های پاپ می‌دانست و عنوان می‌کرد که در جنگ‌های صلیبی، نامه‌هایی به پاپ می‌نوشتند و از بریدن سرهای کودکان شیرخوار و به آتش کشیدن آن‌ها خبر می‌دادند و پاپ نیز آن‌ها را تأیید می‌کرد. (خطبه‌های نماز جمعه تهران، جمعه ۲۰ آذر)



تاریخ مواجهه فقهای شیعه با پاپ مسیحی، نشان از روابط حسنه‌ای نمی‌دهد. میان این دو نهاد روحانی مذهبی، اختلافاتی در گرفته است. امام خمینی (ره) پس از سیزدهم آبان ماه بود که نمایندگانی از پاپ را به حضور پذیرفت. وی در آن دیدار اذعان کرد که در این موقع حساس اگر مقامات دیگری تقاضای ملاقات می‌کردند نمی‌پذیرفتم، اما مقام روحانیت ملت مسیح و پاپ اعظم احترامی دارند و لذا نمایندگان او را پذیرفتم.

امام خمینی: من پاپ نیستم که...

آیت‌الله خمینی در آن دیدار، اما روی خوشی به پیام ارسالی از جانب پاپ نشان نداد و اعتراض کرد که «ما ۵۰ سال کشته دادیم، کشته‌های دسته‌جمعی، در حبس بودیم، حبس‌های غیرانسانی که بهترین افراد این ملت در آنجا شکنجه‌های غیرانسانی شدند، اما آقای پاپ یک میانجیگری نکردند و به این فکر نیفتادند که از این ملت مستضعف پشتیبانی کنند، چه شده که امروز که ملت ما، جوان‌های ما، که سال‌های طولانی تحت فشار و رنج بودند، رفته‌اند و چند نفری که در آن لانه جاسوسی به سر می‌برند و عامل توطئه و جاسوسی بودند را رسوا می‌کنند، پاپ اعظم میانجیگری می‌کند؟» (به نقل از صحیفه امام، ج ۱۱، صص ۲۹-۳۰)

امام خمینی (ره) در جایی دیگر نیز پاپ را مورد انتقاد قرار داده بود. ایشان در مورد تحریم‌های ایران، پاپ را مورد سؤال قرار داده بود که: «آیا مطلع هستید که حصر اقتصادی که آقای کارتر می‌خواهد انجام دهد، معنایش این است که می‌خواهد

به مناسبت ۷ دی، سالگرد رحلت آیت الله سید صدر

الدین صدر (ره)؛

صدرالدین صدر، سیدی که

پدر همه بود



◀ حجت الاسلام شریف رازی گفته است سید صدر برای مخالف هم به همان اندازه پدر بود که برای موافق. دوست و دشمن را نوازش می کرد و به همه محبت می نمود. درباره این روحیه سید صدرالدین صدر بسیاری سخن گفته اند. سید هادی خسروشاهی از مرحوم آیت الله سید محمد علی ابطحی نقل کرده است که با وجود اینکه سید ابطحی شاگرد دیگر بزرگان بوده، اما نزد سید صدر می رفته و مشکلات خود را با او در میان می گذاشته و با استقبال و گشاده رویی صدر مواجه می شده است. شاید همین روحیه مداراجویی سید صدرالدین سبب شد تا گروه مؤتلفه اسلامی وقتی که از تأیید آیت الله بروجردی نا امید شد، خود را وابسته و فرمانبر سید صدرالدین بداند. محمد مهدی عبد خدایی از اعضای فدائیان اسلام، ادعا کرد ترورهایی که توسط فدائیان اسلام صورت می گرفت با مجوز مرحوم آیت الله العظمی صدر بوده است. عبد خدایی ضارب مرحوم دکتر حسین فاطمی بود. در هنگام ترور، او تنها ۱۵ سال سن داشت. وی نقل کرده است که مأموریت و آلت ترور مرحوم فاطمی توسط مرحوم سید عبدالحسین واحدی به ایشان داده شده و وقتی از وی در خصوص مجوز شرعی ترور سؤال کرده، پاسخ شنیده است که ما مجوزمان را از آیت الله صدر می گیریم. عبد خدایی همچنین نقل کرده است که بعد از انجام عملیات ناموفق ترور و بازداشت و انتقال وی به زندان، پدر ایشان مرحوم آیت الله شیخ عبدالحسین تبریزی از مشهد به آیت الله العظمی صدر نامه نوشته و اعتراض کردند که «این چه کاری است که شما جوانان مردم را تشویق می کنید که بروند سران رژیم را ترور کنند؟ اگر این کارها خوب است چرا مجوز نمی دهید فرزندانان بروند این کارها را انجام دهند؟»

این سخنان اما توسط آیت الله علی اکبر صادقی _ داماد مرحوم صدر_ مورد تردید قرار گرفت. وی در پاسخ به این سخنان گفته بود که روحیه و منش اخلاقی سید صدر اجازه خطور این سخنان به ذهن

آیت الله صافی گلپایگانی هم، پاپ را در کنار صهیونیزم و استعمار می نشاند و عنوان می کند که بسیاری از خاورشناسان، عمال استعمار و صهیونیزم و دستگاه پاپ هستند و مأموریت دارند که برای مسلمانان کتاب و رساله و مقاله بنویسند. (سلسله مباحث امامت و مهدویت، ج ۳، ص ۳۰۹)

اما زمانی که پاپ بندیکت شانزدهم، اعتراضاتی به مکتب اسلام وارد کرد و «جهاد» در اسلام را نشانه رفت، فقهای شیعه نیز برآشفتند و وی را مورد انتقادات بسیاری قرار دادند. آیت الله فاضل لنکرانی در اعتراض به پاپ گفت: «... سخنان وی به هیچ وجه با منطق و روح اسلام سازگاری ندارد و این امر حاکی از آن است که چنین مطالبی را یا به او دیکته نموده اند و یا آن قدر نسبت به دین مبین اسلام جاهل و بی اطلاع است که باید برای پیروان او تأسف خورد.»

آیت الله لنکرانی سپس از پاپ دعوت کرد که: «ما از ایشان دعوت می کنیم تا مدتی را در مدارس دینی و در خدمت اسلام شناسان واقعی زانوی ادب بزند و آگاهی خود را نسبت به این دین تحصیل نماید. ما برای ایشان به راحتی اثبات می کنیم که دین اسلام دین رحمت و عطف است و از آیه های همیشه درخشان قرآن کریم و از مهم ترین محکومات این کتاب آیه «کَتَبَ عَلٰی نَفْسِهِ الرَّحْمَه» است. پاپ باید سالیان درازی را در فهم همین آیه کوتاه از قرآن سپری کند. تعجب آن است که چگونه کسی که خود را رهبر دین آسمانی می داند، در کلام خویش صریحا اراده خدا را به بهانه عقل و منطق انکار می کند. به او توصیه می نمایم در این اواخر عمر دست از این انحراف و توطئه برداشته و هدایت صحیحی را برای خود و مسیحیان رقم زند. (بیانیه آیت الله فاضل لنکرانی، ۸۵/۶/۲۵)

آیت الله مکارم شیرازی نیز بیانیه ای صادر کرد و گفت: «آقای پاپ! شما به جای حمله به مسلمانان جهان، سیاستمداران بی رحم و خونخوار خودتان را نصیحت کنید که دوران استعمار پایان یافته و به استقلال کشورهای اسلامی و مسلمین جهان احترام بگذارید تا به شما احترام بگذارند. (بیانیه آیت الله مکارم شیرازی، ۸۵/۶/۲۵) آیت الله مکارم سپس پاپ را به مناظره ای علمی و منطقی دعوت کرد. او همچنین در رمضان همان سال، به تبیین مساله اسلام رحمانی پرداخت تا پاسخی بر اظهارات پاپ بندیکت شانزدهم باشد. گفتار ایشان در کتابی با عنوان والاترین بندگان، و سپس در کتاب آیین رحمت به چاپ رسید. میان فقهای شیعه و نهاد روحانیت مسیحی، دیواری از اختلافات به وجود آمده است. دیواری که لزوما با اختلافات دینی ساخته نشده است. مسائل سیاسی و غیردینی نیز در آن دخیل بوده اند. اخیرا اما آیت الله محمدتقی مدرسی در حاشیه همایش «پایان برده داری»، با پاپ فرانسیس دیدار کرده است. شاید این بار زمان پایان این اختلافات نیز فرا رسیده باشد. ▶

را هم نمی‌دهد. او گفته بود: «آیت الله صدر به جهت اخلاقی و روحی وضعیتی داشتند که من به نظر نمی‌آید ممکن باشد ایشان گرد چنین کارهایی بگردند. البته فداییان اسلام نسبت به آقای بروجردی گرایش مثبتی نداشتند، نسبت به آقای صدر یک جور احساس پدری (فرزندی) داشتند. من نمی‌توانم بر خود هموار کنم که آقای صدر اجازه انجام چنین کاری را به کسی داده باشد؛ خصوصاً به یک بچه که قدرت تشخیص ندارد. مگر تمام تشخیص یک بچه چقدر می‌تواند باشد؟ یعنی یک مرجع تقلید هفتاد و چند ساله بیاید دستور دهد، اجازه دهد یا اسلحه بدهد که یک بچه ده پانزده ساله برود آدم بکشد؟»

عبد خدایی اما در جای دیگری نیز ادعا کرد که نزد آیت الله صدر رفته و از وی این‌گونه شنیده است: «راهی که با نواب صفوی رفته‌ای درست رفته‌ای. ادامه بده». سید رضا صدر فرزند سید صدرالدین ادعا کرده بود: «در میان فرزندان پدرم، آن کس که با فدائیان اسلام رفیق بود من بودم؛ آقا سید موسی صدر، مُصدقی بود». سید رضا صدر روحیه تندتری داشت. او در اواخر عمر آیت الله صدر مخالفت‌هایی با بیت آیت الله بروجردی کرده بود که سبب کدورت‌هایی میان این دو بیت شده بود. منش آیت الله صدر اما این‌گونه نبوده و با درستی‌های فرزندش مخالف بود.

آیت الله صدر، مورد وثوق آیت الله حائری یزدی بود. آیت الله حائری وصیت کرده بود پس از ایشان، سید صدرالدین وصی وی باشد و اداره حوزه را به عهده بگیرد. سید صدر اما از مرحوم حائری اجازه خواست تا در کنار ایشان، مرحوم آیت الله حجت هم همراهی کنند. پس از درگذشت آیت الله حائری، مرحوم سید محمد تقی خوانساری هم به این دو نفر افزوده شد و اداره حوزه به مدت هشت سال در اختیار این سه قرار گرفت. از این سه مرجع با عنوان مراجع ثلاثه قم یاد می‌شود. این در حالی بود که در زمان مرحوم حائری، سید صدرالدین در مشهد بوده و آیت الله بروجردی هم در بروجرد ساکن بوده‌اند. با این حال، مرحوم حائری، آیت الله صدر را ارجحیت می‌دهند و از ایشان دعوت می‌کنند تا به قم بروند و زعامت را بپذیرد. به نظر می‌رسد سید صدر با توجه به روحیاتی که داشته از برتری خود نسبت به دیگر مراجع ابا می‌کرده و از مرحوم حجت و خوانساری نیز دعوت می‌کند تا امر زعامت را بر عهده بگیرند. سید صدر در پذیرفتن امر آیت الله حائری نیز بسیار اکره داشته و مرجعیت را نمی‌پذیرفته است.

گفته می‌شود از نظر علمی، مرحوم حجت و خوانساری از سید صدرالدین اعلمیت داشته‌اند، ولی مرحوم صدر جامعیت بیشتری داشته است. مرحوم صدر در ادبیات عرب و تاریخ اسلام نیز صاحب نظر بوده برخلاف آن دو مرجع دیگر که عمدتاً به فقه و اصول حوزوی عنایت داشته‌اند.

به نظر می‌رسد نَسَب خانوادگی و احترامی که سید صدر در میان مردم داشته، برای اینکه به تنهایی امر مرجعیت را بپذیرد کفایت می‌کرده است. روحیه سید صدر اما چنان بوده که بر اتفاق و هم‌دلی میان روحانیت بسیار حساسیت می‌ورزیده و کوچک‌ترین کدورتی را بر نمی‌تافت است. شاید همین روحیه وی باعث شد که از پذیرفتن اداره حوزه به تنهایی سر باز زند. اهتمام او به هم‌دلی میان روحانیت

تا بدانجا بود که وقتی میان آیات عظام محمد کاظم خراسانی و سید محمد کاظم یزدی اختلافی در گرفته بود، سید صدرالدین به همراه پدرش سید اسماعیل _ که از مراجع زمان خود بود_ از کربلا به نجف رفته بود تا میان این دو وفاقی برقرار کند. زمانی که سید صدرالدین در مشهد بود نیز اختلافی میان روحانیت شهر در گرفته بود که سید صدر پادرمیانی کرد و آتش اختلاف را خاموش کرد.

آیت الله شبیری زنجانی در خاطرات خود آورده است که در دوران ریاست آیات ثلاث، مرحوم آیت الله العظمی ابوالحسن اصفهانی که در نجف مرجعیت داشته‌اند، ابتدا اجازه داده بودند مقلدان ایشان وجوهات خود را برای اداره حوزه علمیه قم به آیت الله العظمی صدر بدهند، ولی از مقطعی به بعد اجازه خود را پس گرفتند. حتی بعداً نیز که آیت الله العظمی بروجردی به قم آمدند، دیگر چنین اجازه‌ای صادر نکردند. این مسئله باعث شده بود اداره حوزه علمیه قم برای آیت الله العظمی صدر بسیار سخت شود. در این زمان، حوزه قم بعد از حوزه نجف و در مرتبه دوم قرار گرفته بود. نقل شده است که فشار مالی بر سید صدر تا بدانجا بوده که سه دوره نمی‌توانند شهریه طلاب را پرداخت کنند. پس از آن به حالت اعتراض به حرم حضرت معصومه (س) مشرف می‌شود و از حضرت می‌خواهد که اگر خود نمی‌توانید شهریه این طلاب را مهیا کنید، از برادر خود امام رضا (ع) بخواهید کمک کنند. شب‌هنگام فرد متمولی نزد آیت الله می‌رود و وجوهات شرعی خود را پرداخت می‌کند و مشکل مالی حوزه نیز مرتفع می‌گردد. پس از آن سید صدر برای عرض تشکر به حرم حضرت معصومه می‌رود.

با وجود این مشکلات بود که عده‌ای از روحانیون و در رأس آن امام خمینی از آیت الله بروجردی دعوت کردند که برای پذیرفتن زعامت به قم مشرف شوند. آیت الله صادقی داماد مرحوم صدر گفته است که آمدن آقای بروجردی به قم، با دعوت آقای صدر صورت نگرفت. بلکه بعد از اینکه این کار صورت گرفته بود آیت الله صدر هم با آن موافقت کردند. روحیات اخلاقی ایشان هم به گونه‌ای بود که مخالفتی با حضور آیت الله بروجردی نکردند.

با آمدن آیت الله بروجردی، سید صدرالدین صدر کرسی تدریس خود و جای نماز را در حرم حضرت معصومه (س) به ایشان واگذار کرد. امام موسی صدر گفته بود: «مقامات آیت الله بروجردی در اثر فداکاری و گذشت پدرم بوده است». آیت الله جعفر سبحانی نیز در واکنش به این برخورد رثوفانه سید صدر گفته بود ایثاری که از آیت الله صدر دیده شد، از هیچ کس دیده نشده بود.

سید رضا صدر - فرزند ارشد سید صدرالدین - اما واکنش‌هایی نسبت به بیت آیت الله بروجردی نشان داده بود. آیت الله علی اکبر صادقی گفته است خیلی باعث تأسف بود که انتقادهای تند آقای آقا رضا صدر که کمی هم از نظر اخلاقی تند بود و گاهی اوقات زود از کوره در می‌رفت، موجب شد رابطه این دو مرجع (سید صدر و آیت الله بروجردی) از هم جدا شود و مقداری دور از هم قرار بگیرند.

پس از آمدن آیت الله بروجردی به قم، علمای قم گرد ایشان حلقه زدند و رفت‌وآمدها با سید صدر کمتر شد. سید رضا صدر به آیت الله صادقی

گفته بود: «از ارادتمندان پدرم، تنها آقای آقا میرزا مصطفی، یعنی پدر من، ارادتش به پدر باقی مانده است بعد از اینکه آقای بروجردی آمدند». آیت الله صدر اما هیچ‌گونه واکنش منفی نسبت به این برخوردها نشان نداده بود و از سر متانت با دیگران مواجه می‌شده است. آیت الله صدر در پاسخ اینکه چرا ریاست را به آیت الله بروجردی واگذار کرده است این آیه را خوانده بود: «تلك الدار الآخرة نجعلها للذين لا يريدون علواً في الأرض و لا فساداً و العاقبة للمتقين». (قصص، ۸۲)

نام سید صدرالدین بعضاً در میان شاگردان آیت الله میرزا مهدی اصفهانی نیز ذکر شده است. میرزای اصفهانی مؤسس مکتب تفکیک بود و از مخالفان فلسفه و عرفان محسوب می‌شد. اما به نظر می‌رسد حتی اگر حضور آیت الله صدر در محفل میرزای اصفهانی صحت داشته باشد، سید صدر در این زمینه تأثیری از استاد نپذیرفته است. سید صدرالدین مخالفتی با فلسفه و عرفان نداشت. در زمانی که وی اداره حوزه را بر عهده داشته، امام خمینی هم به تدریس فلسفه در حوزه می‌پرداخته و سید صدر هیچ‌گونه مخالفتی با این امر نمی‌کرده است. در حالی که با حضور آیت الله بروجردی تدریس فلسفه مرحوم امام نیز تعطیل می‌شود. مرحوم بروجردی همچنین به علامه طباطبایی نوشته بود که نباید در حوزه از مباحث فلسفی سخن بگوید. در حالی که این شیوه رفتاری در سید صدرالدین یافت نمی‌شود.

سید صدرالدین از داعیه‌داران تقریب مذاهب بود. وی کتاب «لواء الحمد» را در ۱۲ جلد در راستای تقریب مذاهب نوشته بود. سید موسی صدر نیز این سلوک پدر را به نحو عملی به اجرا گذاشته بود. سید موسی اما در پاره‌ای از مواضع با پدر نیز مخالفت داشت. پدر از مخالفان حضور زنان در اداره جامعه بود. وی در نامه‌ای به

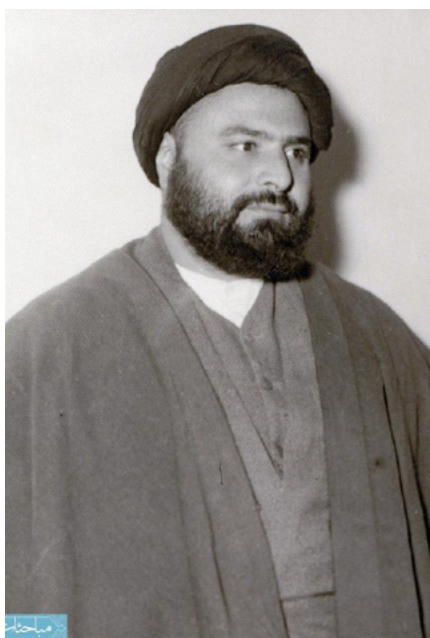
آیت الله بهبهانی نوشته بود: «... تصریح می‌دهم که با آنکه در طرح قانونی لایحه انتخابات که اخیراً از طرف جناب آقای نخست وزیر در معرض افکار عمومی قرار داده شده، صریحاً اجازه مداخله در انتخابات به زن‌ها داده نشده است و این امر از هر جهت مورد تحسین و تقدیر می‌باشد مداخله زن‌ها در انتخابات به جهاتی چند محرم و غیر مشروع می‌باشد و در کشورهای اسلامی به حول و قوه الهی اجرا نمی‌گردد...». سید موسی صدر اما در لبنان شیوه دیگری را در مواجهه با زنان برگزیده بود و حضور آنان را در اجتماع ترغیب می‌کرد.

آیت الله صدر دو بار ازدواج کرد. همسر اول او دخترخاله‌اش بود که در جوانی در عراق درگذشت. پس از آن، وی در مشهد با دختر سید حسین طباطبایی قمی (از مراجع تقلید) ازدواج کرد و صاحب ۱۰ فرزند شد. سید رضا، سید علی و سید موسی صدر فرزندان ذکور وی بودند. از میان دختران او، صدیقه صدر همسر محمد باقر سلطانی طباطبایی است. صادق طباطبایی فرزند اوست. فاطمه طباطبایی همسر مرحوم احمد خمینی هم از دیگر فرزندان صدیقه صدر است. منصوره صدر نیز به ازدواج آیت الله علی اکبر صادقی در آمد. زهره صادقی (همسر سید محمد خاتمی) فرزند اوست. فاطمه صدر هم با سید محمد باقر صدر صاحب کتاب «فلسفتنا» و «اقتصادنا» ازدواج کرد.

آیت الله سید صدرالدین صدر در ۵ دی ماه ۱۳۳۲ در قم درگذشت. آیت الله بروجردی بر پیکر وی نماز خواند. سید صدر در کنار قبر شیخ عبدالکریم حائری در آرامگاه حضرت معصومه (س) به خاک سپرده شد. روحانی وارسته‌ای که تعلق به دنیا نداشت؛ مرجعی که پدر بود برای همه. و تلك الدار الآخرة نجعلها للذين لا يريدون علواً في الأرض و لا فساداً و العاقبة للمتقين. ▶



آیت الله سید رضا صدر



آیت الله سید رضا صدر در سنین جوانی



امام موسی صدر در سنین جوانی

مآخذشناسی قواعد فقهی



توصیف کتاب

دانشوران و نویسندگان امامیه از دیرباز به اهمیت قواعد فقه توجه داشته‌اند. نخستین گام برای گسترش کیفی و کمی قواعد فقه و استفاده بهتر و بیش‌تر از آن، آشنایی با میراث گران‌بها و جاری‌ای است که در این زمینه وجود دارد. «مآخذشناسی قواعد فقهی» در جهت همین آشنایی، به فهرست کردن علمی و کارآمد آثاری پرداخته است که در قواعد فقهی در چارچوب فقه امامیه وجود دارد. قواعد فقهی در پژوهش‌ها و بحث‌های فقهی از جایگاهی بس رفیع برخوردار است؛ به‌گونه‌ای که از دیرباز فقیهان در تحصیل احکام شرعی از آن کمک جست‌ه‌اند و موافقت یا مخالفت قواعد فقهی را با حکم مورد توجه قرار داده‌اند.

ساختار کتاب

مؤلف پیش از شروع بخش‌های اصلی کتاب، مباحث خود را تحت عنوان درآمدی بر قواعد فقهی آغاز کرده است. به همین جهت به تعریف لغوی و اصطلاحی قاعده و فقه پرداخته است. قاعده در لغت عرب به‌معنای ریشه، پایه و اساس هر چیزی است و فرقی نمی‌کند آن چیز، امری مادی باشد یا معنوی. معنای اصطلاحی قاعده رابطه تنگاتنگ با معنای لغوی آن دارد. به‌گفته‌ی فیومی، قاعده در اصطلاح همان ضابط است که عبارت است از: امر کلی که بر همه جزئیاتش انطباق دارد. فقه در لغت به‌معنای دانستن، فهمیدن، زیرکی و تیزهوشی است. راغب در مفردات، فقه را اخص از علم می‌داند و می‌نویسد:

«فقه رسیدن به علم پنهان از راه علم پیدا است». فقه در صدر اسلام، فهم احکام دین – اعم از احکام عقاید و احکام عملی – معنا گرفت؛ اما رفته‌رفته کاربردی خاص یافت و ویژه‌ی علم به احکام فرعی عملی مثل احکام روزه و نماز گشت و این‌گونه تعریف شد: «علم به احکام شرعی فرعی عملی از روی ادله تفصیلی‌اش». بنابراین با توجه به تعریف این دو مفهوم، نویسنده پس از ارائه‌ی تعاریف متعدد علمای تشیع و تسنن، تعریف خود را از قاعده فقهی چنین بیان می‌کند: «حکم یا ملاکی شرعی کلی یا وظیفه‌ای عقلی که از ادله‌اش استنباط می‌شود و در یک یا بیش از یک باب فقهی محمول قضایای مختلف قرار می‌گیرد». البته ملاک عمومی در یادکرد قواعد فقهی در این‌جا، عناوینی است که مشهور به قاعده فقهی است یا این که در

کتاب «مآخذشناسی قواعد فقهی»، تألیف جمعی از محققان و تصحیح و تکمیل حجت‌الاسلام والمسلمین علیرضا فرحناک، توسط پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم (پژوهشکده فقه و حقوق) منتشر گردیده است.

کتاب‌های قواعد فقهی رسماً از آن‌ها یاد شده است؛ هرچند تعریف بر برخی از آن‌ها صادق نباشد. بنابراین درمی‌یابیم که قاعده امری کلی است. نویسنده سپس به تفاوت قاعده فقهی با چند اصطلاح همسو پرداخته است. تفاوت قاعده فقهی با قاعده اصولی؛ تفاوت فقهی با ضابط فقهی؛ تفاوت قاعده فقهی با نظریه فقهی؛ تفاوت قاعده فقهی با مسأله فقهی؛ تفاوت قاعده فقهی با قاعده حقوقی؛ تفاوت قاعده فقهی با اشباه و نظائر. وی در ادامه ضمن بیان این نکته که قواعد فقهی راه علمی در کنار دانش اصول می‌داند، به این مباحث می‌پردازد: «قواعد فقهی»، «غایت قواعد فقهی»، «ضرورت پژوهش در قواعد فقهی» و «شمار قواعد فقهی». نویسنده قواعد فقهی را بر اساس وجوه گوناگون تقسیم‌بندی می‌کند:

قلمرو جریان: ۱. قواعد جاری در همه ابواب؛ مانند قواعد لاضرر؛ ۲. قواعد جاری در غالب ابواب؛ مانند قاعده المیسور لایسقط بالمعسور؛ ۳. قواعد جاری در چند باب؛ مانند قاعده عدم ضمان الامین؛ ۴. قواعد جاری در یک باب؛ مانند قاعده لاتعاد؛

ماهیت حکم مستفاد: تکلیفی یا وضعی بودن؛ واقعی یا ظاهری بودن؛
اصطیاد:

قواعد منصوصه (غیراصطیادی)؛ قواعد مستنبطه (اصطیادی)؛

نوع شبهه: قواعد جاری در شبهه حکمیة مانند: قاعده طهارت؛ قواعد جاری در شبهه موضوعیه مانند: قاعده فراغ؛

کاشفیت: کشف حکم؛ کشف موضوعات خارجی؛

نظام حقوقی و کیفری: قواعد فقهی مدنی مانند: قاعده لزوم؛ قواعد فقهی جزایی مانند: قاعده الحدود تدرأ بالشبهات؛ قواعد فقهی قضایی مانند: قاعده اقرار؛

تاریخچه قواعد فقهی؛
اهل سنت و قواعد فقهی؛
قواعد نانوشته؛

مضمون کتاب‌های قواعد فقهی؛

مناهج نگارش قواعد فقهی؛

منابع و ادله قواعد فقهی؛

مصادر تکوین قواعد فقهی
نزد اهل سنت؛

تغییرات جدید و شیوه
ارائه مطالب.

در ارتباط با تاریخچه قواعد فقهی، مؤلف بر این نظر است که

قواعد فقهی در مکتب امامیه مراحل چند را سپری کرده و تمایز این مراحل بر اساس آغاز تلاشی جدید در هر مرحله است؛ به این معنا که شروع یک مرحله به معنای پایان یافتن مرحله قبل نیست. پایه گذاری قواعد فقه بنا بر اعتقاد امامیه، - برخلاف اهل سنت - عصر وحی تا آغاز عصر غیبت را شامل می شود. پس از آن که قواعد فقهی در کتاب های فقهی مورد استناد قرار گرفت و به آنها استدلال شد، با توجه به اهمیت به سزای آنها رفته رفته فقیهان بر آن شدند تا این نگاه آلی را به نگاهی استقلالی تبدیل کنند و خود این قواعد را فارغ از مقام استدلال بازگو و تبیین کنند و مباحث پیرامونی آن را از قبیل بیان ادله، رابطه قاعده با دیگر قواعد فقهی یا اصولی، مستثنیات قاعده و... مدنظر قرار دهند.

نویسنده می گوید: از آن جا که نگاه استقلالی به قواعد فقهی، تدوین قواعد فقهی را به دنبال داشت، عنوان مطلب را «دوره های تدوین قواعد فقهی» نام می نهیم. نویسنده در ادامه بحث تاریخچه، نگاهی گذرا به تدوین قواعد فقهی از سده هفتم تا عصر حاضر دارد و برخی کتب قواعد فقهی نگاشته شده در این قرون را نام می برد:

قرن هفتم: نزه الناظر فی الجمع بین النظائر (ابن سعید حلی)؛

قرن هشتم: القواعد والفوائد (محمد بن مکی عاملی)؛

قرن نهم: قواعد و فوائد (شهید اول)؛

قرن دهم: الاقطاب الفقهیه (ابن ابی جمهور احسائی)؛

قرن سیزدهم: القواعد الستة عشر (کاشف الغطاء)؛ عوائد الایام (نراقی)؛ العناوین (حسینی مراغی)؛ مشارق الاحکام (عبدالصاحب)؛

قرن چهاردهم: تسهیل المسالک (شریف کاشانی)؛ تحریرالمحله (محمدحسین کاشف الغطاء)؛ القواعد الفقهیه (بجنوردی)؛ قواعد الفقه (فیروزکوهی)؛

قرن پانزدهم: القواعد الفقهیه (محمدفاضل لنکرانی)؛ القواعد الفقهیه (مکارم شیرازی)؛ القواعد الفقهیه فی فقه الامامیه (عباسعلی زارعی)؛ تحقیق فی القواعد الفقهیه (سیدعلی

فرحی)؛ القواعد العامه فی الفقه المقارن (سیدمحمدتقی حکیم)؛ القواعد الاصولیه والفقهیه علی مذهب الامامیه (محمدعلی تسخیری).

البته اینها چند نمونه از مواردی است که مؤلف در کتاب به آنها اشاره کرده است.

در بحث مربوط به اهل سنت و قواعد فقهی، نویسنده مراحل را که اهل سنت برای قواعد فقهی تبیین کرده اند، برمی شمارد: مرحله پیش از تدوین قواعد فقهی (که خود به دو مرحله تقسیم می شود: پیش از تدوین فقه؛ تدوین فقه) و مرحله تدوین قواعد فقهی.

از نظر مؤلف، غالب کتاب های قواعد فقهی، عناوین قاعده را با نظم خاصی ارائه نمی دهند؛ با این حال برخی کتاب ها، قواعد فقهی را بر اساس ترتیب کتب و ابواب فقهی بحث و بررسی کرده اند. وی در بحث منابع و ادله قواعد فقهی، ادله را به لفظی و غیرلفظی تقسیم می نماید. در ادله لفظی قواعد از این قرار است: نص؛ اطلاق؛ عموم؛ تعلیل؛ اولویت. ادله غیرلفظی قواعد فقهی نیز عبارت اند از: اجماع؛ تسالم؛ ضرورت؛ سیره عقلا؛ ارتکاز عرفی؛ سیره متشرعه؛ سیره مسلمین؛ ارتکاز مسلمین؛ ارتکاز متشرعه؛ تنقیح مناط قطعی؛ مناسبت حکم و موضوع؛ عقل؛ استقرا؛ اصل؛ قواعد فقهی؛ قواعد اصولی؛ قواعد کلامی.

اما پس از بخش نسبتاً مفصل درآمدی بر قواعد فقهی، نویسنده در بخش اول، به **مآخذشناسی مؤلف محور** می پردازد. در

این بخش پانصد و شصت اثر در دو عنوان کلی معرفی شده است: ۱. کتاب ها و رساله ها؛ ۲. مقاله ها و پایان نامه ها. این بخش از کتاب با ترتیب الفبایی نام های پدیدآورندگان سامان یافته و هر اثر با یک شماره به عنوان کد مشخص شده است. در این قسم، علاوه بر منابع مستقلی که در موضوع قواعد فقهی نگاشته شده است، کتاب های اصولی مشتمل بر قواعد فقهی نیز معرفی و شناسایی شده اند. همچنین کتاب های خطی در این موضوع را نیز شناسایی نموده است. ذیل نام هر نویسنده، تمامی آثاری که وی در موضوع قواعد فقه نگاشته - و در برخی موارد همراه با گزارش اجمالی از هر اثر و قواعدی که در

آن اثر آمده است - را ارائه کرده است. نویسنده در بخش دوم به **مآخذشناسی قاعده محور** می پردازد. در این بخش، عناوین قواعد فقهی که در گزارش اجمالی از کتاب ارائه شده است، به صورت الفبایی باب بندی شده است و منابع مربوط به هر قاعده به ترتیب نام پدیدآورنده با کد شناسایی و عنوان کتاب و جلد و شماره صفحه، ذیل عنوان قاعده آورده شده است.

نویسنده در بخش سوم و پایانی به **قواعد فقهی بر اساس ابواب فقه** می پردازد. در این بخش قواعد فقهی بر اساس باب های مختلف فقه تقسیم بندی و عناوین اصلی آنها گزارش شده است:

مبادی احکام؛

قواعد عام؛

قواعد عبادات؛

قواعد عقود و ایقاعات؛

قواعد بیع و خیارات؛

قواعد ملکیت؛

قواعد شروط؛

قواعد ضمان؛

قواعد اقرار؛

قواعد وقف، نذر و یمین؛

قواعد نکاح و طلاق؛

قواعد اکل و شرب؛

قواعد ارث؛

قواعد حکومت و ولایت؛

قواعد قضا؛

قواعد قصاص، حدود، تعزیر و دیات.

در پایان، ذکر این نکته ضروری است که مصحح این کتاب در پایان نیز، نمایه پدیدآورندگان و نمایه عناوین آثار را آورده است؛ از این جهت علاقه مندان و مخاطبان با سهولت بیش تری می توانند به جست و جوی مطالب خود بپردازند.

کتاب شناسی

جمعی از محققان؛ علیرضا فرحناک (تصحیح و تکمیل)؛ «مآخذشناسی قواعد فقهی»، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی (پژوهشکده فقه و حقوق)، چاپ اول، پاییز ۹۳، ۴۰۰۰ تومان.

سیزدهمین مجله علمی تخصصی «تا اجتهاد» منتشر شد



سیزدهمین پیش شماره فصل نامه علمی- تخصصی «تا اجتهاد» منتشر شد. این فصل نامه به همت «مدرسه فقهی امام محمد باقر علیه السلام» زیر نظر آیت الله العظمی شبیری زنجانی منتشر می شود. در ادامه نگاهی گذرا به مطالب این شماره «تا اجتهاد» خواهیم داشت.

علت و حکمت از دیدگاه علت و حکمت از دیدگاه آیه الله العظمی شبیری زنجانی (دام ظلّه)

علیرضا اصغری، علیمراد مهاجری و حسین سنایی

در این مقاله ضمن تبیین مفهوم علت و حکمت، به این سؤال پرداخته شده است که آیا علت و حکمت معمم و مخصص حکم هستند یا خیر؟ نویسندگان چنین نتیجه گرفته اند که «مسأله دارای دو جنبه ثبوتی و اثباتی است. از جهت ثبوتی باید گفت: اگر مفاد ایجابی (تعمیم) و سلبی (تخصیص) قضیه معلله قابل ارائه به مخاطب است، ملاک هم معمم است و هم مخصص؛ و اگر تنها مفاد ایجابی قابل ارائه است، ملاک فقط معمم است؛ و اگر تنها مفاد سلبی قابل ارائه است، یا هیچ کدام از دو طرف قابل ارائه نیستند، ملاک نه معمم است و نه مخصص». (ص ۶)

وقت شرعی خطبه های نماز جمعه

غلامرضا احسنی

نگارنده در این مقاله به بررسی آرای فقها در این باب می پردازد و ۴ قول از نظرات فقها را ذکر می کند:
(الف) عدم جواز ایراد خطبه ها قبل از زوال؛
(ب) وجوب ایراد خطبه ها قبل از زوال؛
(ج) استحباب ایراد خطبه ها قبل از زوال؛
(د) جواز ایراد خطبه ها در وقت مذکور.

نگارنده ضمن بررسی مبانی هر کدام از اقوال به این نتیجه می رسد که قول به استحباب و وجوب قابل دفاع نیستند و «دلالت صحیحه عبدالله بن سنان بر جواز روشن و غیر قابل توجیه است و می تواند بر ادله عدم جواز مقدم شود. در نتیجه ایراد خطبه قبل از زوال جایز بوده، اما تأخیر خطبه از زوال با توجه به دلالت قطعی سیره و استمرار تأخیر در نماز جمعه پیامبر (ص) رجحان دارد». (ص ۳۷)

بررسی فقهی ضمان خسارات ناشی از خطای قاضی

سید سجاد موسوی کرمانشاهی

نویسنده در بررسی موضوع مورد بحث، ضمن توجه به قول مشهور

فقههای امامیه مبنی بر ضمان بیت المال در مقابل خسارات و جنایاتی که به سبب خطای قاضی رخ داده است، قول برخی فقههای متأخر را نیز مورد توجه قرار می دهد که در این مسأله ولی دم را ضامن اشتباهات قاضی دانسته اند. وی چنین نتیجه می گیرد که «در این مسأله قاعده غرور جاری می گردد و باید تفصیلی در مسأله قائل شد که به سبب آن، ولی دم از ضمانت مطلقاً مبرا است و ضمان تنها بر قاضی یا بینه او مستقر می شود». (ص ۷۳)

یزید الکناسی

رضا اسکندری

این مقاله به بررسی وضعیت «یزید الکناسی» _ یکی از روایانی _ می پردازد که وضعیت پیچیده ای دارد. «یزید الکناسی اگرچه روایات زیادی در کتب حدیثی شیعه ندارد، اما روایات او، روایات مفصل و مورد فتوا هستند که آثار متعددی در فقه دارند» (ص ۸۳). همچنین به مناسبت بحث از الکناسی، مباحث دیگر رجالی همچون راههای اثبات اتحاد و ملاک آنها، چگونگی اثبات تغایر، قاعده مشاهیر، قاعده کثرت نقل از اجلا بیان می شوند. نگارنده در مقاله خود هفت دلیل بر وثاقت یزید الکناسی اقامه می کند.

اعتبار رعایت ترتیب میان سمت راست و چپ بدن در غسل جنابت

استاد مهدی گنجی

موضوع بحث این مقاله اگرچه مسأله ای اجماعی به نظر می رسد، ولی برخی از متأخرین در آن تشکیک نموده اند و حتی برخی فقها همچون شیخ بهایی، صاحب مدارک و صاحب ذخیره به قول به عدم اعتبار ترتیب، میل پیدا کرده اند. استاد گنجی ضمن بررسی هر کدام از این اقوال و ادله آن، در نهایت قول مشهور _ _ یعنی معتبر بودن ترتیب بین راست و چپ در غسل _ را می پذیرد.

بررسی دلالات حدیث رفع بر کفایت عمل ناسی

استاد محمد تقی شهیدی

نگارنده این نکته را بررسی می کند که علیرغم نظر برخی علما، حدیث رفع نسیان، توان تصحیح عمل ناسی را ندارد؛ چه این که ناسی، جزء عمل را انجام نداده باشد یا مانعی در کار او بوده است و او فراموش کرده است که آن را رفع کند.

علاوه بر مقالات فوق، گفت و گو با استاد حمید شهرداری با موضوع «فقه فناوری» و بخش دوم آموزش کار با نرم افزار «فیش نگار نور» از دیگر مطالب این فصل نامه علمی تخصصی است. شایان ذکر است، علاقه مندان می توانند نشریه «تا اجتهاد» را به قیمت ۵ هزار تومان از مدرسه فقهی امام باقر (ع) یا بوستان کتاب قم تهیه نمایند. ضمناً دسترسی به آرشیو این مجله و ارسال مقالات از طریق وبگاه آن امکان پذیر است.